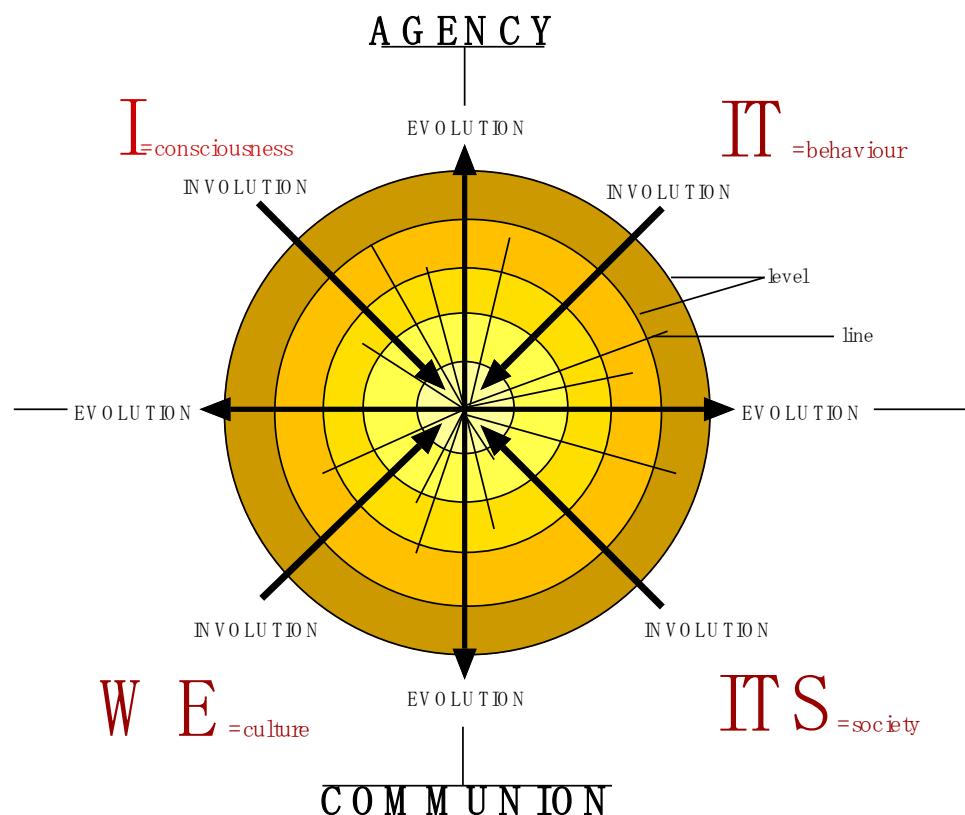


# نظریه انتگرال چیست؟

نوشته جمشید جمشیدی



شرح این شکل را در صفحه ۱۹ بخوانید.

# فهرست

## صفحه

۳

### فصل یکم- نظریه انتگرال چیست؟

Chapter 1- What is the Integral Theory

۲۰

### فصل دوم- هولون فردی(انسان)

Chapter 2- A Human Holon(whole/part)

۲۹

### فصل سوم- هولون جمعی

Chapter 3- A Collective Holon(whole/part)

۳۸

### فصل چهارم- چشم انداز های هولونی و ریاضیات انتگرال

Chapter 4- Holonic Perspectives and Integral Mathematics

۴۷

### فصل پنجم- مفهوم انتگرال از خدا

Chapter 5- An Integral Perspective of God

۵۵

### فصل ششم- حقوق بشر انتگرال

Chapter 6- Integral Human Rights

۶۴

### فصل هفتم- روحانیت در نظریه انتگرال شعور

Chapter 7- An Integral Perspective of Spirirtuality

۸۱

### فصل هشتم- اکولوژی انتگرال

Chapter 8- Integral Echology

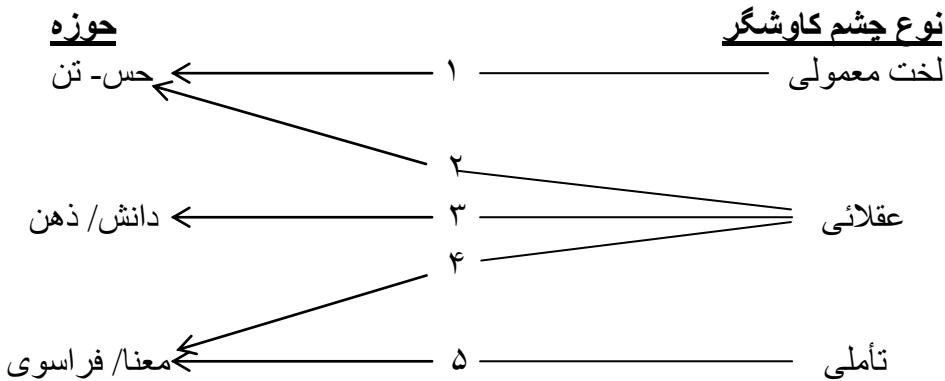
۹۲

Refereces

بنمایه

## فصل یکم -- نظریه انتگرال چیست؟

واقعیت<sup>۱</sup> را میتوان از زاویه های گوناگون توصیف و تشریح کرد. به عبارت دیگر هر واقعیتی از ابعاد گوناگون برخوردار است. یک واقعیت میتواند واحد یک اتم، یک مولکول، یک سنگ، یک سلول، یک مورچه، یک گاو، یک میمون، یک انسان، یک احساس، یک فکر، یک نماز، یک حج، یک اجتماع، یک اکوسیستم و غیره باشد. واقعیت ها شامل تمام چیزها، پیدیده ها و روندهاست. کلا واقعیت ها را بخارتر تسهیل در مراجعته به آنها میتوان در سه حوزه ساده فیزیکی<sup>۲</sup> (اجسام، غیرجانداران)، زیستی<sup>۳</sup> (جانداران) و معنوی و روحانی<sup>۴</sup> (حیوانات ولی عمدتاً انسان) منظم کرد. بنابراین هر واقعیتی در سه حوزه فیزیکی، زیستی و معنوی دارای ابعاد مشخص و قابل تفکیک میباشد. هر چه توصیف و یا تشریح ما در باره یک واقعیت ابعاد بیشتری از آن واقعیت را مد نظر بگیرد طبیعتاً از حقیقت بیشتر و کاملتری برخوردار خواهد بود. باید دقت کرد که تفکیک حوزه های واقعیت و یا دامنه ابعاد آن به معنای وجود مرز و دیوار آهنین بین آنها نیست. تمام واقعیت ها و ابعادشان در ارتباط و پیوستگی ناگستینی با هم موجودیت می‌یابند. طبقه بندی ها به اراده انسان به جهت کاوش و شناسائی دقیق هر واقعیت و ارائه معیارهای ارزیابی موثربرای هر یک از آن هاست. روش انتگرال در وحله نخست شناخت یکایک ابعاد واقعیت ها و سپس فراگیری، تلیق اهم این ابعاد در جهت ترسیم هوشیارانه دورنمای بزرگ واحد، متعادل و منجمس رشدیابنده ایست که در توازنون کامل با رقص کایناتی حرکت میکند. ابعاد هر واقعیتی باید با ابزار(چشم) متناسب در حوزه مشخص آن واقعیت ارزیابی شود. نمودار زیر میدان و ژرفای دید سه نوع چشم متفاوت را معرفی میکند. حوزه دید هر چشمی مشخص است؛ النقاط یا خلط حوزه ها در روند نگرش باعث تقلیل گرانی<sup>۵</sup> میگردد.



در این نمودار به سه نوع چشم اشاره میشود که حوزه کاوش آنها متفاوت ولی مشخص است. فرضاً با چشم لخت معمولی نمی توان به اسرار روحانی و عرفانی پی برد و الاخر. اجازه بدھید برای روشن شدن مطلب به نمونه توصیف ابعاد یک سنگ، هستی ناچیزی در

<sup>1</sup> Reality

<sup>2</sup> physiosphere

<sup>3</sup> biosphere

<sup>4</sup> noosphere

<sup>5</sup> reductionism

قلمروی فیزیکی به پردازیم. ابعاد<sup>۶</sup> (چشم اندازها<sup>۷</sup>) یک سنگ کدامند؟، و پی بردن به یکایک آنها محتاج چگونه چشم کاوشگریست؟

۱- موجودیت جسمانی و یا حسی- حرکتی سنگ بالگد زدن به آن قابل درک و شناسائی است. شناخت هستی سنگ در این حوزه با به اصطلاح چشم لخت و گوشتی معمولی میسر است.

۲- با چشم استدلال و عقل میتوان به تجزیه و تحلیل ساختار شیمیائی سنگ پرداخت. این شناخت از نوع شناخت ۱ ژرف ترست. با چشم لخت شناسائی این عرصه ناممکن است و با چشم استدلال مکانیسم فیزیکی سنگ قابل دسترسی نیست، در این حالت احتیاج به تجربه لگد زدن است.

۳- با چشم استدلال ضمناً میتوان به معنای وجودی سنگ پی برد؛ انواع کاربرد سنگ را برشمارد. افزون بر این، استدلال چگونگی نقش یک سنگ در ساختمان عظیم کیهان در میدان دید این چشم قرار میگیرد. با چشم عقل میتوان پی برد که سنگ پشیزی در طول زمان چگونه به کوه ها، سرزمین ها و بالاخره کره زمین تکامل یافته است. پس از دست یابی به شناخت های ۱ و ۲ ، شناخت ۳ قابل دسترسی است. بنابراین شناخت از راه چشم عقل از شناخت های قبلی دارای ژرفای عمیق تریست.

۴- از راه استدلال میتوان با استعاره ی سنگ، بُعدی از ابعاد حقیقت مطلق(ذات) را تصویر کرد؛ سنگ در فرهنگ ایران باستان نماد آمیزش و یگانگی بوده است. اخگر حاصل از برخورد دو سنگ باهم نماد نوازی، آفرینش و بداعت یک جفت تعبیر میشده است.

۵- با چشم تأمل و مکاففه است که میتوان طی اسرار سنگ به شور و وجود حاصل از تجربه وحدت با ذات دست یافت.

ستایش تتدیس سرورها، تصاویر و آثار هنری دینی و یا آنچه که اصطلاحاً به بت و ابزار بت پرستی منسوب است الزاماً پرستش جسم، ذرات خاک و سنگ، واحد ساختمانی این آثار نیست بلکه تجربه بیداری حافظه و انگاره های اسرارآمیزیست که با دیدن و لمس این اشیاء در خاطر شخص زنده میشود. در روند عبادت احساس، انگاره، پندار و تأمل شخص از اهمیت برخوردارست؛ در چنین وضعی حتاً نابودی بت مشخصی نمی تواند از این روند جلوگیری کند.

دو شناخت ۴ و ۵ ابعاد روحانی اند که حتاً در یک سنگ بی قابل و فراموش شده قابل تجربه اند. آنچه را که به تجربه روحانی مشهور است نمی توان با چشم ساده لخت یا فیزیکی شناسائی کرد و بر عکس واقعیت های جسمانی و زیستی را نمی توان با چشم تأمل و مکاففه دریافت. رعایت نکردن این اصول قدم در قهقرای تاریک و مخاطره آمیز تقلیل گرائی نهادن است.

ما در بالا به چشم انداز های جسم سخت و کودن سنگ که متعلق به قلمروی فیزیکی و بظاهر عاری از هر گونه شعوریست اشاره کردیم. به این معنا که سنگ تنها سنگ نیست، آن میتواند نمادی از پیکر حقیقت مطلق باشد. این مقال را میتوان به تمام واقعیت های کائنات تعمیم داده، به ابعادی که محدود به قلمروی هستی آن واقعیت نمی شوند آگاهی یافت.

<sup>6</sup> dimentions

چشم انداز- دیدگاه- جهان بینی- بینش، استنباط و غیره مترادف فارسی این واژه است. آنچه <sup>7</sup> Perspectives- که مهمست مفهومی است که باید از این واژه درک کرد. هدف از بکاربرد این واژه بازتاب مجموعه ادراکات و برداشت های حسی، ذهنی و معنوی انسان است.

اگر دقت کرده باشیم معمولاً تمام توصیفاتی که در زمینه رفتار و ذهنیات شخص و اجتماع ابراز می‌شود حکایتی مختصر، تک بُعدی، یک سویه و التقاطی از ویژگی هاست. بسادگی میتوان دریافت که واقعیت انسان و اجتماع از مانند تمام واقعیت های دیگر دارای ابعاد تقیکی پذیر است که در سه حوزه فیزیکی، زیستی و معنوی قابل شناختن. هر معرفی و توصیفی که این سه حوزه و بیشتر جنبه های ویژه آنرا فراگیرد از حقیقت نسبی بیشتری برخوردارست. بر عکس، توصیفی که تنها به پاره ای از این ویژگی ها به پردازد و سایر ویژگی ها را به حاشیه براند و از کاربرد ابزار مناسب شناسائی نیز بهره نگیرد احجاراً تک بُعدی، مغرضانه و تقلیل گرانه نامیده می‌شود.

چند نمونه:

القاط باطن با ظاهر: عقل سالم در تن سالم است، نیت مهم است تا رفتار، خواستن توانستن است. القاط ظاهر با باطن: تن سالم دلیل بر وجود عقل سالم است، چهره خندان و شاد نشانه سعادتمندی است، دست ها را پشت کمر قفل کردن نشانه غرور است، سکوت علامت رضایت است، حجاب زن عفت اوست. مسجد رفتن نشانه تعالی روحانیت است.

القاط دانش با اخلاق: شخص اگر از دانش حرفه ای برخوردار باشد حتماً از فرهنگ و ارزش های والای اخلاقی نیز بهره مندست.

القاط ارزش های روحانی با توانائی های جسمانی و عرصه دانش: توکل به خدا قدرت جسمانی ایجاد می‌کند و یا آدم روحانی با وحی و الهام به دانش دست می‌یابد و غیره.

القاط سیاست با دین: با قدرت سیاسی بهشت و معبد آسمانی بر روی زمین پهنا می‌افکند.

التقات مدنیت با فرهنگ: پیشرفت های اقتصادی و صنعتی را برابر با ارتقاء ارزش‌های اخلاقی و جهان‌بینی ها دانستن.

گو اینکه حوزه های هستی انسان در ارتباط ناگستنی با همند و تاثیر یکی بر دیگری انکار ناپذیرست ولی نمی‌توان با تاکید بر یک حوزه و یا یک بعد از ابعاد بسیار در مورد یک ترکیبی پیچیده و نرمیش پذیر و روان به مانند انسان و اجتماع او به صراحة و قاطعانه قضایت کرد.

بنابراین آنچه که باید در ارزیابی ها مد نظر قرار گیرد، یکی شناخت حوزه یا قلمروی واقعیت است و دیگری فراگیری تمام ابعاد واقعیت، که در هر یک از حوزه ها نهفته است. اینست روش انتگرال. در دنباله مفصلابه شفاف نمودن این روش شناسی می‌پردازم.

سطح یا مرحله<sup>8</sup>- یکی از پیشکسوتان نظریه انتگرال کن ویلبر<sup>9</sup> است. ویلبر نظریه انتگرال را در کتاب "سکس، اکولوژی و روحانیت" (بنمایه ۱) بصورتی مفصل و روشن تشریح کرده است. ما قبلاً بسادگی از سه قلمروی فیزیکی، زیستی و معنوی یاد کردیم. اگر از ماتریالیست ها که تنها از قلمروی فیزیکی و زیستی (جسم و تن) حمایت می‌کنند و قلمروهای معنوی و روحانی را انکار می‌کنند، یا از ایده آلیست ها که تنها اصالت ایده را تأیید کرده و واقعیت های عینی را رد می‌کنند بگذریم تمام خرد باستان از ادیان گرفته تا مکتب های فلسفی بی شمار به واقعیت های خارج از جسم و تن نیز اشاره داشته، و نقش آنها را در فرایند تکامل کاینات تأیید کرده اند.

<sup>8</sup> Level or Stage

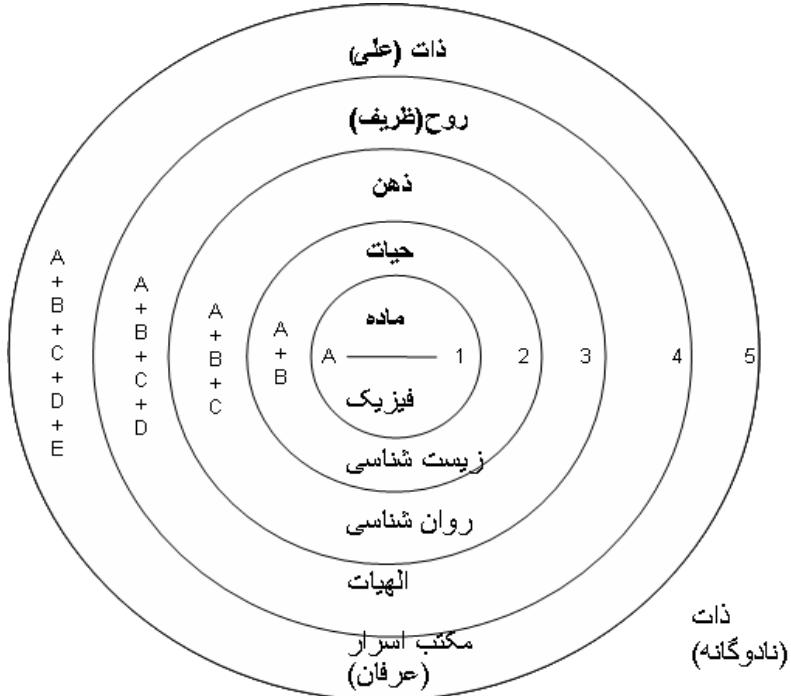
علاقة مندان میتوانند در باره ویلبر و آثار نوشتاری او در منزلگاه زیرمطالعه کنند.

<sup>9</sup> Ken Wilber. <http://www.hcn.zaqqne.jp/shamogoloparvane/kenwilber.html>

ویلبر به وجود پنج قلمرو تاکید میورزد که در مکتب های گوناگون مشترکا آنها را لایه های ساختار تمام ذرات کاینات شناخته اند.

همانطور که از شکل ۱ قابل درک است هستی کاینات از انجسام پنج لایه سلسله مراتبه ای، یعنی ماده<sup>۱۰</sup> (قلمروی فیزیکی)، حیات یا زیست<sup>۱۱</sup> (قلمروی زیست)، ذهن<sup>۱۲</sup> (قلمروی ذهن)، روح<sup>۱۳</sup> (قلمروی روح) و ذات<sup>۱۴</sup> (قلمروی حق) ترکیب شده است که هر کدام با روش شناسی مختص خود باید مطالعه و ارزیابی شوند. با الهیات<sup>۱۵</sup> نمی توان به قانونمندی ماده پی برد و بر عکس اگر مسائل روحانی<sup>۱۶</sup> را با ابزار علم فیزیک ارزیابی کنیم به تقلیل گرائی متهم خواهیم شد.

ویلبر بجای واژه واقعیت از واژه "هولون"<sup>۱۷</sup> (یک کل که همزمان جزء کل بزرگترست) که قلب نظریه انگرال را به ضربان در می آورد استفاده میکند. اجازه بدید من هم با استفاده از این واژه در هم آهنگی با ویلبر توضیحات خود را ادامه بدهم.



شکل ۱-۱ در این شکل به اختصار قلمروهای هستی کاینات که نسبت به هم حکم لایه های پیاز را دارند ترسیم شده اند. مطالعه در هر قلمرو روش علمی خود را اقتضاء میکند. لازمست یادآوری شود که قلمروی فرادست قلمروی فروdest را در خود شامل داشته ولی به ورای آن پیشرفت میکند. دست یابی به شناخت در قلمروی پائینی، شناخت در قلمروی بالانی را تسهیل میکند.

<sup>10</sup> matter

<sup>11</sup> life- body

<sup>12</sup> mind

<sup>13</sup> soul

<sup>14</sup> spirit

<sup>15</sup> theology

<sup>16</sup> spiritual

<sup>17</sup> holon-

نکته قابل توجه دیگری که باید در شکل ۱-۱ مورد دقت قرار گیرد رابطه پویای واقعیت(هولون) قلمروهای گوناگونست که خرد باستان از درک آن عاجز بود. هدف از رسم دوایر با مرکز مشترک تاکید لایه مندی(حجره های تودرتو) قلمروهای کاینات نسبت به هم است. هر لایه یک هولونست که الزاما در راستای اصول هولون ها به حرکت و تکامل ادامه میدهد. ویلبر در فصل دوم کتاب "سکس، اکولوژی، روحانیت" تحت عنوان "الگوئی که پیوند می دهد"<sup>۱۸</sup> جمعا به بیست اصل که خمیرمایه تغییر و تحول کاینات یا قانونمندی هولون است اشاره میکند. در جدول ۱-۱ لیست این بیست اصول همراه با توضیحات مختصراً نشان داده شده است.

رابطه لایه های کاینات گویای سیر تکاملی اند که از سطح ماده تا به سطح حقیقت مطلق یا ذات اوچ میگیرد. بر اساس شواهد بسیار علمی، پدیده تکامل با پیدایش ماده آغاز شد. سپس پدیده زیست و با پیچگی ساختار مغز که رشد ذهن را تا به فرازین سطح روحانی آن امکان پذیر کرد روند تکامل<sup>۱۹</sup> کاینات فرازین گردید. طبق اصول هولون ها هر لایه(قلمروی) فرادستی لایه(قلمروی) های فرودست را در خود شامل کرده ولی از آن ها فراسو میرود(اصل ۴ هولون). فراسو رفتن به معنای ایجاد برآیند نوینی است که تا بحال وجود نداشت(اصل ۳ هولون). به عبارت دیگر هر لایه برآیندی، یک کل(خودمختاری یا عاملیت<sup>۲۰</sup>=اصل ۲ الف هولون) فرودست است که همزمان جزء(بعد مشارکتی<sup>۲۱</sup>-اصل ۲ ب) لایه فرادست بعدی است؛ در روند تکامل افزایش لایه ها بی نهایت ادامه می یابد. هولون بودن لایه ها از این خاطر که کل-جزء هستند قابل توجه است. ملکول اتم ها را ، سلول ملکول ها را، بافت سلول ها را، اندام بافت ها را و بالآخره انسان اندام ها را، هر لایه پیشین لایه پیشین را در خود شامل کرده ولی در محدوده آن باقی نمانده از آن فرامیرود. تا زمانی که لایه فرودست شکل نگرفته است لایه فرادست پیدایش نمی یابد. به عبارت دیگر اگر لایه فرودست متلاشی گردد لایه فرادست تخریب میشود(اصل ۹ هولون). بدون اندام مغز(قلمرو زیست) فعالیت ذهن(قلمرو ذهن) ناممکن بوده و تجربیات روحی (قلمرو روح و ذات) بدون رشد تعقل به سرشاریب بیماری های روانی سقوط خواهد کرد و الاخر. یا اینکه حرف در درون واژه، واژه در درون جمله، جمله در درون پاراگراف و پاراگراف در درون متن قرارمیگیرد نه بالعكس. جمله بدون واژه ناممکن، واژه بدون حرف قابل تصور نیست. این نوع سلسله مراتب هولونی، یا شامل کردن و فراسو رفتن سطح رشد واقعیت را قانونمندی هولارکی(سلسله مراتب هولونی)(اصل ۴ هولون) (شکل ۱-۲ نمونه چند هولارکی را ارائه میدهد) می نامند؛ فرمولی که بسیار با اهمیت شمارده شده است. هولون سطح فرادست به جهت شامل کردن تمام سطوح فرودست از ژرفای تکاملی بیشتر برخوردارست (اصل ۸ هولون).

اصول بیستگانه هولون ها اصول روند تکامل تمام واقعیت ها اعم از جسمانی، زیستی و معنوی در کاینات است. به عبارتی آنچه که از تحول و تکامل ناگزیر است خواه ناخواه از سطوح تحولی

<sup>18</sup> ویلبر بیست اصل برای حرکت هولون ها بر شمارده است که - "The pattern that connects"- علاقمندان میتوانند برگردن فارسی مقاله مربوطه را در تارنمای زیر مطالعه کنند.

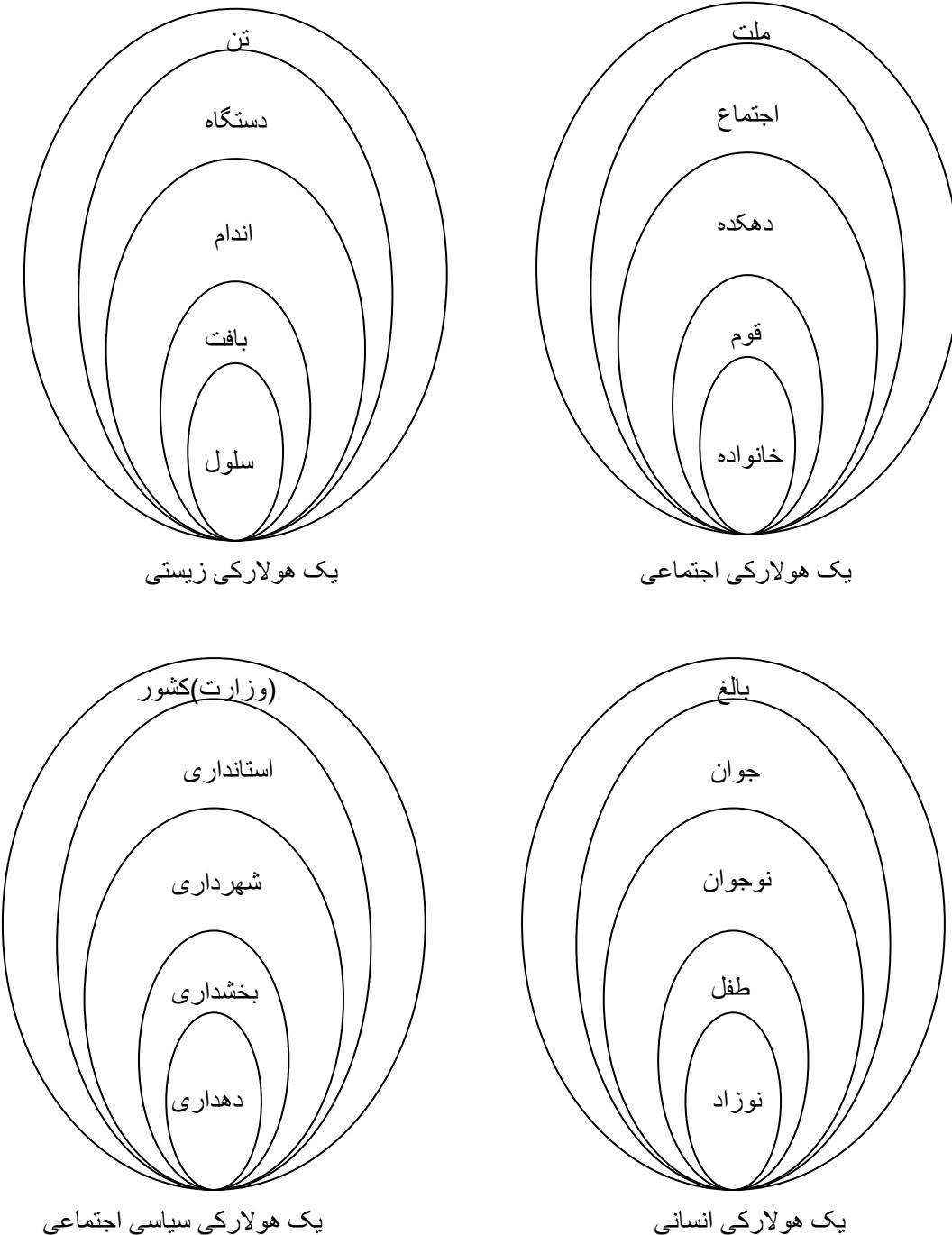
<http://www.hcn.zaq.ne.shamogoloparvane/kenwilber.html>

<sup>19</sup> evolution

<sup>20</sup> agency

<sup>21</sup> communion

برخوردار است.



شکل ۱-۲ چهار نوع هولارکی

جدول ۱-۱ لیست بیست اصل هولونی

اصل	توضیح
۱ - واقعیت به عنوان یک کل است که همزمان جزء کل بزرگتر دیگرست. هولون ها در تمام مسیر پیدایش و تکامل، تشکیل نشده، بلکه واقعیت متشكل از هولون هاست.	هر هولون یک کل است که همزمان جزء کل بزرگتر

<p>چه بطرف پائین و چه بطرف بالا وجود دارند. نه کل محض وجود دارد و نه جزء محض، تنها ترکیب کل-جزء ها یا هولون ها وجود دارد وس.</p>	
<p>هر هولون از ویژگی ساختاری و یا الگوی منجم منحصر بفردی برخوردارست که به آن قابلیت خود حفاظتی و خود مختاری و یا کلیت میدهد. افراد در آن به جزئیت یا خاصیت سازگاری هولون آسیب میرسانند.</p>	<p>۲ - هولون ها دارای چهار توانائیند: از خود حفاظت کردن، با محیط ساختن، خود فرار و خود گستگی. ۲ الف- خود حفاظتی هولون</p>
<p>هولون خود را با محیط، با هولون های دیگر سازگار میکند. سازش هولون خاصیت جزئیت هولون را میرساند. افراد در آن به کلیت هولون آسیب میرسانند.</p>	<p>۲ ب- سازش هولون</p>
<p>هولون ها از توائی نوشدن و تکامل جهشی، تبدیل به هستی و رای آنچه که بودند برخوردارند.</p>	<p>۲ پ- خود فرار و خود هولون</p>
<p>یک هولون بر اثر شرایط درونی و بروانی میتواند متلاشی شود، و جهت این تلاشی هم همان محوریست که هولون در جهت آن حرکت صعودی کرده بود.</p>	<p>۲ ج- خود گستگی هولون</p>
<p>هولون جدید که حاصل خاصیت فرار و هولون های قبلی است میتواند یک برآیند غیرمنتظره، غیر پیش بینی شده باشد. ترکیب اکسیژن و هیدرژن جسم آب را با کلیت نوین برآیند میکند</p>	<p>۳ - هولون برآیند میشود.</p>
<p>سطح فرادست همیشه سطح فرودست را در خود شامل کرده و از آن فراسو میرود. بر عکس سطح فرودست هرگز سطح فرادست را شامل نمی کند. واژه درون جمله است نه بر عکس. این خاصیت هولون از آن سلسله مراتب هولونی را میسازد که هولارکی مینامند.</p>	<p>۴ - هولون ها بطريق هولارکی برآیند می شوند.</p>
<p>هر هولون فرار و ساختارهای اساسی و عملکردهای موثر هولون های پیشین را حفظ کرده ولی جزئیت، انحصاریت و عاملیت منزوی آن ها را نفی میکند.</p>	<p>۵ - هر هولون برآیند شده با فرار و خود شامل می شوند.</p>
<p>سطح زیرین چارچوب فراخ تری برای سطح زیرین مجاز میکند، تا سطح زیرین بتواند به کلیت نوی دست بیابد. سطح زیرین محدود به سطح زیرین نمی شود ولی سطح زیرین را انکار نمیکند؛ رابطه تن با ذهن.</p>	<p>۶ - سطح زیرین برای سطح زیرین امکانات فراهم میکند در صورتی که سطح زیرین برای سطح زیرین احتمالات قابل میشود.</p>
<p>سطوح بیشتر در هولون "زرفای" آن را بیان میکند. سطح ذهن بدون سطح تن امکان ندارد، پس ذهن از تن ژرفت و تن از ذهن "قشری" تن و از نقطه نظر تکاملی پست ترسست. تعداد هر هولون در یک سطح تکاملی "وسعت" نامیده میشود.</p>	<p>۷ - تعداد سطوح در هر سلسله مراتب، نوع "قشری" و یا "زرف" بودن سطح مورد نظر را تعیین میکند، و ممکن است که تعداد هولون های در هر سطح موجود را "وسعت" به نامیم.</p>

<p>هولون ژرفتر و سعیت(تعداد) کم، هولون قشری و سعیت بیشتر دارد. تعداد اتم ها از مولکول ها بیشترست. مولکول از اتم تکامل یافته(ژرف) ترست.</p>	<p>۸- هر سطح عالی تر در روند تکامل، عمق ژرف تر و سعیت کمتری را به وجود می آورد.</p>
<p>طیف تکامل همانا طیف شعور یا ژرفای شعور است. هر قدر شعور ژرفتر باشد تکامل یافته ترست.</p>	<p>ضمیمه ۱- هر قدر عمق هولون ژرف تر باشد درجه عمق شعور آن بیشترست.</p>
<p>چون هولون فرادست هولون های فروودست را شامل است و بر پایه آن ها موجودیت پیدا کرده است، بر اثر متلاشی شدن هولون پیشین یا فروودست تخریب میشود. به عبارتی هولونی که تخریب میشود هولون ژرفترست. هولونی که تخریب نشود هولون قشریست.</p>	<p>۹- اگر هولونی متلاشی شود تمام هولون هائی که در سطح زبرین آن قرار دارند متلاشی می شوند، ولی هیچ یک از هولون های زیرین آن متلاشی نمی شوند.</p>
<p>چون هولون تنها نیست و خاصیت جزئیت یا مشارکتی نیز دارد در رابطه با محیط به سیر تکاملی توامان می پردازد. هم محیط بر سیر تکامل هولون تاثیر میگذارد و هم هولون بر روی محیط نفوذ دارد.</p>	<p>۱۰- سلسله مراتب هولون ها به همراه هم تکامل می یابند.</p>
<p>سطح هر هولون با سطح هولون های دیگر در فلمروی همسان در ارتباط متقابل قرار میگیرند. تن فیزیکی با تن های دیگر، هستی زیستی با سایر هولون های زیستی و عرصه معنوی با دیگر هولون های معنوی و فرهنگی در ارتباط متقابل تحول می یابند.</p>	<p>۱۱- میکرو در تمام سطوح عمق خود در رابطه متقابل با ماکرو قرار می گیرد.</p>
<p>پیچیدگی به معنای بهم تنیدگی و گسترش برآیندی نوین با عملکرد ساده تر، بنیاد اصل تکاملی و رشد شمارده میشود.</p>	<p>۱۲- تکامل دارای جهت است: افزایش پیچیدگی، افزایش تفکیک و تلفیق، افزایش سازمانی و ساختارمندی، افزایش خودمختراری نسبی، افزایش تلوس.</p>
<b>الف- افزایش پیچیدگی هولون</b>	<p>۱۲</p>
<p>هولون برآیندی جدید خود کلیت تقکیک شده است، در صورتی که کلیت بعدی با تلفیق ممکن میشود. اتم های تقکیک شده با تلفیق به ملکول یا کلیت جدید تبدیل میشود که خود ملکول ها هم کلیت تقکیک شده اند. فرآیند تقکیک و تلفیق همیشه همزمان صورت میگیرد و آن هم لازمه تکامل است.</p>	<p>۱۲ ب- افزایش تقکیک و تلفیق</p>
<p>تکامل یافته تر از سازمان و یا ساختارمندی پیچیده تر برخوردارست.</p>	<p>۱۲ پ- افزایش سازمانی و ساختارمندی</p>
<p>خدومختاری نسبی یک هولون یا عاملیت آن میزان نرمش پذیری در مقابل نوسانات محیطی است که به حفاظت از هولون می انجامد. ژرفای سطوح تکاملی خود مختاری نسبی افزون تر را بیان میکند.</p>	<p>۱۲ ج- افزایش خودمختراری نسبی</p>

## ۱۲ چ- افزایش تلوس

هر هولون ذاتا تمایل به تحول و پیشرفت و حرکت به سمتی دارد. این غایت خواهی، هدفمندی یا تلوس هولون باعث رشد و تکامل آن میشود.

همان گونه که ما به سطوح لایه مانند ساختار کاینات اشاره کردیم و گفتیم که کاینات از سطوح ماده، حیات، ذهن، روح و ذات عبور میکند هر کدام از این قلمروها نیز به نوبه خود از سطوح تکاملی برخوردارند.

پس از آگاهی از اصول حرکت هولون های کاینات ما به یک چُستار مهم دیگر هم باید به پردازیم. و این مبحث ابعاد هر هولون است. همان گونه که در سطور پیشین اشاره کردیم هر هولون در روند تحول و تکامل از ابعاد ویژه ای برخوردارست که باید در مطالعه انتگرال آن هولون مد نظر قرار گیرد.

**کوادرنت**- ویلبر با رجوع به نتیجه پژوهش های بیش از صد دانشمند و خردمند خاور و باخترا براین باور مصمم میگردد که هر واقعیت یا هولون دارای چهار بُعد، جنبه و یا چهار کوادرنت<sup>۲۲</sup> است که مدعین نظریه انتگرال باید آنها را در بررسی ها مد نظر داشته باشند. جدول ۲ این چهار کوادرنت را نشان میدهد. چهار کوادرنت بمتابه دو دست و دو پای تن هولون بشمار می آیند.

جدول ۱-۲ چهار کوادرنت من(نیت)، ما(اخلاق)، آن(علم) و آن ها(سیستم)

	کوادرانت دست راست (ظاهری)	کوادرانت دست راست چپ (باطنی)
فردی	آن(عینی) (کرداری-علم-واقعیت)	من(ذهنی) (نیتی-هنر-زیبائی)
جمعی	آن ها(بیناعینی) (اجتماع-سیستم ها-قانون)	ما(بینادهنی) (فرهنگ- اخلاق- خوب)

یک هولون منفرد سکه دو روئیست که یک روی آن ظاهر(برون)<sup>۲۳</sup> و روی دیگر آن باطن (درون)<sup>۲۴</sup> آنست. این دو روی سکه هرگز از هم جدا نیستند؛ جدائی آنها به نابودی هولون می انجامد. این ظاهر هولون را به زبان شخص سوم "آن" و باطن آن را به زبان شخص اول "من" مینامیم. هر هولون منفرد نمی تواند فی نفسه و یا در خلاء موجودیت بیابد. بُعد اجتماعی هولون هم ظاهر و باطن دارد. ظاهر بُعد اجتماعی هر هولون سخت افزارها و عملکرد سیستم اجتماعی،

<sup>22</sup> quadrant

<sup>23</sup> exterior

<sup>24</sup> interior

بیناعینی یا "آن ها" بوده و باطن بعد اجتماعی هولون فرهنگ و یا مجموعه روابط بیناذهنی مشترکی است که میتوانیم به زبان شخص دوم یا "ما" بیان کنیم. فردیت هولون کلیت<sup>۲۵</sup>، خود بودگی، منیت و یا عاملیت آن و خاصیت اجتماعی، اشتراکی هولون جزئیت<sup>۲۶</sup> آنرا بیان میکند. تعادل بین این ابعاد از متلاشی شدن هولون جلوگیری کرده، تحول و تکامل آن را ممکن و تسهیل میکند. ویلبر چهار کوادرنت هولون را به سه کوادرنت "من"، "ما" و "آن" خلاصه کرده است. کوادرانت راست فوکانی و تحتانی را که از جنس عینی و محسوس حسی هستند به "آن" خلاصه کرده است. سه کوادرانت یا سه بعد هر یا همه هولون های کاینات را میتوانیم در گونه های مختلف کشف کنیم(جدول ۱-۳).

جدول ۱-۳ اقسام بیان های سه کوادرنت در هر هولون

کوادرنت چپ فوکانی	کوادرنت راست	کوادرنت چپ تحتانی
آن	من	ما
ذهنی	عینی	بیناذهنی
هر	علم	اخلاق
شعور(خود)	طبیعت	فرهنگ
زیبائی	حقیقت	خوبی
پندار	رفتار	گفتار

کوادرنت های هر هولون باید با ابزار متناسب بررسی شده و اعتبارمندی آن با معیار درست ارزیابی شود(به جدول ۱-۴ نگاه کنید).

کوادرنت های دست راست، بعد عینی(یا ظاهری- آن و آن ها) یک هولون را حکایت میکند؛ ابعادی از هولون که با چشم گوشته و عقلی قابل بررسی و مطالعه است. علوم طبیعی، روانشناسی کرداری(شناسائی بافتار روانی شخص از راه مشاهدات رفتاری و بیرونی) جهت

<sup>25</sup> wholeness

<sup>26</sup> partiality

جدول ۱-۴ روش شناسی علمی بررسی کوادرنت ها و معیار اعتبارمندی آنها.

(من)			
اعتبارمندی	روش شناسی	اعتبارمندی	روش شناسی
صراحت، صدقت، انجسام، قابل اعتماد	پدیدارشناسی، روانکاوی، ساختارگرایی، ریاضیات	واقعیت عینی، تئوری، تمثیلی، قیاسی	علوم تجربی(امپریکال) (فیزیک، شیمی، بیولوژی و غیره)، روان شناسی رفتاری
(ما)			
عادلانه، تطبیق فرهنگی، تقاضا متقابل، درستی	پدیدار شناسی فرنگی، مردم شناسی فرنگی، ساختارگرایی فرنگی، علم تأویل	تطبیق عملی، عمل گرایی ساختاری، شبکه نظام اجتماعی	علوم اجتماعی، اقتصاد، نظریه شبکه سیستمی، نظریه سیستم ها

مطالعه رفتار برونوی یا عینی<sup>۲۷</sup> ہولون(آن) لازمند حال اینکه علوم اجتماعی، اقتصاد و سیاست، نظریه سیستم ها و غیره ابزار شناخت جنبه اجتماعی و یابیناعینی<sup>۲۸</sup> (آن ها) ہولون است. در مقابل کوادرنت های دست چپ، بعد ذهنی<sup>۲۹</sup> (یا باطنی- من و ما) ی ہولون را حکایت میکند؛ آنچه که باید با چشم عقلائی و درونگرا مشاهده گردد. برای آگاهی از درون "من" و "ما" به ابزار علمی از جمله پدیدارشناسی، روان کاوی، علم تأویل، مردم شناسی، سایر علوم انسانی نیاز است. این علوم هرگز خود را مصروف مشاهدات عینی یا ظاهر یک شخص، یک قوم و یا یک اجتماع نکرده بلکه با گفتمان و پرس و جو از روابط بیناذهنی<sup>۳۰</sup>، پدیده های درونی آنها را کاوش کرده به فرمولبندی ساختارها می پردازند.

پس ما علاوه بر آگاهی بر مکانیسم رشد ہولون(اصول بیستگانه) به چهار بعد مشترک(چهار کوادرنت) هر ہولون واقع شدیم. این چهار بعد الزاما باید در هر فرصت مطالعه انتگرالی مد نظر قرار گیرد.

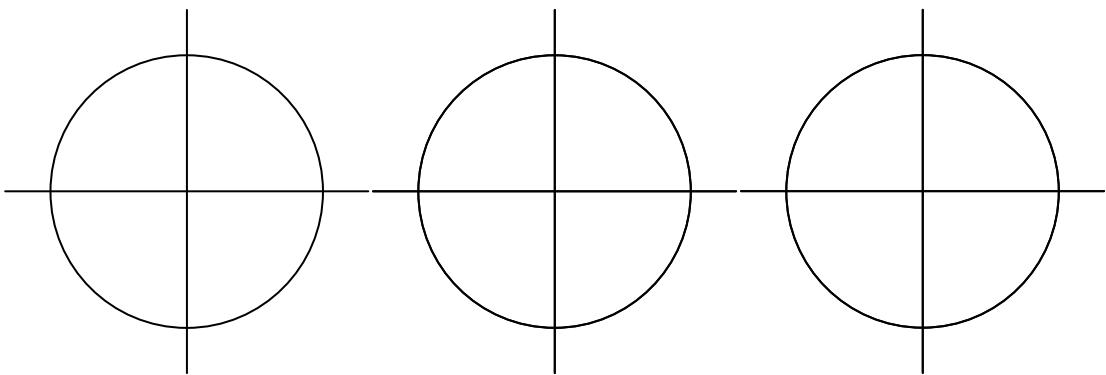
چهار بعد یا چهار کوادرنت ہولونی در قلمروهای کاینات در شکل ۱-۳ ترسیم شده است.

<sup>27</sup> objective

<sup>28</sup> interobjective

<sup>29</sup> subjective

<sup>30</sup> intersubjective



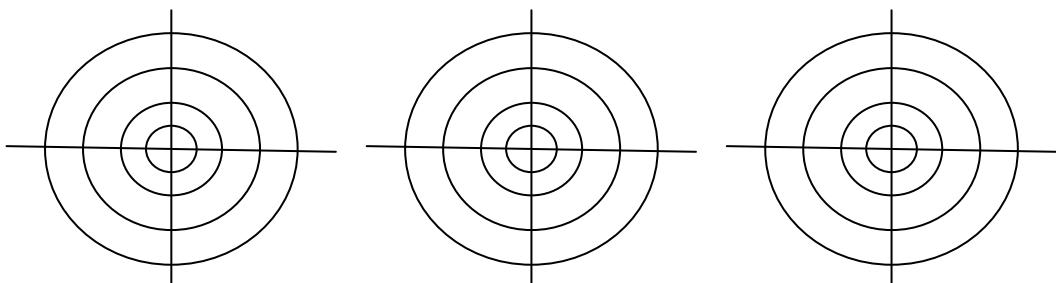
شکل ۱-۳ هر هولون در سه قلمروی کاینات حاوی چهار کوادرنت است.

به این معنا که یک اتم چهار بعد دارد، یک موش، یک انسان، یک فکر، یک ذکر و یک یا حسین نیز همگی از ابعاد چهار گانه برخوردارند. و اگر قرار باشد سطوح تکاملی هر هولون را هم به این چهار کوادرنت بیافزاییم باید ترسیم خود را به شکل ۱-۴ تصحیح کنیم.

هر هولون از سطوح تکاملی برخوردار بوده که هر سطح هم حاوی چهار بعد یا کوادرنت است. شکل ۱-۵ نه سطح تکاملی هولون "شناخت" را به همراه چهار کوادرنت مربوطه نمایش میدهد. بعد درونی، بروني شناخت در شکل مفرد و جمع آن بسیار دقیق گردآوری شده است. به این معنا که هر سطح تکاملی هولون شناخت دارای چهار جنبه یا بعد میباشد. این شکل بوسیله خود ویلبر تنظیم شده و در اکثر نوشه های او بطور چشمگیر حضور دارد.

ما تا به اینجا از سطوح تکاملی و ابعاد آنها یا کوادرنت ها سخن گفتهیم و لی نظریه انتگرال هنوز به پایان نیامده است. اجازه بدھید چند لحظه دیگر هم به همراه یکدیگر دنباله این پارادایم را پی گیریم. موضوع بعدی **خطوط تکاملی** است.

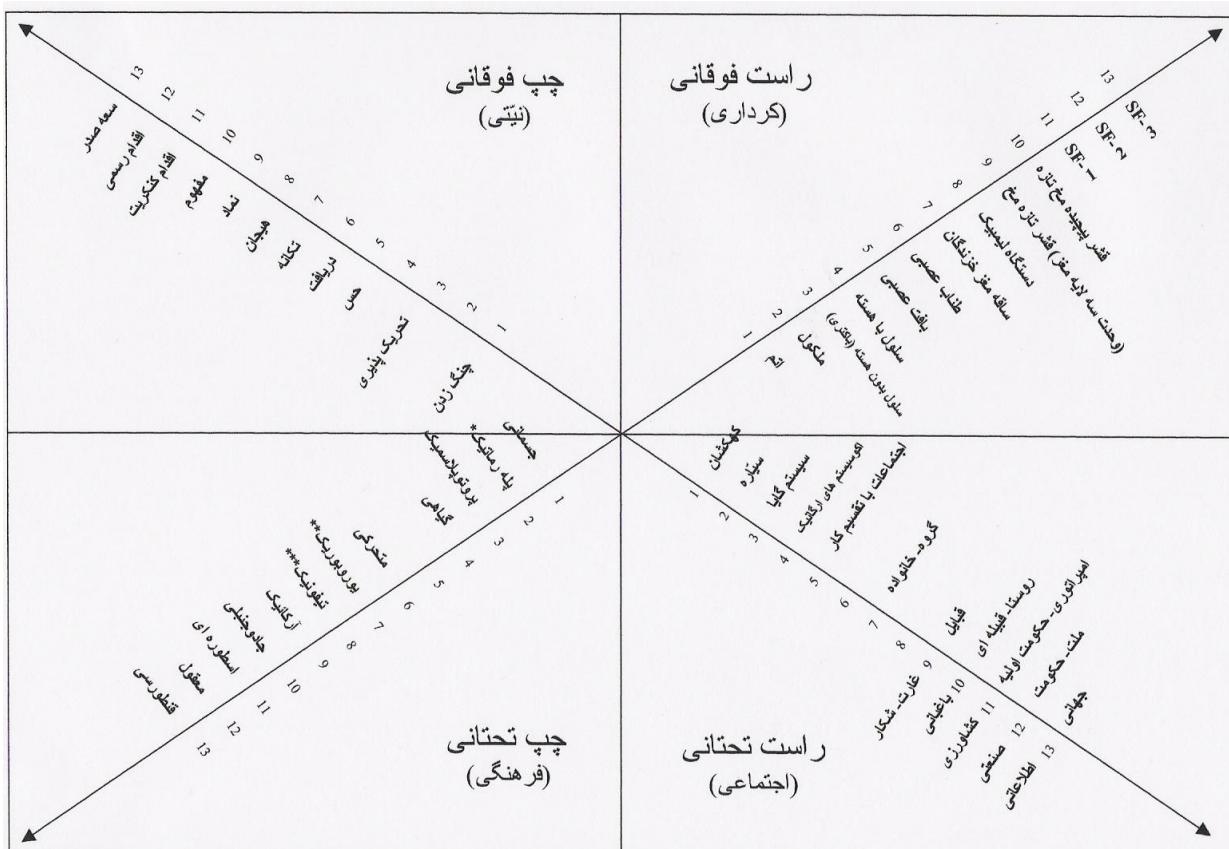
**خط یا جویبار<sup>۳۱</sup>** - هنگامی که از سطح تکامل سخن میرانیم باید چارچوب یا مصدق این سطح



شکل ۱-۴ نمایش سطوح تکاملی به همراه چهار بعد یا کوادرنت های یک هولون در سه قلمروی کاینات. سطوح تکاملی محدود به تعدادی که در این شکل رسم شده است نیست.

<sup>31</sup> Line or Stream

مشخص باشد. برای نمونه اجازه بدھید به سطح شعور انسان اشاره کنیم. شعور انسان حاوی مصادیق گوناگونی از جمله توانائی های شناختی، اخلاق، دانش حرفه ای، مهارت های هنری، ارزش ها، جهان بینی ها، تجربیات معنوی و روحانی و سایر زمینه هاست.



شکل ۵-۱ چهارکوادرنت شناخت. هر سطح تکاملی شناخت دارای چهار بعد یا چهار کوادرنت است. شماره ها در کوادرنت ها با متناظردند. سطوح تکاملی عنصر شناخت هولون که بعد درون هولونست دارای سطوح تکاملی بعد برونى است که از اتم پایه گرفته تا پیدایش اندام پیچیده سلسله اعصاب رشد میکند. فرنگ بعد جمعی درونی و اجتماع بعد جمعی برونى هولون بشمار می آیند.

(\*) پله رماتیک(pleromatic): ناتوان از تفکیک خود با عالم است. (\*\*) یوروبوریک: تشییه به خصلت ماری (uroboros) است که دم خود را می خورد. خودخوری هم نشانه عدم تفکیک بین خود و جهان خارج است.

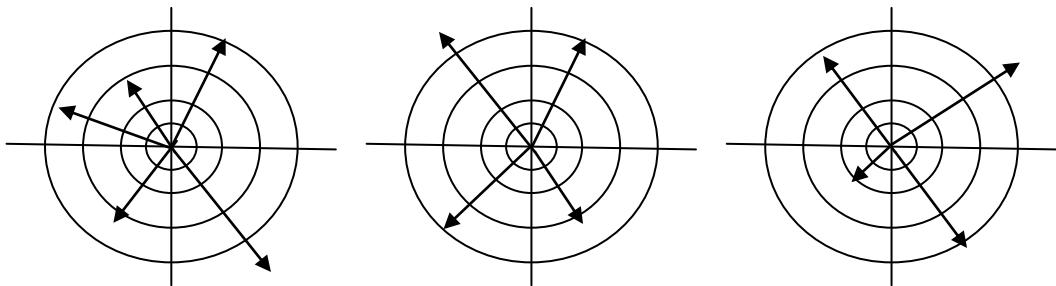
(\*\*\*) تیفونیک(typhonic): به مانند طوفان بی اعتناء به زمان و مکان در لحظه اکنون عمل می کند.

**SF:structure- function = فونکسیون**

بررسی های علمی بسیاری بر وجود روند تکاملی این مصادیق یا تسلسل سلسله مراتبه ای آنها صحه میگذارند. این مصادیق را **خطوط** یا **جویبارهای** شعور مینامیم. مقوله شعور در قلمرو زیست، در بین جانداران نسبت به اعضای متعلق به قلمروی بی جان چشمگیرتر است. خطوط یا جویبارها در تمام سه قلمروی کائنات مشاهده میشوند؛ آن ها در امتداد سطوح مارپیچی از پائین به بالا تحول و تکامل می یابند.

در مثال سنگ هم میتوانیم به خطوط ویژه فیزیکی و شیمیائی و نقش آن در اکوسیستم اشاره کرد. باید توجه داشت که خطوط همیشه بطور یکنواخت و یک درجه رشد نمی‌کنند. برخی از خطوط از پیشرفت بیشتر، برخی از پیشرفت کمتر و برخی هم عاری از پیشرفت و یا حتا درمسیر سقوطی به بیماری گرفتار می‌آیند.

در شکل ۱-۶ ما به شکل ۱-۳ خطوط را افزودیم.



شکل ۱-۶ نمایش سطوح، خطوط و کوادرنت های هر هولون در سه قلمروی کائنات. تعداد سطوح و خطوط در هولون محدود به تعدادی که در این شکل رسم شده است نیست.

مفهوم دیگری که در نظریه انتگرال شایسته انضمام است موقعیت یک هولون است. مختصرا به این موضوع می‌پردازیم.

**حال یا حالت<sup>۳۲</sup>** - هر هولون متناسب با قلمروی که وابسته به آنست در یک موقعیت مشخصی دارای سطح، خط و بعد ویژه است. موقعیت هولون که معمولاً موقتی است باید در بررسی ها لحاظ شود. برای نمونه:

سنگ: ایستا، در حال حرکت، حرکت سریع، حرکت کند و غیره،  
محیط زیست، اکوسیستم: گرسیزی، شرجی، سردسیر و غیره،  
جانور: پرواز، نوشوار، شکار و غیره،  
شعروانسان: بیداری، خواب همراه با رویا، خواب عمیق بدون رویا، مستی، احوال مراقبه و مکافه و الاخر. زمانی که حالت موقتی به یک روند ثابت و همیشگی تبدیل شد آنوقت در هولون ساختار یا سطح نوینی برآیند میشود که نشانه ژرفای عمیق تر آن هولونست.  
ما در فصل هفتم مفصلن به جُستار احوال یا حالات شعور خواهیم پرداخت.  
و بالاخره آخرین مولفه ای که باید در نظریه انتگرال مورد توجه قرار گیرد تیپ یا سخ هولون است.

### تیپ یا سخ<sup>۳۳</sup> - چند نمونه:

سنگ: شن بیابان، صخره دریا، سنگ کوهستان و غیره،  
اکوسیستم: بیابان، دریا، چمنزار، باتلاق و غیره،  
جانور: اهلی، وحشی و غیره،

<sup>32</sup> State

<sup>33</sup> Type

انسان: سخن های شخصیتی انسان(personality) را میتوان مصداق دانست.

بدین ترتیب ما با شش مولفه با اهمیت در هر هولون روبرو هستیم که تحت دینامیسم نهفته در درون خود هولون به تعادل و هم آهنگی کشانده میشود(به اصل ۱۲ انگاه کنید). نظریه انتگرال مایل است تمام عناصر را مد نظر بگیرد. تمام سطوح، تمام کوارننت ها، تمام خطوط، تمام قلمروها، تمام احوال و تمام سخن ها؛ اینست الگوی فراگیر انتگرال. ویلبر به اختصار این نقشه انتگرال را تمام سطوح و تمام کوارننت ها یا (۳۴ AQAL) نامیده است.

بی شک پژوهش های طاقت فرسائی توسط دانشمندان و فرهیختگان بسیار(جدول ۱-۵) در تمام عرصه های واقعیت بطور جداگانه و پراکنده انجام شده و به نوبه خود با معیار های متناسب اعتبار آنها نیز محک خورده است.

جدول ۱-۵ جایگاه دانشمندان و فرهیختگان در چهار کوارننت انتگرال

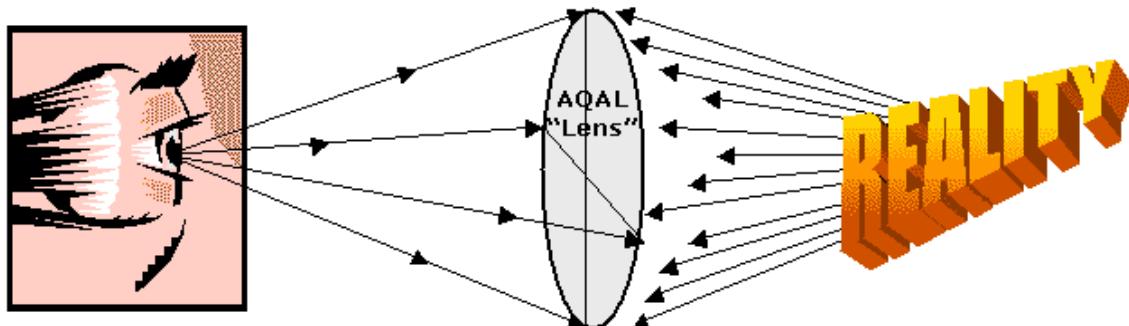
ذهنی (من)	عينی (آن)
Freud, C.G. Jung, Piaget, Aurobindo, Plotinus, Gautama Buddha	B.F. Skinner, John Watson, John Locke, آنوربیندو پلوتون بودا
(ما)	(آن ها)
Thomas Kuhn, Wilhelm Dilthey, Jean Geser, Max Weber, Hans-Georg Gadamer	Talcott Parsons, Auguste Comte, Karl Marx, Gerhard Lenski, پارسون آگوست کومت مارکس لنسکی

اما تا کنون حرکتی که تمام این دست آوردهای پژوهشی رنگارنگ را منصفانه بکارگرفته تا در یک تابلوی بزرگ، هنرمندانه به نقاشی منظره ای هم آهنگ، دلنشیں و متعادل جد کند مشاهده نشده است.

چشم انتگرال از درون عدسی AQAL مایل است به رسم نقشه ای به پردازد که هیچ عنصری در آن حذف یا به حاشیه رانده نشده، بلکه مصرانه و مجданه میکوشد تا نقش تمام عناصر در این نقشه منظور شده باشد(تصویر ۱-۱)، زیرا که هیچ ذره ای از ذرات هستی بیهوده نبوده، تمام آن

<sup>34</sup> All Quadrants All Levels(AQAL)

ها با خدای خود پیوستند.

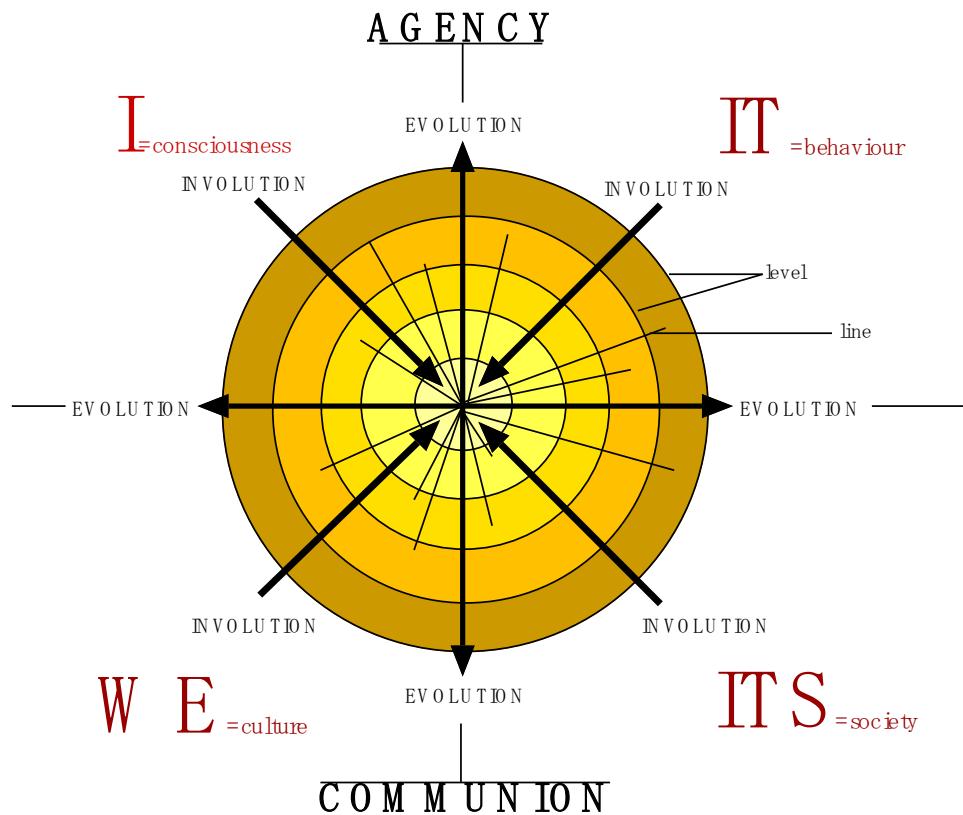


تصویر ۱-۱ چشم انتگرال از درون عدسی AQAL به واقعیت یا هولون می نگرد (این تصویر از مقاله مارک ادواردز به عاریت گرفته شده است)(بنمایه ۲).

کاربرد نظریه انتگرال AQAL در زمینه های گوناگون از جمله طب و بهداشت، تجارت، مدیریت، اقتصاد، سیاست، آموزش، هنر و موسیقی، روحانیت و غیره در گوشه و کنار جهان آغاز شده است. با این حال پراکسیس نظریه انتگرال در آغازین مراحل است. علاقمندان میتوانند روش برخورد انتگرال را در عرصه اکولوژی در مقاله ای تحت عنوان "دیباچه ای بر اکولوژی" در تارنمای زیر مطالعه کنند:

<http://www.hcn.zaq.ne.jp/shamogoloparvane/elm.html>

**قابل توجه:** ما در فصول آینده این نوشتار از بکاربرد ضمایر شخص اول "من"، شخص دوم "ما" و شخص سوم "آن" و "آن ها" که برای بیان مضمون چهار کوادرنت در سیستم هولونی کن ویلبر استقاده شدند پرهیز میکنیم. این انتقاد که بکاربرد ضمایر ذکر شده برای هر کوادرنت باعث این شباهه میگردد که در هر کوادرنت یک هولون متفاوت جایگزین شده باشد کاملاً وارد بنظر می آیند. زیرا "من"، "ما" و یا "آن" و "آن ها" هر کدام محدود به یک کوادرنت هولون نبوده، هر کدام خود یک هولون کاملند که دارای چهار کوادرنت اند. ما در فرصت های آینده به این مبحث می پردازیم.



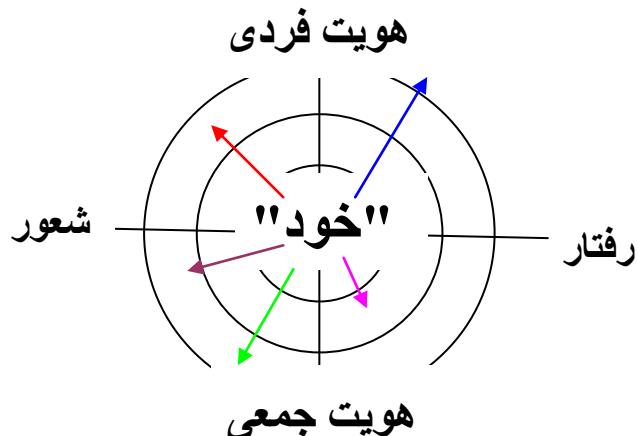
ساختار یک هولون سالم. این هولون ممکنست یک ذره زیر اتم، یک سلول، یک سنگ، یک جانور، یک درخت، یک انسان، یک اکوسیستم، یک احساس، یک ذکر، یک نماز، یک غسل، یک روزه، یک حج، یک رهبر و یا کاینات باشد. هر هولونی ماهیتاً دارای کلیت یا خودبودگی(AGENCY) و یا خود مختاری، و جزئیت یا سرشت مشارکتی(COMMUNION)، یا مسئولیت پذیری است. هر هولون از سطح(Level) تکاملی در خط(Line) هستی برخوردارست. شعور انسان دارای خطوطی از جمله شناخت، اخلاق، ارزش، خلاقیت هنری و غیره میباشد که هر کدام ممکنست در سطح تکاملی مشخصی نوسان کند. هر سطحی از رشد از چهار بعد یا کوادرنت متأثر میشود. کوادرنت دست چپ فوقانی درونی یا نیت و شعور هولونست که به زبان "من"(I) بیان میشود. کوادرنت دست چپ پائینی درونی و شکل جمعی شعور یا بعد فرهنگ هولون است که به زبان "ما"(WE) بیان میشود. کوادرنت دست راست فوقانی بروني یا کردار هولونست که به زبان "آن"(IT) بیان میشود. کوادرنت دست راست پائینی بروني، شکل جمعی کردارها یا بعد سخت افزاری اجتماع هولونست که به زبان "آن ها"(ITS) بیان میشود.

یک هولون سالم از جهتی سیر تکاملی(EVOLUTION) یا فراروی(Transcendence) و از طرف دیگر سیر نزولی(INVOLUTION) یا شامل کنندگی(Inclusive) دارد.

## فصل دوم- هولون فردی(انسان)

ما در فصل پیش به کلیات نظریه انتگرال پرداختیم و نشان دادیم که هر واقعیت یا هولون که خود هستی کاینات را تشکیل میدهد از عناصر قلمروها، سطوح پیشرفته، خطوط پیشرفته، چهارکوادرنت، موقعیت، سخن برخوردارست که مدعیان نظریه انتگرال ملزمند تمام آن ها را در پژوهش ها، سنجش ها، راهکارها و راهبردهای بهبودی مورد توجه قرار دهند.

هم فرد انسان و هم اجتماع انسانی اگر چه از دو نوع متفاوتند، هر کدام یک هولون اند که طبیعتنا از جنبه های مشترک هولونی برخوردار بوده و از اصول بیستگانه تحول و تکامل هولونی تابعیت میکنند. ما اجمالا در این فصل به ویژگی های هولون فرد انسان می پردازیم. هولون انسان نیز دارای چهار کوادرنت است. کوادرنت دست چپ فوکانی(شعور، نیت) (درونی-فرد)، کوادرنت دست چپ تحتانی(فرهنگ) (درونی- جمعی)، کوادرنت دست راست فوکانی(کردار) (ظاهری)، و کوادرنت دست راست تحتانی(اجتماع) (ظاهری- جمعی) میباشد. دو کوادرنت فوکانی خودیت(منیت) یا هویت فردی شخص(متشكل از دو هویت رفتاری و شعوری) و دو کوادرنت تحتانی تمایل جمعی، جزئیت و یا سازگاری هولون انسان یا هویت جمعی شخص(متشكل از دو هویت فرهنگی و اجتماعی) را حکایت میکنند. دو کوادرنت دست راست ظاهری، رفتار فردی و اجتماعی شخص و دو کوادرنت دست چپ باطنی، شعور یا وجودان فردی و جمعی شخص را روایت میکند(شکل ۲-۱).



شکل ۲-۱ هولون فرد انسان

انسان در پیوستگی با ابعاد چهارگانه از خطوط با سطوح رشد یابنده برخوردارست. ما در شکل ۱-۴ نمونه ای از سلسله مراتب سطوح رشد یابنده خط شناخت (شعور) انسان را در رابطه با ابعاد کرداری، فرهنگی و اجتماعی آن را نشان دادیم.

در جدول ۲-۱ سه خط نمونه در هر کوادرنت نشان داده شده است. هر خط از سطوح رشد یابنده برخوردارست. طیف سطوح رشد یابنده نه محدود است و نه از پیش تعیین شده. در پژوهش های گوناگون به تعداد متفاوت سطوح اشاره شده است. چون تشریح مفصل سطوح هر خط از حوصله

این نوشتار خارج است علاقمندان میتوانند به مقاله مفصل ادواردز(بنمایه ۳) در این زمینه نگاه کنند. افزون بر این ادواردز در مقاله خود به انحرافات و گرایش های بیمارگونه در هر سطح اشاره کرده است.

جدول ۲-۱ سه خط نمونه در چهار کوادرنت هولون انسان

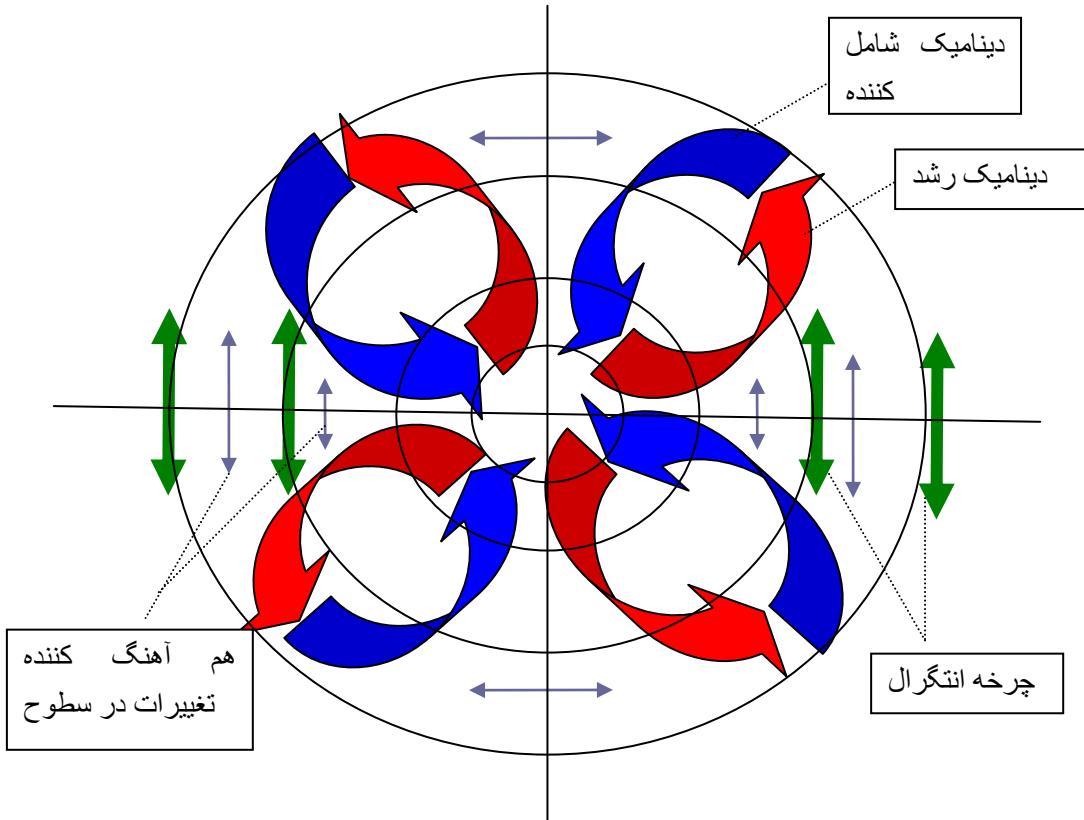
کوادرنت ها	خط ۱	خط ۲	خط ۳
کوادرنت چپ فوقانی(شعور)	خود هویتی	شناخت	عاطفه
کوادرنت چپ تحتانی(فرهنگ)	ارزش ها	معنا بخشی	طبع زیبائشناسی
کوادرنت راست فوقانی(کردار)	رابطه خود با دیگران	کردار یادگیری	طریقه حل معضلات
کوادرنت راست تحتانی(اجتماع)	رابطه بینا فردی	روابط تبادلاتی	روابط اقتصادی

اما آنچه که در پژوهش ها چشمگیر و مشترک است الگوی هولارکی این سطوح رشدیابنده است. نظریه انتگرال خواهان آنست که انسان نیز با چشم فراگیری از درون عدسی AQAL نگاره شود.

پیشرفت پایدار و تکامل یک هولون از هر جنسی که باشد هم آهنگی و تعادل بین تمام جنبه های هولون را اقتضا میکند. هولون انسان هم از این قاعده گریز ندارد. رشد همه جانبه و سالم انسان توازن بین چهار کوادرنت و محتویات آن را اقتضا میکند. آنچه که در انسان به "خود" اطلاق میشود چیزی غیر از نیروی مدیریتی که مجموعه جنبه های هولون را منظم کرده، به سمتی راهنمون کند نیست(شکل ۲-۱). هر قدر این هسته مدیریتی از قابلیت هم آهنگ کنندگی بیشتر برخوردار باشد سمت حرکت هولون متعدد تر در جهت تکامل، فراروی و بداعت سوق خواهد یافت. ضعف مدیریت "خود" در این فرایند او را با نارسانی ها، بیماری ها و چه بسا با نابودی رویارو خواهد نمود. عمل هم آهنگ کنندگی "خود" در چارچوب هولون منحصر بفرد خویش را دینامیک های درونی و آنچه که مربوط به هم آهنگی هولون با هولون همجنس یا غیرهمجنس دیگر، یا هولون فرد با هولون جمع(رابطه فرد با اجتماع) است را دینامیک های بروني نام گذاری کرده اند. در این فصل به تشریح دینامیک های درونی هولون می پردازیم. توضیح در زمینه دینامیک های بروني را به فرصت دیگری واگذار میکنیم.

اجازه بدھید در دنباله به دینامیسم هائی به پردازیم که "خود" مایل است از طریق آنها با هم آهنگ کردن جنبه های هولون انسان را در جهت پیشرفت و تکامل سوق دهد.

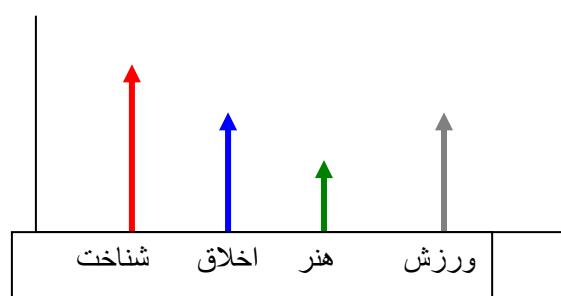
در شکل ۲-۲ نمونه ای از هولون انسان با دینامیک های مفروض نشان داده شده است.



شکل ۲-۲ هولون انسان با چهار سطح رشدیابنده، چهار کوادرنت و دینامیک های هم آهنگ کننده

این هولون شامل چهار سطح رشد یابنده و چهار کوادرنت است. در هر کوادرنت میتوان تعدادی خط متصور شد که هر کدام از چهار سطح رشد و چهار کوادرنت برخوردار باشد. "خود" اجبار دارد تا با ابزار دینامیسم های درونی در دست به تعادل عناصر هولون خویش به پردازد:

**هم آهنگ کننده تغییرات در سطوح:** این دینامیک در محور افقی هستی هولون نقش بازی میکند؛ هستی هولون در وسعت بیشتر. خطوط رشد از سطوح رشد متفاوت برخوردارند(شکل ۲-۳). فرضا در صورتی که سطح رشد خط شناخت(در کوادرنت دست چپ فوقانی) در بالاترین سطح رشد، خط ارزش ها و اخلاق در میان و خط هنر در پائین ترین سطح رشد قرار داشته باشند



شکل ۲-۲. چند خط شعوری با سطوح متفاوت رشد

دینامیک هم آهنگ کننده سعی خواهد کرد تا سطوح رشد خطوط مختلف را در حد ممکن به هم نزدیک و بین آن ها تعادل ایجاد کند. گو اینکه خطوط گوناگون در ارتباط با هم قرار دارند و امکان این هست که رشد یک خط رشد سایرخطوط را به همراه داشته باشد، ولی اعتقاد بر اینست که خطوط رشد یابنده از قابلیت رشد مستقل برخوردارند. رشد خط شناخت معمولاً رشد خطوط دیگر را بیشتر تحت تاثیر قرار میدهد. ضعیف عمل کردن این دینامیک به ناهمگونی ترکیب شعور "خود" شدت می بخشد. ناهمگونی شدید در سطح رشد خطوط، هولون را در برابر حالات موقتی و ناگهانی صدمه پذیرتر کرده، با مشکلات عدیده در تصمیم گیری ها مواجهه میکند که بسا به انحرافات فاحش و بر گشت ناپذیر می انجامد. رشد فوق العاده دانش و فن آوری(علم باوری) و کم بها دانش به تعالی اخلاق و ارزش ها سبب سرکوب گرایش های دینی و ایدئولوژیک میگردد که البته عکس این وضع هم قابل تصور است. هنگامی که به نقش دانش کم بها داده میشود مستی در تحجّر و تعصّب ایمان شدت میگیرد(ایده باوری)؛ بجای درک پدیده های جهان مدرن کمر به تخریب تمام آنها بسته میگردد. اما زمانی که هولون از یک تعادل نسبی بین رشد خطوط خود برخوردار بود در شرایط موقتی و یا حتا ناگهانی فرصت تحول و بالندگی پیدا میکند.

معمولًا دینامیک هم آهنگ کننده سطوح در چارچوب یک یا دو کواردنت عمل میکند.

**دینامیک شامل کننده و دینامیک رشد:** این دینامیک ها در محور عمودی و یا ژرفای رشد هولون نقش بازی میکنند؛ هستی هولون در ژرفای عمیق تر. عمل این دو نوع دینامیک در رابطه تنگاتنگ نسبت به هم قرار دارد. دینامیک شامل کننده در هر سطحی از رشد که باشد سعی میکند به عقب باز گردد و نارسانی ها و واماندگی سطوحی را که ممکنست از رشد پایدار و متعادل او جلوگیری کنند ترمیم کند. این دینامیک بیشتر نقش درمان و شفابخشی سطوح را بعده دارد؛ این همانی با رافت و شفقت<sup>۳۵</sup>، دربرگیری، آکاپه<sup>۳۶</sup> دارد. تامین نیازهای اولیه و غریزی از جمله غذا، توانائی جسمانی، امنیت و غیره شرط لازم ارتقاء فعالیت ذهنی اند. بیماری های جسمانی و روانی که میتوانند به عامل ترمیم کننده رشد سالم فرد تبدیل شوند با فعالیت ابزار این دینامیک ترمیم میشوند. بدون شامل کردن، رشد و فراروی سالم به سطوح بالاتر ممکن نیست(اصل ۴ هولون).

دینامیک رشد "خود" دائما در تلاش است تا سطح رشد حاضر را منطبق با اصول هولونی (جدول ۱-۱) تعالی ببخشد؛ این همانی با عشق یا اروس<sup>۳۷</sup>، خلاقیت، گشايش، فراروی دارد. رشد سالم هولون در هم آهنگی با دینامیسم شامل کردن امکان دارد؛ این همان شفقت و عشق است. فعالیت این دینامیک بدون همراهی با دینامیک شامل کننده به رشد ناسالم و یک بعدی و بیمارگونه هولون می انجامد.

شکل ۲-۴ مثال گرافیک تمایلی است که بدون کوشش در شامل کردن سطوح وامانده به رشد یکطرفه ادامه میدهد.

<sup>35</sup> Compassion

<sup>36</sup> Agape

<sup>37</sup> Eros

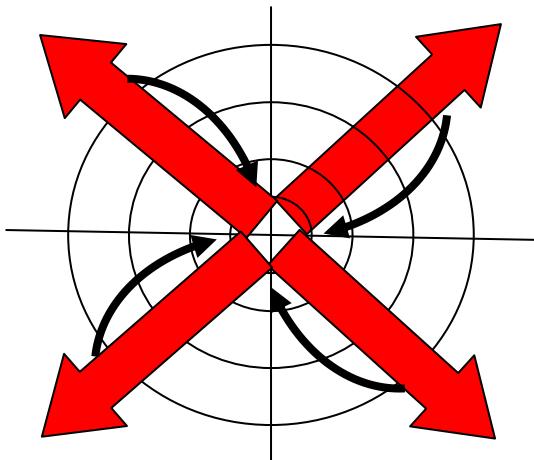
### رشد یابندگی یکسویه و بیمار

رشد اغراق آمیز و یکسویه میتواند در یک تک کوادرنت مشخص یا تعدد کوادرنت ها بطور همزمان روی دهد.

کوادرنت راست فوقانی: رشد در علوم فوق فنی در جائی که روش های ساده و مفید دیگر قابل دسترسی است. پیشرفت و گسترش بی ملاحظه زمینه های طب درمانی، پژوهش های گستردۀ داروئی و ژن درمانی، جراحی زیباسازی و کم بهادارن به درمان بیماری های رایج، روش های طب بومی و سیاست های پیشگیرانه از بیماری ها قابل ذکرند.

پیشرفت در زمینه فن آوری های پیچیده از جمله فضائی، نانوتکنولوژی، فن آوری هسته ای و غیره مصدق یکه تازی های دانش و فن آوری مدرن است.

تاكید فرد بر کردار خوش آیند ظاهر فرب، تقسید، چاپلوسی، تظاهر به زهد، و کم بها دادن به ذهنیات و پنداشت های خود بنیاد که نارسانی بیمار گونه ایست رایج.



شکل ۴-۴ رشد یکطرفه در چهار کوادرنت. توجه به سطوح  
وامانده پسیار اندک نشان داده شده است.

کوادرنت راست تحتانی: پیشرفت میزان اقتصادی در زمینه های خاص و سود آور بر پایه شاخص های تنگ و محدود از جمله رشد ناخالص ملی<sup>۳۸</sup> GNP ، درآمد سرانه و غیره. ایجاد جو یا تشویق گرایش عمومی به مصرف گرانی مطلق آن هم در زمینه کالاهای مشخص تبلیغاتی که به رشد اقتصاد انحصاری کمک کند.

کوادرنت چپ فوقانی: آموزش، تبلیغات و گسترش بی رویه باورهای دینی و ایدئولوژیکی فرازدهنی به افراد بدون توجه به ظرفیت، پیشینه های فرهنگی و ضمیر ناخودآگاه آن ها. این آموزش ها مخصوصا در کودکان و نوآموزان سبب رشد ناسالم و انحرافات روان شناسانه آن ها میگردد.

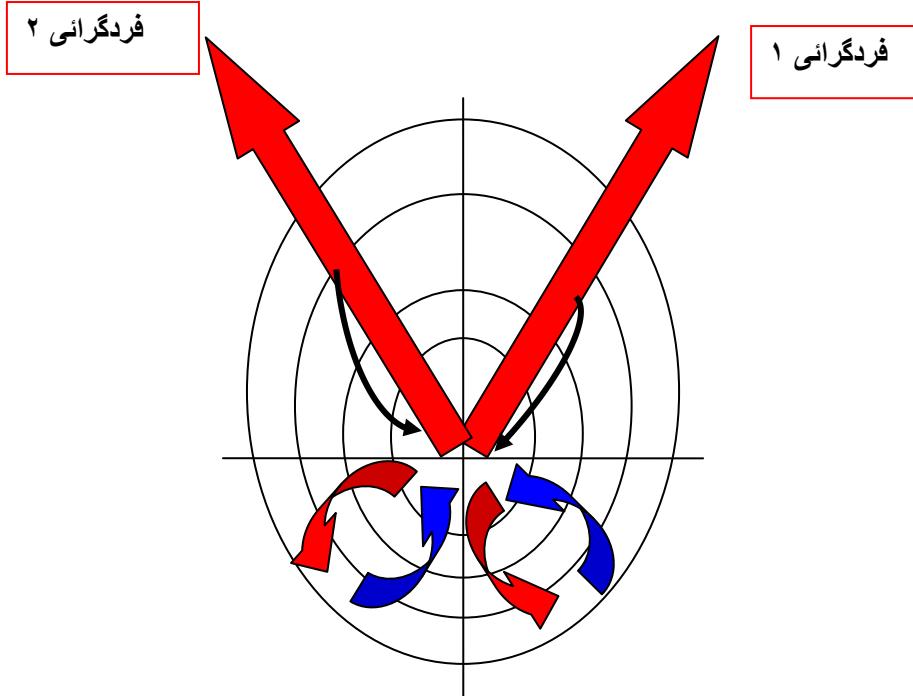
کوادرنت چپ تحتانی: پیشرفت و گسترش جهان بینی های آینده نگر و فراواقعی بجای برنامه های فرهنگی ماندگار و واقعی که بر پایه قابلیت های سازنده و خلاقانه جمعی استوار باشد.

<sup>38</sup> Gross National Products

چرخه انتگرال: اهمیت این دینامیک از این نظرست که نقش هم آهنگ کنندگی تمام چشم انداز کوادرنت های هولون را بعده دارد. چهار کوادرنت "شعور"، "فرهنگ"، "کردار" و "اجتماع" باید به عنوان مجموعه ای که تواماً واحد هولون را تشکیل میدهد یکجا و همه جا در هم آهنگی و انجسام گستنگی ناپذیری حضور پیدا کند. تعلل و ناتوانی این دینامیک هولون را با رشد یکسویه، ناسالم و بیمار روبرو خواهد کرد که ممکنست به نابودی هولون منجر شود.

شکل ۲-۵ نمونه ای از ناتوانی وحدت بخشی چرخه انتگرال را ارائه میدهد که عدم توازن بین کوادرنت های فوقانی و تحتانی منجر به برآیند فردگرائی<sup>۳۹</sup> افرطی میگردد. دو کوادرنت فوقانی که درون و برون چشم انداز هولون فرد را روایت میکنند و بعبارتی منیت و یا عاملیت شخص است بطرز چشمگیری فربه میشوند(فردگرائی ۱ و ۲). بعض کوادرنت های مشخصه اجتماعی یا مشارکتی فرد در سطح نازل رشد قرار دارند. هولون معمولی با رشد افراطی دوبازو و فلچ دو پا. اینست نمونه هولونی با گرایش اسفناک فردگرائی.

در این سخ ناهمگون و مسخ شده هستی "خود" حتا مناسبات جمعی چه آن هائی که مربوط به پیمان های فرهنگی است و چه ساختارهای سخت افزاری سیستم اجتماعی تحت ذهنیات و عملکردهای خودکامه فردگرایانه مدیریت میگردد.



شکل ۲-۵ رشد ناموزون کوادرنت ها.

کوادرنت های فردیت نسبت به کوادرنت های مشخصه جمعی رشد بسیار کرده اند.  
کمی رشد در ویژگی های مشارکتی(اجتماعی) فرد او را به شخصیت منحرف فردگرائی سوق میدهد.

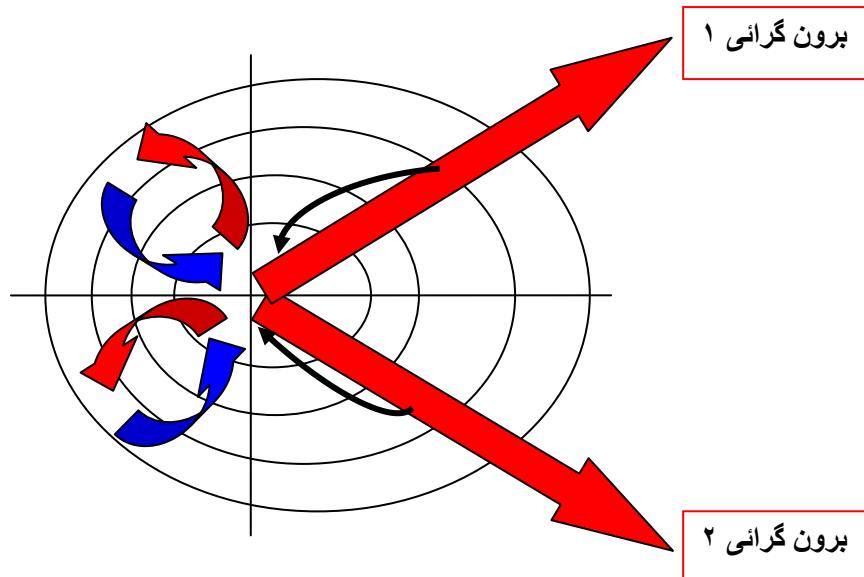
نوع متضاد این بیماری از دست دادن منیت و هویت فردی و بالاخره ذوب در مناسبات مشترک اجتماعی است. در این بیماری دو کوادرنت پائینی در دیدگاه شخص رشد چشمگیر و غالب

<sup>39</sup> Individualism

خواهد داشت (جمع گرائی<sup>۴۰</sup>). پیدایش هولونی معلول با رشد افراطی دوپا ولی محروم از دو بازو.

شکل ۲-۶ نمونه دیگری از نارسائی چرخه انتگرال را در هم آهنگ کردن چهار کوادرنت نشان میدهد.

در این هولون کوادرنت های دست راست که برون یا رفتار فردی و جمعی هستی فرد انسان را روایت میکند همزمان رشد چشمگیر دارند. کوادرنت های درونی بر خلاف آن ناتوان از رشد موزون، بالا جبار مغلوب نیروی غالب ویژگی های برونی هولون میگردد؛ هولون معلولی با رشد افراطی طرف راست و فلچ بازو و پای طرف چپ بدن. در این هولون بیمار ارزش ها همگی بر پایه رویکردهای فیزیکی و مادی تعیین میشوند و خلاصه تنها برون، کردار، واقعیت های قابل لمس هستند و بس (ماتریالیسم). آنچه که با ابزار علوم طبیعی و روان شناسی رفتاری قابل سنجش نیست وجود خارجی ندارد. سرزمهینی هموار با انباستی از واقعیت های عینی و محسوس در حواس پنجگانه. سعادت فردی در تجملات زندگی روزانه، آرایش ظاهر، لذیز خوردن، خوش گذراندن، ثروت اندوزی و غیره جستجو میگردد. فرهنگ نیز به سطح تقاض روش زندگی و ارتقای مادی استاندارد زندگی کاهش می پابد. این ها گرایش برون گرائی<sup>۱</sup> (برون گرائی ۱ و ۲) یا به باور ویلبر پیروی از مکتب "سرزمین صاف"<sup>۴۲</sup> است.



شکل ۲-۶ رشد ناموزون کوادرنت ها.

کوادرنت های برونی نسبت به کوادرنت های درونی رشد چشمگیر دارند. این تمایل به برون گرائی موسوم است.

این گرایش این همانی با مفهوم گیتی گرائی یا سکولاریزمی دارد که باور های عرفانی و روحانی

<sup>40</sup> Collectivism

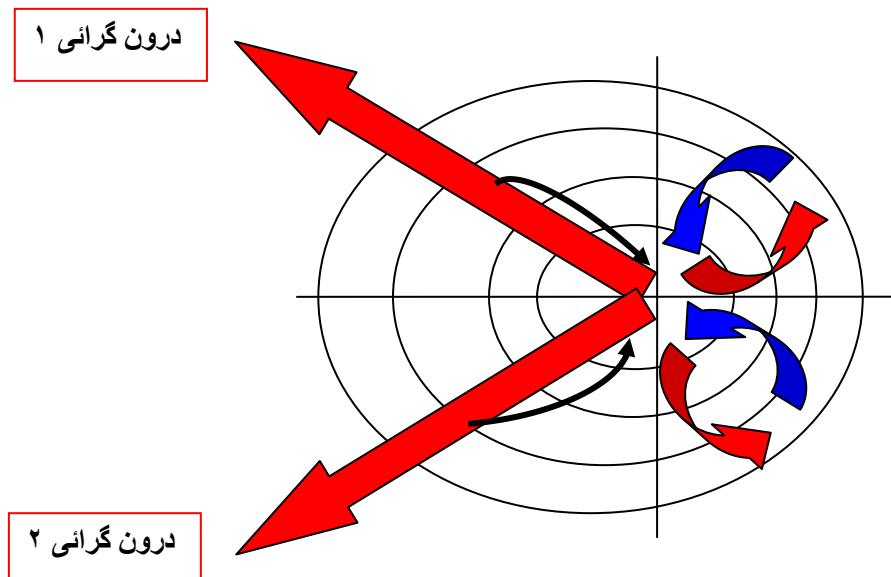
<sup>41</sup> exteriorism

<sup>42</sup> flatland

را انکار میکند. ویلبر گرفتاران این گرایش را نزول کنندگان<sup>۴۳</sup> بر روی زمین مینامد. در قطب متضاد این بیماری گرایش بیمارگونه همه درون و قاطعیت ذهن گرائی قابل تشخیص است. شکل ۲-۷ گرافیک این گرایش را به نمایش میگذارد: هولون معلولی با رشد افراطی طرف چپ و فلج بازو و پای طرف راست بدن.

در این هستی معلول زیربنایی سخت افزاری و کرداری هولون، زندگی روی زمین انکار میشوند در حالی که سلطه شعور فردی و مناسبات بیناذهنی فرهنگی در قلب تصمیم گیری های برنامه های توسعه فردی و اجتماعی قرار میگیرند. به سلامت و امنیت جسمانی و کرداری فرد، توسعه های اقتصادی، تکنیکی و علوم رایج اهمیت شایان داده نمیشود.

برخی این تمایل را در مقابل گبیتی گرائی به آسمان گرائی یا روحانیت تام تعبیر میکنند. ویلبر آن ها را صعودکنندگان<sup>۴۴</sup> به آسمان مینامد.



شکل ۲-۷ رشد ناموزون کوادرنت ها.

کوادرنت های درونی نسبت به کوادرنت های برونی رشد چشمگیر دارند.

این تمایل به درون گرائی موسوم است.

شش گرایش بیمارگونه یا تقلیل گرائی که نقش عمدی را در هستی فردی و اجتماعی انسان ایفا میکند از تنش بین سه بینش درون- برون، فرد- جمع و صعود- نزول منتج میگردد. جدول ۲-۲ این شش گرایش و نمونه های واقعی بیماری های آنرا به اختصار در آورده است.

باید دقت کرد که بیماری های هولون محدود به اشکال متمایز شده بالا نمی شوند بلکه آنها بیشتر در اشکال مختلط یا ترکیبی از انواعی که تشریح شد پدیدار میشوند. هر سطحی از رشد میتواند گرفتار نوعی از این گرایش ها بشود. اعتقاد بر اینست که با کاربرد ابزار انتگرال AQAL

<sup>43</sup> Descenders (or Involutionists)

<sup>44</sup> Ascenders (or Evolutionists)

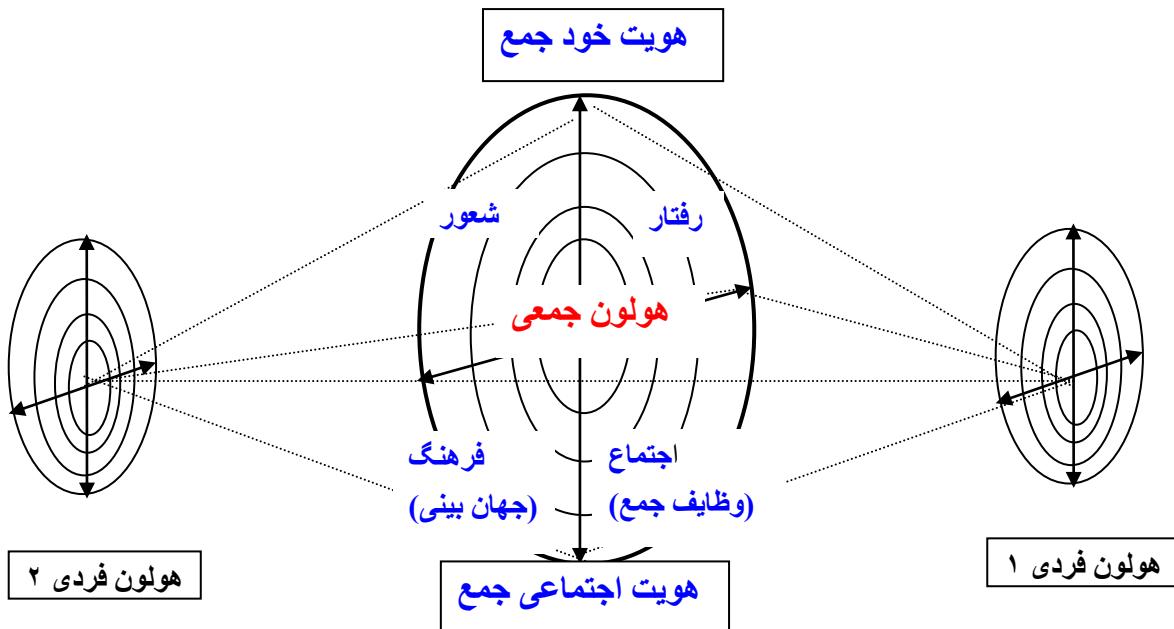
تشخیص انواع بیماری های هولون و تجزیه و تحلیل علل و روش های اصلاح آنها آسان میشود.

جدول ۲-۲ شش چشم انداز تقلیل گرایانه(بیمارگونه) فرد انسان(بنمایه ۴)

تعریف	نوع گرایش تقلیل گرایانه	نمونه ها
تقلیل کوادرنت جمعی به فردی	فرد گرائی Individualism	اقتصاد سرمایه داری، ترور
تقلیل کوادرنت فردی به جمعی	جمع گرائی Collectivism	کمونیسم، تمامیت خواهی سیاسی و فرهنگی، ناسیونالیسم
تقلیل کوادرنت بروونی به درونی	درون گرائی Interiorism	بنیادگرائی دینی و فرهنگی، گرایش نسل نو، سوفیگرایی
تقلیل کوادرنت درونی به بروونی	برون گرائی Exteriorism	ماتریالیسم، امپریسیزم تنگ، علم گرائی، رفتارگرائی، سرزمین صاف
تقلیل دینامیک های شامل کننده به رشد خالص صعود کننده	صعود گرائی Evolutionism	توسعه طلبی اقتصادی، مصرف گرائی، رشد جاه طبلانه
تقلیل دینامیک های رشد پایدار و بالنده به شامل کردن های محض	نزول گرائی Involutionism	واپسگرائی فرهنگی، پوپولیسم، رمانسیسم گوشه گیر، آنارکیسم نارس، مستضعف گرائی

## فصل سوم- هولون جمعی

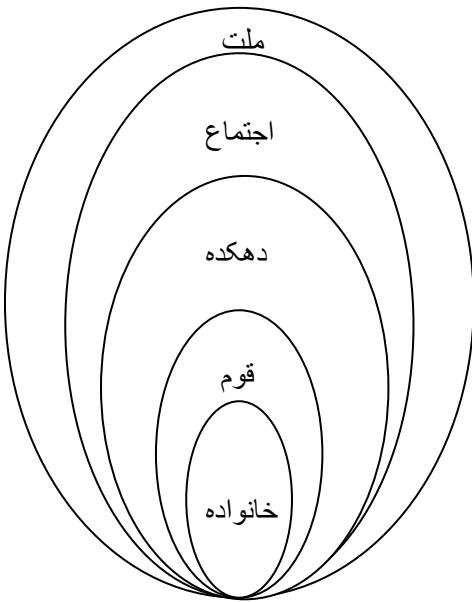
هنگامی که هولون فرد "من" و هولون فرد "تو" با تمام مشخصات هولون خودشان وارد یک مناسبات درونی و بروني شدند و در مقطعی به توافق و سازگاری دو جانبه رسیدند ایجاد یک هولون نوین "ما" با مشخصات خاص هولون نوی میگردد که هرگز قابل تقليل به يكى از ما نیست(شکل ۳-۱). هولون جدیدی با چهار کوادرنت (شعوری، رفتاری، فرهنگی و اجتماعی)، هویت خودی جمع، هویت اجتماعی جمع(هویت سازگاری جمع با جوامع دیگر) و سطوح، خطوط، موقعیت جدید. هولون نوین نه من است نه تو، ولی هم شامل من و هم شامل توست، با ویژگی ای فرای ما دو. هولون نوین جمعی برابر با جمع ساده آhadش نیست ولی تمام جنبه های هولونی آن ها در خود شامل دارد. هولون نوین جمعی از الگو و قانونمندی و سلسله مراتب(هولارکی) بدیع خودش برخوردارست. اجماع من و تو کوچکترین و یا واحد ساختار جامعه است، و هولارکی جامعه میتواند از مقیاس خانواده به گروه، سازمان، قوم، ملت، کشور، قاره و بالاخره به اجتماع جهانی گسترش پیدا کند. هر سطح هولون جمعی با شامل کردن سطح فرودست به فرای آن پیشرفت میکند(شکل ۳-۲). سطح فرودست تابع سطح فرادست، سطح فرادست حامی، ناجی و ناظر سطح فرودست است؛ هولون جمعی همانند هولون های فردی از اصول بیستگانه هولون تبعیت میکند ولی دارای هولاکی خود، متفاوت با هولارکی فردی است.



شکل ۳-۱ پیدایش هولون جمعی نوین از ترکیب دو هولون فردی

هر قدر نقاط تلاقی جنبه های هولون جمعی منجمله چهار کوادرنت با هولون های تشکیل دهنده آن یا زیر هولون ها بیشتر باشد این هولون نوین از قدرت نمایندگی بالقوه بیشتری برخوردارست. به عبارت دیگر هر قدر هستی هولون های فردی بیشتر در هولون جمعی بازتاب داشته باشد و یا هولون جمعی از قابلیت هم آهنگی بیشتری برخوردار باشد سیستم هولون جدید

پایدارتر، در پروسه تحول و تکامل تواناتر نقش بازی خواهد کرد. بنابراین میتوان گفت اگر چه حداقل شرطی برای ایجاد یک هولون جامعه لازم است و آن هم بوسیله تعریف و یا الگوی خاص آن جامعه تعیین میگردد، ولی هرگز احتیاج نیست برای ایجاد یک تشکل تمام هولون های فردی از سطوح رشد برابر در تمام خطوط و در تمام کوادرنت ها برخوردار باشند.



شکل ۳-۲ نمونه هولارکی جمعی

اعضای یک تیم فوتیال با وجود گرایش های سیاسی متفاوت، باورهای دینی و فرهنگی ناهمگون میتوانند در یک هم آیش ورزشی شرکت کرده، همکاری کنند و به پیروزی برسند. ولی لازم است که هر یک از آن ها از شرایط لازم بدنبالی، آگاهی به فن بازی، قواعد و اخلاق رایج بازی برخوردار باشند. البته که هر بازیکن همیشه بهمراه تمام جنبه های هولون خود حاضر میشود. اما یک بازیکن فعال فوتیال که اصولاً متعلق به کوادرنت های رفتاری سمت راست است بدون تمایل و استعداد نمی تواند به عضویت جامعه یک هیئت علمی دانشگاه، یک انجمن هنری و یا ادبی که در فضای کوادرنت های دست چپ قرار دارند درآید، زیرا که این بازیکن در چارچوب تعریف و یا قواعد جامعه جدید جایگاهی ندارد. ولی هم بازکن فوتیال هم یک هنرمند و هم یک دانشمند همگی عضو اجتماع بزرگ ملت هستند. زیرا که تعریف و یا الگوی اعلام شده جهت جایگیری در موقعیت ملت یک کشور از مرز بسیار وسیع تری برخوردار بوده که محدود به مهارت و شایستگی در کوادرنت خاصی نمی گردد؛ شرط خویشاوندی سببی و نسبی و یا مکان تولد که هر دو از مقوله کوادرنت های ظاهریند برای عضویت در هولون جمعی ملت یک کشور بشمار می آیند.

با گسترش هولون جامعه کار هم آهنگی آحاد متشكله آن به مراتب سخت تر میشود. زیرا که هر هولون جامعه برای پایداری خود ملزم به دربرگیری، شامل کردن تمام زیر هولون های متشكله خود است. شرط لازم برای تحول سالم هولون به سطح فرادست شامل کردن است؛ شامل کردن،

فراگیری هر چه بیشتر هولون های فروdest. با گسترش جامعه ناهمگونی جنبه های هولونی در آن شدت میگیرد، و جامعه برای حفظ هویت خود جمع و هویت اجتماعی جمع لازمست تا در ارتقای و هم سطح کردن آن ها و خلاصه هم آهنگی همه جانبه تلاش کند.

ما در سطور بالا به تعریف کلی یک هولون جمعی پرداختیم ولی لازم است در باره رابطه هولون فرد انسان با هولون جامعه که مورد اختلاف نظر صاحب نظران انتگرال نیز هست بحث را ادامه بدھیم. ما در دنباله به معروفی نقطه نظرات دو شخص که نماینده دو نظر متقاوی ولی در چارچوب نظریه انتگرال هستند می پردازیم.

**کن ویلبر:** از دو مقاله یکی از خود ویلبر<sup>(بنمایه ۵)</sup> و دیگری از فرد کوفمن<sup>(بنمایه ۶)</sup> که از حمایت کامل ویلبر برخوردارست تفاوت چشمگیری بین دو هولون فرد و جمع استباط میگردد. با وجود این که در فصل اول ما بطور مفصل به آن پرداختیم لازم است به چند مفهوم که ویلبر بر آن ها تاکید دارد و ضمناً درک بحث حاضر را هم سهلهتر میکند اشاره دوباره بکنیم. ویلبر آنچه را که به کوادرنت درونی(باطنی- شعور) هولون منفرد مربوط میشود را به زبان ضمیر شخص اول "من" و آنچه را که به برون(ظاهر-جسم، رفتار) هولون منفرد مربوط است را به زبان ضمیر شخص سوم "آن" بیان میکند.

یک هولون واحد یا منفرد به مانند یک سلول یا فرد انسان یک **هولون واحد مرکب**<sup>۴۵</sup> بشمار می آید. به این معنا که هولون دارای ساختار ظاهری و باطنی منجسم با لایه های زیرهولونی و هویت خودبنیاد است. زیرهولون های تشکیل دهنده هر هولون چه در کوادرنت ظاهری و چه در کوادرنت درونی اجزاء تابع آن هولون اند. هولون فرادست در برگیرنده یا شامل کننده زیرهولون هاست، هیچ زیر هولونی اختیارمند آزاد نیست. اتم ها در ساختار مولکول و مولکول ها در ساختارسلول به نوعی شرکت دارند که سطح فرادست حکم تنظیم کننده، گرداننده و سازماندهنده واحد پیدا میکند. به عبارتی زیر هولون ها در داخل(internal) ولی در اندرون<sup>۴۶</sup> هولون فرادست، و هولون فرادست در بیرون(outside) زیر هولون ها قراردادار. ویلبر رفتارسگ خود را که به عنوان یک هولون واحد بشمار می آورد مصدق قرار میدهد. او معتقد است زمانی که سگش در اطاق دور میزند صد درصد سلول های بدن سگ بدون اکراه مجبورند به همراه سگ حرکت کنند. هیچ جزئی از بدن سگ بجا نمی ماند. زیرا اجزاء یا زیرهولون ها، از اتم ها گرفته تا مولکول ها، سلول ها، بافت و اندام ها و...، در اندرون بدن و یا خود سگ قرار دارند. آنها تماماً تحت فرمان برداری سگ قرار دارند. گو این که این نمونه مربوط به قلمرو زیستی است، در قلمروی ذهن و شعور هم این قاعده صدق میکند. اما زیرهولون ها در یک هولون جمعی(Jامعه انسان، سیستم ها، اکوسیستم، جامعه جانوران و غیره) چه رابطه ای با هم دارند؟

در برابر این **هولون واحد مرکب**، هولون جمع به **هولون مرکب جمعی**<sup>۴۷</sup> تعریف میگردد که از انجسام ساختار ظاهری و باطنی و هویت خودبنیاد محروم است. با وجود این که به ظاهر یک

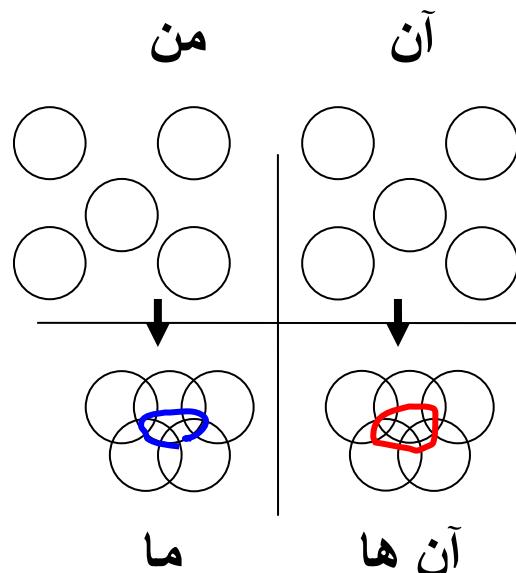
<sup>45</sup> Compound Individual Holon

آوردن واژه اندرون تاکید روی جزء بودن زیر هولون در ساختار منجسم هولون است. یک هولون میتواند در

داخل(درون) قرار داشته باشد ولی در اندرون نباشد. آب در داخل کاسه قرار دارد ولی اتم ها در مولکول های ترکیب شیمیائی ظرف اندرونی یا اجزاء هستند.

<sup>47</sup> Compound communal Holon(network, nexus)

جمع از اجتماع افراد یا هولون های واحد تشکیل میشود ولی آنها اجزاء این هولون اجتماعی نیستند. هولون های واحد در داخل ولی نه در اندرون هولون جمع، آن ها اعضای یک هولون اجتماعیند. بنابراین هولون های واحد تابع بی اختیار این هولون اجتماعی نیستند. ویلبر معتقدست که کوادرنت های ظاهر و باطن یک هولون اجتماع از تلاقی<sup>۴۸</sup> (نقطه برخورد اشتراکات) هولون های واحد تشکیل میشود. این تلاقی ها در کوادرنت ظاهری به "آن ها" و در کوادرنت باطنی به "ما" بیان میشوند(شکل ۳-۳). ضمیر شخص سوم جمع یعنی "آن ها" به تشکیلات جسمانی و ظاهری در اجتماع و رفتار های جمعی(اجتماع) اطلاق میشود و ضمیر شخص دوم جمع یعنی "ما" به تبادلات فکری، عقیدتی(فرهنگ) و غیره. بنابراین تلاقی ها ممکنست از نوع شیمیائی، هورمونی، خیالاتی، احساسی، اندیشه ای، روحانی و غیره باشند. این تلاقی ها را در کوادرنت ظاهری به بیناعینی<sup>۴۹</sup> و در کوادرنت باطنی به بینازدهنی<sup>۵۰</sup> اطلاق میکند.



شکل ۳-۳ هولون های مفرد و جمعی مرکب در چهار کوادرنت، و رابطه بین آنها-  
به تلاقی های مشترک هولون های منفرد در کوادرنت های تحتانی دقت کنید.

برای روشن شدن مطلب مثل خود ویلبر را نقل میکنیم. ویلبر بازی شطرنج را به عنوان نمونه ای از یک هولون جمعی معرفی میکند. هنگامی که من و شما به بازی شطرنج تمایل نشان میدهیم در داخل این بازی قرار میگیریم. برای انجام این بازی احتیاج است هر دوی ما از قواعد حاکم بر بازی مطلع بوده و آن ها را رعایت کنیم. تلاقی یا اشتراک حرکات رفتاری من و شما(که دو عضو پرآکنده هستیم) کوادرنت ظاهری جمع "آن ها" ست و قواعد بازی که خود دارای تاریخی نیز هستند و با توافق و اشتراک ذهنی من و شما رعایت میشوند کوادرنت باطنی

<sup>48</sup> intersections

<sup>49</sup> interobjective

<sup>50</sup> intersubjective

جمع یا "ما" هستند. این قواعد بی شک از اشتراکات ذهنی من و شما بوجود آمده و در طول تاریخ هم تحول داشته است. سیر تحول تاریخی این قواعد به عبارتی سطوح یا زیر هولون های "ما" هستند که در اندرون هم قرار میگیرند. این قواعد، بازی را سازمان داده، بر آن حکمرانی میکند. نقش حکمرانی این اشتراکات ذهنی **هویت یا خودبودگی<sup>۱</sup>** هولون اجتماع را ایفا میکند. پس هر هولون جمعی نیز دارای هویت خود هست ولی لازمست دقت شود که عامل هویت بخشی به هولون جمعی هولون های واحد مرکب نیست، بلکه این هویت نتیجه تلاقی اشتراکات رفتاری و ذهنی هولون های واحد مرکب اند. بنابراین هویت یا خودبودگی هولون جمعی خودبودگی در جامعه<sup>۲</sup> است.

هویت یا خودبودگی هولون جمع در سطح فرادست به آبر هویت<sup>۳</sup> تعالی می یابد. شکل ۲-۳ نمونه ای از لایه های هویت یا خودبودگی هولون جمعی را نشان میدهد. پس می بینیم که در هولون جمعی زیر هولون ها که در هولون منفرد مرکب تحت امر هولون فرادست قرار داشتند، تاریخ یا زندگی تلاقی رفتار یا ذهنیات مشترک اعضای آن یعنی من و شما هستند. سطوح تحولات تاریخی(سلسله مراتب یا هولارکی) قواعد شطرنج در هولون جمعی هرگز یک "آن" و یا "من" واحد مرکب خود بنیاد یا از پیش تعیین شده نیستند. ویلبر میگوید یک هولون جمعی "زندگی" خود را دارد ولی "ذهن" منجسم خود یا "من" را ندارد. بنابراین در کوادرنت دست چپ فوقانی یا شور هولون جمعی یک شور جمعی یا فرهنگ وجود دارد. در کوادرنت راست فوقانی بجائی جسم یا رفتار واحد هولون رفتار جمعی جامعه وجود دارد. در شکل ۱-۵ فصل اول سلسله مراتب یا هولارکی هولون جمعی در کوادرنت های دست راست و چپ تحتانی ارائه شده است.

از آن جائی که یک هولون دارای چهار کوادرنت است هولون جمعی نیز در مقابل هولون جمعی دیگری دارای کوادرنت همکاری "اجتماعی" کوادرنت دست راست تحتانی، و "فرهنگی" کوادرنت دست چپ تحتانی نیز هست(شکل ۳-۱).

**مارک ادواردز:** ادواردز در حالی که خود را از حامیان ویلبر و نظریه انتگرال بشمار می آورد معتقد است که ویلبر با نشان دادن نبوغ و بداعت کم نظری در گسترش اندیشه های خلاقانه خود از رعایت بی چون و چرای اصول نظریه انتگرال عدول کرده و نظرانش در زمینه های گوناگون بدون ضعف نیست. ادواردز در راستای اصلاح و تکمیل اندیشه های ویلبر به انتقاد از وی می پردازد.

ما با استناد به بخش پنجم سری مقالات "از درون چشم AQAL" (بنمایه ۷) ادواردز نظرات وی را در رابطه با هولون جمعی معرفی میکنیم.

ادواردز معتقدست هنگامی که "من" و "تو" با هم "ما" شدیم نه تنها در کوادرنت باطنی(ذهنی) بلکه در کوادرنت ظاهری(جسمانی، رفتاری) نیز به مشارکت و یا ایجاد تلاقی های متقابل می پردازیم. به عبارت دیگر تمام چهار کوادرنت هر هولون فردی "من" و "تو" در هولون جمعی "ما" بازتاب می یابد. یا این که بگوییم یک هولون جمعی نیز دارای چهار کوادرنت است کاملا

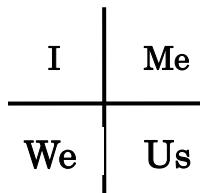
<sup>51</sup> agency

<sup>52</sup> Agency in communion

<sup>53</sup> Super-agency(in communion)

صادق خواهد بود. حتا در مشارکت های فرهنگی و یا هر فعالیت ذهنی بدن، مغز، رفتار، تصورات، احساسات، اندیشه ها و تجربیات معنوی و غیره هر هولون فردی به همراه خود هولون حضور دارند. هیچ جزئی از هولون فردی پشت سر جانمی ماند. ادواردز در مقابل شکل ۳-۲ ویلبر شکل ۱-۳ را ارائه میدهد که بیشتر به درستی آن تاکید دارد. ادواردز به الگوی چهار کوادرنتی ویلبر(به شکل ۵-۱ نگاه کنید) که حاوی هولون های فردی و جمعی است انتقاد میکند و آنرا عامل انحراف ویلبر در بحث هولون فردی و جمعی میداند. در الگوی ویلبر دو کوادرنت فوکانی مفرد ولی دو کوادرنت تحتانی جمعی اند. چون کوادرنت دست چپ تحتانی که نماد روابط بینازهنه جمع است به زبان ما گفته میشود این ما با هولون جمعی "ما" قاطی شده است. اگر از هولون جمعی "ما" صحبت میشود بی درنگ باید هر چهار کوادرنت آن که همزمان در هر موقعیتی حضور دارند مد نظر قرار گرفته شود. ویلبر با اینکه وجود ظاهر و باطن هولون جمعی را انکار نمی کند ولی معتقد است آن چه که هویت هولون جمعی را تعیین میکند خصوصیات باطنی(کوادرنت چپ تحتانی) یا تلاقي های باطنی(شعوری- نیتی) مشترک هولون های واحد مرکب اند نه حضور پراکنده اجسام، تن ها، ساختارهای اجتماعی که در کوادرنت راست تحتانی (بیناعینی) قرار دارند. ادواردز بر این باورست که ویلبر در مورد هولون جمعی به تقلیل گرائی باطنی تمایل پیدا کرده است، و این عامل بازدارنده او از رعایت اصول انتگرال شده است. او معتقدست که ویلبر امتیاز اغراق آمیزی به کوادرنت بینازهنه داده است.

ادواردز هر دو کوادرنت فوکانی و تحتانی دست راست را به اندازه کوادرنت های دست چپ با اهمیت میداند. او معتقدست که چون ویلبر کوادرنت های دست راست را جسمانی از نوع اتم، ملکول، سلول، مغز و غیره(آن و آن ها) می پندارد آن ها را در مقابل کوادرنت های چپ که درونی هستند بدون ژرفای رشدی، بدون انجسام و پراکنده قلمداد کرده، فقد هویت سازی هولون می انگارد. در صورتی که ادواردز کوادرنت های دست راست را نه جسمانی بلکه رفتاری میداند. او رفتارفردی و یا رفتارهای اجتماعی را دارای روند پویا، رشد یابنده و حتا اثرگذار بر کوادرنت های دست چپ میداند. بنابراین هم هویت ذهنی داریم و هم هویت رفتاری، در دو نوع هولون مفرد و جمعی. ادواردز معتقدست که باید بجای "آن" در کوادرنت راست فوکانی ویلبر "me" و بجای "آن ها" در کوادرنت راست تحتانی "us" قرار داد.



ادواردز نمونه ای از الگوی رشد یابنده رفتار(کوادرنت راست فوکانی) را در تناظر با رشد شعور(کوادرنت چپ فوکانی) ارائه داده است(جدول ۱-۲، ۳-۲).

جدول ۳-۱ سطوح رشد یابنده شعور و رفتار در هولون فردی

سطوح رفتاری رشد (راست فوقانی)	سطوح متناظر شعور (چپ فوقانی)	سطوح رشد (ژرفای هستی شناسانه)
رفتار فراشخصی	شعور روانی/ظریف	سطح ۹
رفتار قنطورسی(هم آهنگ)	شعور سعه صدر	سطح ۸
رفتار بشردوستانه	شعور منیت پخته(بالغ)	سطح ۷
رفتار هدفمند	شعور بینشی(چشم اندازانه)	سطح ۶
رفتار مسئولانه	شعور مفهومی	سطح ۵
رفتار قانونمند	شعور نمادین	سطح ۴
رفتار احساسی	شعور تحریکی-انگاره ای	سطح ۳
رفتار واکنشی	شعور اوروبورس(مار منش)	سطح ۲
رفتار فیزیولوژیکی	شعور پله ماتیک(ناتوان ازتفکیک)	سطح ۱

جدول ۳-۲ سطوح رشد یابنده شعور و رفتار در هولون جمعی(بنمایه ۸)

سطوح رشد متناظر فرهنگ (چپ تحتانی)	سطوح رشد اجتماع (راست تحتانی)	سطح ساختار پایه
فرهنگ شهروندی جهانی	موسسات دمکراتیک جهانی (جنبه های از سازمان ملل، ان جی او ها)	سطح ۷
فرهنگ شهروندی ملی	موسسات دمکراتیک(پارلمان ها، دستگاه قضائی، "پیمان اجتماعی"، لایه های دولتی)	سطح ۶
امپراتوری، فرهنگ اسطوره ای	حکومت های اولیه ملی، موسسات پادشاهی	سطح ۵
فرهنگ جادوئی	جوامع فردالی با تشکیلات برده داری، کار اجرایی، جنگ سالاران محلی و دوک ها(اعیان انگلیسی)	سطح ۴
فرهنگ آرکائیک(کهن اولیه)	جوامع معیشتی اولیه	سطح ۳
فرهنگ تیفونیک(در لحظه اکنون زیستن)	جوامع وابسته(به امر بقاء)	سطح ۲
فرهنگ اوروبوریک(مار منش)	جوامع جانوران(گله گرگ ها، گروه های اجتماعی پستانداران)	سطح ۱

او سخت باور دارد که ویلبر محتاج بازنگری ژرفی به کوادرنت دست راست میباشد. (او در بخش سوم از سری مقالات "از درون چشم AQAL"<sup>۴۰</sup> به تفصیل به سطوح رشد یابنده سالم و بیمارگونه رفتار در مقیاس فرد و جمع پرداخته است که علاوه‌نمایان میتوانند آن را مورد مطالعه قرار دهند.)

سپس ادواردز مثال بازی شترنج ویلبر را مورد بحث قرار میدهد. در جائی که ویلبر تنها دو بازیگر را که متعهد به رعایت قانونمندی شترنجند به عنوان اعضای تیم بازی بشمار آورده، و حتا ناظر این بازی را در خارج بازی قلمداد میکند، ادواردز حتا افرادی را که در بیرون، بازی را دنبال میکنند و یا به نحوی در تشویق و کمک بازیکنان نیز نقش دارند را هم اعضای این جامعه شترنج باز قلمداد میکند. چرا که در بازی ها همیشه تماشگران، مریبان، کارگردانان و بسیاری دیگر از مسئولان به نحوی در رویداد بازی نقش دارند و همین نقش آن ها گرچه ناچیز هم باشد مهم شمارده میشود. هیچ بازی بدون تماشاجی و واکنش آن ها قابل تصور نیست. بنابراین نه فقط تلاقی های باطنی بلکه تلاقی های رفتاری نیز در شکل گیری هویت جمعی بسیار نقش بازی میکند. هویت چه در مقیاس فردی و چه در مقیاس جمعی هم باطنی (کوادرنت دست چپ) و هم ظاهری یا رفتاری (کوادرنت دست راست) است.

موضوع مهم دیگری که ادواردز مایل است تا به آن به پردازد موضوع تقاویت خودبودگی و یا عامل حکمرانی در دو هولون فردی و جمعی است که مورد تأکید ویلبر است. درمورد خودبودگی هولون واحد مرکب ویلبر مثال سگ خود را مطرح میکند که حاکم بر تمام اجزاء یا زیرهولون های خود بوده در صورتی که یک هولون جمعی روی هولون های فردی هیچ گونه کنترلی نداشته و خودبودگی یا حکمرانی هولون جمعی تنها بر زیرهولون های هولون جمعی که همان تلاقی های مشترک هولون های واحد مرکب اند صورت میگیرد. ادواردز تأکید ویلبر را رد میکند و معتقدست که اولاً خودبودگی هولون واحد مرکب قطعی نبوده و خودبودگی یا حکمرانی هولون جمعی هم میتواند بر روی خود هولون واحد مرکب نیز پیاده شود.

او این پرسش را مطرح میکند که آیا سگ ویلبر در زمانی که در درون اطاق می چرخد روی موها، پوست، ریزش آب بzac دهان خود کنترل دارد؟ آیا افراد معلول روی دست و پای فلچ خود کنترل دارند؟ اگر کنترل ندارند پس نباید دست و پای فلچ آن ها اجزاء بدنشان بشمار بیایند. بنابراین جزء بودن حتماً به معنای تحت کنترل قطعی قرار گرفتن نیست.

هولون جمعی هم نه فقط روى تلاقی های مشترک زیرهولونی خود کنترل دارد حتاً میتواند روی یکایک اعضای خود یا هولون های واحد مرکب کنترل داشته، به تنظیم، تغییر و یا تداوم رفتار و حتاً تفکرات آن ها حکمرانی بکند. آیا در یک جامعه افراد تابع قوانین راهنمائی و رانندگی نیستند؟ آیا در یک جامعه افراد موظف به پرداخت مالیات نیستند؟ آیا این یک مقررات یا قانون همگانی نیست که افراد جامعه در ملاء عام از نوعی لباس استفاده کنند؟ آیا در یک خانواده، سرپرست خانواده در چهارچوب مسئولیت ها و اختیارات عرف خانواده روی یکایک اعضای خانواده خود نفوذ ندارد، در تنظیم راه و روش زندگی روزانه، اخلاق بچه ها، تعلیم و پرورش آن ها مدیریت نمی کند؟... و غیره.

<sup>۴۰</sup> به پانوشت ۳۷ نگاه کنید.

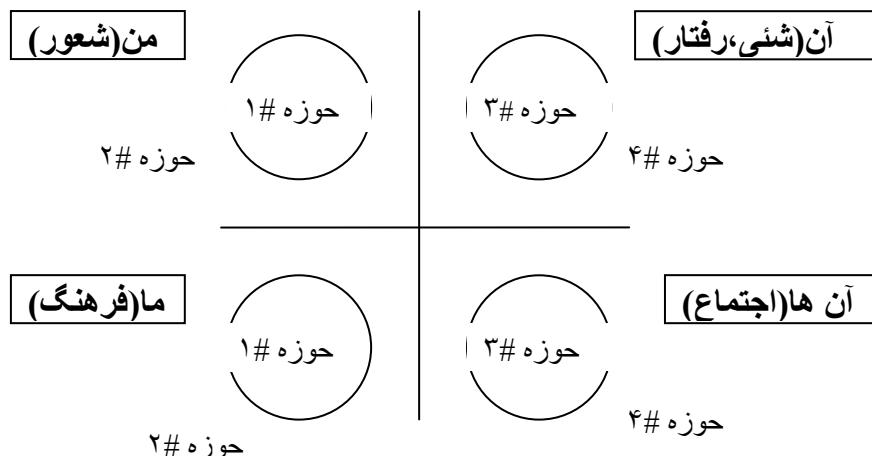
ادواردز در جمعبندی خود تقاویت فاہشی بین هولون فردی با هولون جمعی نمی بیند، البته دو هولون از هولارکی خاص خود برخوردارند. هولون جمعی نیز از شعور جمعی (کوادرنت دست چپ فوقانی)، رفتار جمعی (کوادرنت دست راست فوقانی)، فرهنگ جمعی (کوادرنت دست چپ تحتانی) و ساختارها و رفتارهای اجتماعی در مقابل اجتماعات بزرگتر (کوادرنت دست راست تحتانی) برخوردارست. در دو کوادرنت فوقانی هویت واحد هولون جمعی و در دو کوادرنت تحتانی هویت اجتماعی هولون جمعی پیدايش می يابد.

البته ادواردز از کنه احساس ویلبرکه نگران رواج اقتدارگرائی و استبداد حکومت ها بر روی افراد جامعه است کاملا با خبراست. ولی او بر این باورست که انحراف به گرایش های بیمارگونه در نوع حکمرانی و خودبودگی، هم در نوع هولون فردی که نسبت به اجزاء خود و هم در هولون جمعی که نسبت به اعضای خود روا داشته میشود قابل تصور است. ادواردز اصولا در این مورد که هولون های واحد مرکب نه جزء بلکه اعضای یک جامعه هستند با ویلبر موافق است ولی حکمرانی هولون جامعه را بر اعضای خود انکار نمیکند. نوع حکمرانی وابسته به مناسبات مقابله بین هولون های فرد و جمع است. اگر حکومت ها و دولت ها به موازات برقراری قوانین و مقرارات ضامن عدالت و آزادی های فردی و اجتماعی باشند آیا باز جای نگرانی از استبداد و خود کامگی باقی می ماند؟  
(ما درفصل پیشین به شش نوع نمادین تقلیل گرائی در هولون واحد مرکب انسان اشاره کردیم.  
این نمونه ها در مورد هولون جمعی نیز قابل پیش بینی هستند.)

## فصل چهارم- چشم اندازهای هولونی، ریاضیات انتگرال

در این فصل ما با استناد به بخش "ضمیمه B" برگزیده C (بنمایه ۵) و کتاب روحانیت انتگرال (بنمایه ۹) و یلبر به معرفی بحث چشم اندازهای<sup>۵۵</sup> و ریاضیات انتگرال می پردازیم. در سطور پیشین ما بطور مفصل و بارز به معرفی نظریه انتگرال پرداختیم و گفتیم که در کاینات تمام واقعیت‌ها اعم از نوع فیزیکی، زیستی و معنوی، هولون(کل/جزء) درون هولون درون هولون..... اند. ضمناً با معرفی اصول بیستگانه هولون یادآورشدهیم که واقعیت‌ها با خاطر ذات هولونی خود از هم جدا، منزوی نیستند و بعض هر کدام بشکلی با هم در پیوندند. ویلبر در نوشتار حاضر در پیروی تاکیدات قبلی خود اصرار دارد که حتا هولون نیز قبل از اینکه هولون باشد "چشم انداز" است. بعبارتی هیچ واقعیتی خود بنیاد یا فی نفse نیست. تمام واقعیت‌ها، تمام هولون‌ها در رابطه با ضمیر اشخاص بازتاب می‌یابند. آنچه که بازتاب می‌یابد در عین اینکه جدا از واقعیت نیست واقعیت فی نفse هم نیست، بلکه بیان چشم انداز موجودات حساس<sup>۵۶</sup> است. به عبارتی هر واقعیت در رابطه با "من"، "شما"، "او، آن" ضمیر مفرد و یا ضمایر جمع موجودیت یا بازتاب می‌یابد. عاشق در رابطه با عشق و معشوق است که اعاده وجود می‌کند. عاشق فی نفse یا معشوق فی نفse وجود خارجی ندارند. عشق محض بدون عاشق و معشوق هم قابل تصور نیست. حتا یک اتم هم یک اتم نیست بلکه یک شخص(ضمیر آن) است. این شخص نیز به نوبه خود از چشم انداز برخوردار است(حساسیت کنشی و واکنشی در برابر محیط). من هم از چشم انداز شخص اول به آن اتم در موضع شخص سوم "آن" نگاه می‌کنم. هرگز چار تردید نشویم، در دنباله مطلب آشکار و آشکارتر خواهد شد.

ویلبر در شکل ۴-۱ به چهار حوزه در هر هولون یا تمام هولون‌ها تاکید می‌کند که هشت چشم انداز تولید می‌کنند.



شکل ۱-۴ حوزه‌ها و چشم انداز‌ها در هولون ویلبر

<sup>55</sup> perspectives

<sup>56</sup> sentient beings

حوزه #1(داخل کوادرنت چپ فوقانی- شعور)- من میتوانم خود را از درون تجربه کنم. این درون نگری، مراقبه و یا تجربیات تاملی و دینی، حتاً روایا پدیده هائی هستند که در قلمرو پدیدارشناسی<sup>۵۷</sup> مورد مطالعه قرار میگیرند. آن ها از طرف خود تجربه کننده قابل بازتاب نیستند. البته این تجربیات شخصی میتوانند بوسیله نشانه های زبانی تعییر و وصف شوند ولی تنها تجربه مستقیم همان پدیده ها شیوه دسترسی به آن ها و معیار قضایت درست در باره آن ها خواهد بود. تجربه روحانی، عرفانی در موقعیت مکاشفه همیشه بوسیله شخص تجربه کننده تعییر میشود که البته عمق مضمون تعییر به سطح شعورو برداشت(چشم انداز) آن شخص وابسته است. بی جهت نیست که ما اغلب با تعاریف، قرائت های متنوع از دین و روحانیت توسط اشخاص مختلف روبرو هستیم. تجربیات فردی از جمله احساس رضایت، رهائی، سبکی، عشق، نورانی، تنفس، حرارت و سنگینی و غیره حالات یا موقعیت های پدیداری هستند که ممکنست برای هر کسی رخ دهد. شخص تجربه کننده صریحاً این پدیده ها را توصیف و بنحوی تعییر میکند. یکی از تهدید کردن احساس سبکی میکند حال آنکه دیگری از آزادی بخشی احساس سبکی میکند. هر دو شخص تجربه کننده حالات روحی خود را توصیف میکنند و برای وقوع آن هم دلیل می آورند(یا تعییر میکنند). آنچه این دو شخص را از هم متمایز میکند ساختار و یا سطح شعور آنهاست که باعث ارائه دو نوع تعییر متفاوت از یک پدیده همسان است. ساختار شعور این دو شخص که برای خودشان نامعلومست مقوله ایست که باید در حوزه #2 پژوهش شود.

حوزه #2(خارج کوادرنت چپ فوقانی- شعوری)- اما من میتوانم "خود" یا پدیده های تجربی فردی در حوزه #1 را از خارج یا بطور عینی (علمی) براندازکنم؛ برابر با دید شخص سومی، آنطوری که دیگران به من برخورد میکنند. مطالعه این حوزه در قلمروی مقوله ساختارگرائی<sup>۵۸</sup> امکان پذیر است. ساختار شعوری گویای الگوی ثابت و دائمی است که به سطح یا مرحله رشد شعور شخص نیز اطلاق میشود. در دنباله به معرفی نمونه ای از سلسله مراتب تسلسلی ساختار های شعوری که ویلبر به کرات در نوشتار های گوناگون به آن استناد میکند می پردازیم. این طبقه بندی شعور منسوب به گیسر<sup>۵۹</sup> است؛ ولی در نظر ویلبر هنوز ناکامل بوده و نیازمند تعدل است. سیر تکامل هرسطح: سطح پیشین را در خود شامل کرده از آن فراسو می رود.

**آرکائیک—< جادوجنبی —< اسطوره ای —< معقول —< کثرت گرا —< انتگرال**

آرکائیک-Archaic

این مرحله شامل تن جسمانی، حسیّات، ادراکات و هیجانات می باشد. در این مرحله زندگی عمدۀ شخص مصروف حفاظت از تن جسمانی، تهیه غذا، پوشاسک، مسکن و بر آوردن احتیاجات غریزی دیگر از جمله جنسی می شود. این مرحله مخصوصاً در اولین اجتماعات انسان، طفل نوزاد، سالمدان کودن و بیماران آلزایمر و افراد خیابانی با نارسانی های روانی دیده می شود.

جادوجنبی-Magic

این مرحله شخص شامل انگاره ها، نمادهای ساده، پندار های ناقص ابتدائی و یا تولیدات ذهنی

<sup>57</sup> phenomenology

<sup>58</sup> structuralism

<sup>59</sup> Gebser

نازلى که «جادوئی» و خرافی اند می باشد. در این حالت منیت خاصیت تغليظ، جانشینی، «قدرت مطلق تفکر» و غیره را دارد. در این مرحله تقیک بین عین(اویژه) و ذهن(سویژه) ناقص است. شخص با گرایشات خود خواهانه (نارسیستیک) دنیا را امتداد وجود خود دانسته و در نتیجه فکر میکند می تواند آن را به میل خود تغییر دهد. این مرحله در ساختمان ذهنی جوانان سرکش، قهرمانان رزمی، استبداد فئودالی، هنرمندان دیوانه وار راک، چپاولگران و شرکت های قبیله ای و غیره مشاهده می شوند.

#### اسطوره ای- Mythic

این مرحله از جادوجنبی پیشرفته ترست ولی هنوز قادر به داشتن یک پندار عقلانی یا دلیلمند تئوریک و تحلیلی نیست. در این مرحله اراده از منیت که دیگر خود را قادر به تغییر مناسبات نمی یابد به نیروی دیگر که همانا خدایان و زنخدایان می باشند انتقال می یابد. خود با اجتناب از جادوگری به دعا جهت استمداد از نیروهای ماورائی در ایجاد معجزات روی می آورد. از ویژگی نارسیستی و خود پسندی او کاسته می شود. تمام گرائی و اطاعت کورکورانه از آئین ها، دستورات و قوانین مطلق از خصوصیات این ساختار فکری می باشد.

#### معقول- Rational

در این مرحله نه از معجزات شخصی من و نه از آن چه که منسوب به خدایان و زنخدایان می شود خبری نیست. شخص بالاجبار باید با کمک شواهد و اسناد معتبر به فهم مناسبات کاینات به پردازد. این مرحله، نوید بستن نطفه های طرز تفکر علمی را به ارمقان می آورد که الزاما همراه با کاهش بیش از پیش نارسیسیسم است. غالب شدن علم و برخورد ماتریالیستی در تمام شعون زندگی از خصوصیات این ذهن است. پیدایش شرکت های تجاری و بازرگانی و رژیم های حامی آنها، افزایش قدرت های سیاسی استعمارگرانه هم در این مرحله قابل ذکر است.

#### کثرت گرا- Pluralistic

این مرحله که به سعه صدر نیز نامیده میشود عالی ترین سطح ذهن حوزه زمخت(تن جسمانی) می باشد که تمایل به ترکیب، وحدت شناخت ها دارد. سعه صدر وحدت را با بی اعتنایی به تفاوت ها خواستار نیست بلکه با در برگرفتن، به آغوش کشیدن تمام تفکرات متفاوت آنرا عملی میکند. سعه صدر با کثرت گرائی جهانی وحدت را در تنوع می یابد. تاکید بر گفتمان فرهنگ ها، روابط فارغ از وابستگی های قومی و پنداری در وسعت جهانی از خصوصیات این ذهن است. این مرحله شعور مخصوصا در فعالیت های دفاع از حقوق بشر، اکوروان شناسی، اکوفمنیسم و جنبش های تنوع طلبی مشاهده می شوند. ایجاد یک نظام جهان روا، نه بر پایه قوانین برونی بلکه بر اصل ذات زندگی و شعور که وحدت جهان شمول را در تئوری و تحقق به همراه خواهد داشت از اهداف نهائی این مرحله می باشد.

#### انتگرال- Integral

مرحله انتگرال گرس محدود به تلفیق و تعادل بین تن و ذهن است که ویلبر آنرا با مرحله قنطورسی خود مقایسه میکند. قنطورس؛ با تمثیل به موجود افسانه ای که نیم تنه بالائی انسان و نیم تنه پائینی اسب را دارد وحدت تن و ذهن را در شخص توصیف میکند. ویلبر این مرحله را برابر با سطح سعه صدرابتداًی خود می داند.

در این مرحله فرد با هماهنگی و وحدت تمام عناصر زمخت شخصیتی مثل جسم تن، خود،

نقاب<sup>۶۰</sup>، سایه<sup>۶۱</sup>، به ورای آنها اوج گرفته و از تکیه و یا بکار گرفتن آنها در مناسبات پرهیز میکند. سطح انتگرال ویلبر به فرای شخص، تا به اوج جوهر وحدانیت یا سرزمن نادوگانه تکامل می یابد.

ما در فصول آینده مفصلابه بحث رابطه حالات(حوزه #۱) و ساختارهای شعوری(حوزه #۲) می پردازیم.(به فصل هفتم نگاه کنید).

ضمنا من میتوانم هم از داخل و هم از بیرون به "ما"(کوادرنت چپ تحتانی- فرهنگی) برخورد کرده آنرا مورد مطالعه قرار دهم. مطالعه "ما" از داخل در قلمروی علم تاویل<sup>۶۲</sup> و مطالعه "ما" از خارج مربوط به علم مردم شناسی فرهنگی<sup>۶۳</sup> میشود.

حوزه #۳(داخل کوادرنت راست فوقانی- شیئی، رفتاری) بوسیله اتوپویسیس<sup>۶۴</sup>(از جمله علم شناخت) و حوزه #۴ (خارج کوادرنت راست فوقانی- شیئی، رفتاری) بوسیله علوم امپریال<sup>۶۵</sup>(از جمله فیزیولوژی اعصاب) مورد مطالعه قرار میگیرند.

ضمنا من میتوانم هم از داخل و هم از خارج به کوادرنت راست تحتانی(اجتماع) برخورد کرده آنرا مورد مطالعه قرار دهم. مطالعه اجتماع از داخل در قلمروی اتوپویسیس اجتماعی و از خارج مربوط به قلمروی نظریه سیستم ها میشود.

بنابراین ما با چهار حوزه، درون و برون چهار کوادرنت، از هشت چشم انداز(و روش شناسی های خاص خود) برخوردار خواهیم بود.

ویلبر به ضمایر سه شخص اول، دوم و سوم مفرد و جمع تاکید میکند که هر کدام از چشم اندازهای بنیادی برخوردارند. رابطه نسبی این اشخاص با هم به پیدایش معادلات ریاضی انتگرال می انجامد که در دنباله به آنها می پردازیم. ویلبر خود اذعان دارد که گسترش معادلات ریاضیات انتگرال در مراحل بسیار ابتدائی قرار دارد و تکمیل آن شاید سال ها به درازا بکشد. قبل از پرداختن به روابط معادلات ریاضی انتگرال لازم است با تعریف ضمایر در زبان و علائم اختیاری ریاضیات مورد بحث آشنا شویم.

تعريف ضمیر اشخاص و علائم ریاضیات انتگرال- شخص اول شخصی است که صحبت میکند.

شخص دوم شخصی است که با او صحبت میشود. شخص سوم شخصی است که در مورد او صحبت میشود. هر شخص، اول- دوم- سوم، از جانب خود میتواند در جامه ضمیر شخص اول موضع داشته باشد. شخص سوم شامل او(مرد)، او(زن) و آن(شئی) است.

شخص اول جمع "ما"، شخص دوم جمع "شماها" و شخص سوم جمع "آن ها" و "آن اشیاء"

- اصطلاحی در روان شناسی یونگ است که اشاره به تظاهر شخص برای پوشاندن واقعیت های کرداری او میباشد.<sup>60</sup> persona.  
۶۱ اشاره به سرکوب آگاهانه یا ناخودآگاه تمایلات درونی شخص است- اصطلاحی در روان شناسی یونگ.

۶۲ hermeneutics

۶۳ cultural anthropology

یک سیستم و یا ساختار سیستمیک به مانند سلول که هم در حوزه<sup>۶۴</sup>- ساختاری و هم در حوزه کارکردی از عهده خودگردانی، سازماندهی یا تولید و بازتولیدی خود برآید اصطلاحا به اتوپویتیک نامیده میشود. قابلیت اتوپویسیس سیستم اتونومی یا هویت سیستم را تضمین میکند. تغییر و تحولات درونی سیستم تحت لوای مکانیزم "تشخیص و شناخت" همان سیستم صورت میگیرد. اتوپویسیس محدود به قلمروی زیست نمیشود. اتوپویسیس در زمینه ساختارهای اجتماعی نیز کاربرد دارد.

۶۵ empiricism(e.g. neurophysiology)

میباشد.

علام ریاضیات انتگرال ویلبر به قرار زیر است:

شخص  $P^{66}$

شخص اول عام  $1P$

شخص اول خاص(من) با چشم انداز  $1P(1P)$

شخص اول خاص از چشم انداز شخص اول  $1P(1P)x1P(1-P)$

شخص دوم عام  $2P$

شخص دوم خاص(شما) با چشم انداز  $2P(1P)$

شخص دوم خاص از چشم انداز شخص اول  $2P(1P)x2P(1-P)$

شخص سوم عام  $3P$

شخص سوم خاص(او، آن) با چشم انداز  $3P(1P)$

شخص سوم از چشم انداز شخص اول  $3P(1P)x3P(1-P)$

شخص اول جمع(عام)  $1P*Pl$

شخص اول جمع خاص(ما) با چشم انداز  $3P*Pl(1P*Pl)$

شخص اول جمع خاص(ما) با چشم انداز شخص اول  $3P*Pl(1P*Pl)x3P*Pl(1-P*Pl)$

شخص دوم جمع(عام)  $2P*Pl$

شخص دوم جمع خاص(شماها)  $2P*Pl$

شخص دوم جمع خاص(شماها) با چشم انداز  $2P*Pl(1P*Pl)$

شخص دوم جمع خاص(شماها) با چشم انداز شخص اول  $2P*Pl(1P*Pl)x2P*Pl(1-P*Pl)$

شخص سوم جمع(عام)  $3P*Pl$

شخص سوم جمع خاص(آن ها، اشیاء)  $3P*Pl(1P*Pl)$

شخص سوم جمع خاص(آن ها، اشیاء) با چشم انداز  $3P*Pl(1P*Pl)$

شخص سوم جمع خاص(آن ها، اشیاء) با چشم انداز شخص اول  $3P*Pl(1P*Pl)x3P*Pl(1-P*Pl)$

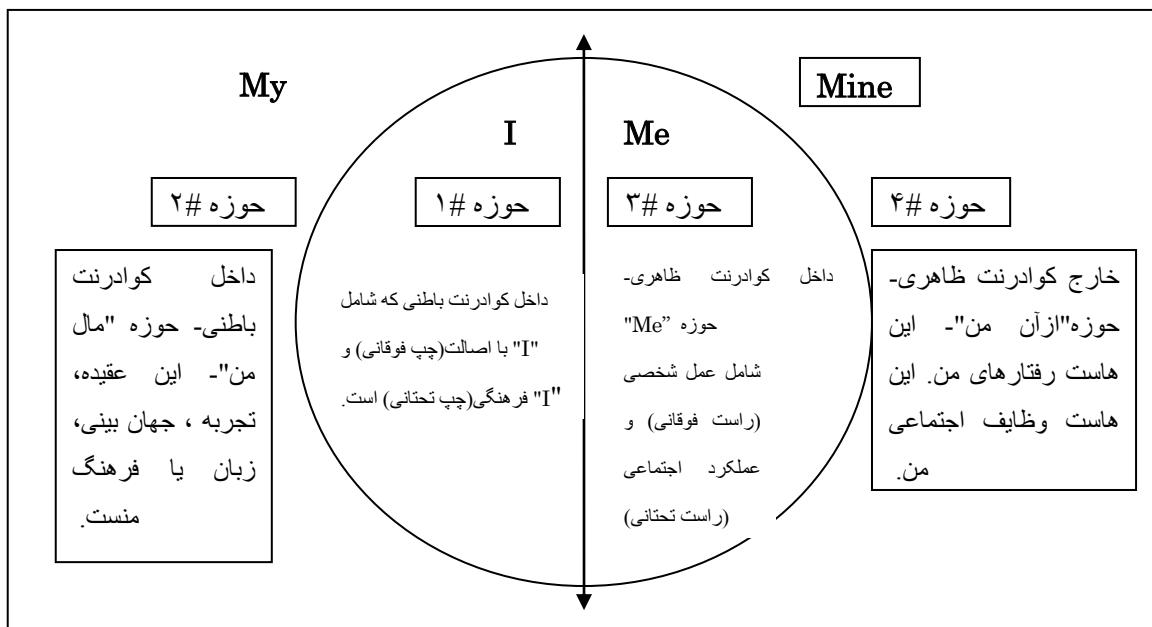
در جدول ۱-۴ حوزه ها و چشم اندازهای ویلبر جمعبندی شده اند.

<sup>66</sup>  $P = \text{person}$

جدول ۴-۱ جمعبندی حوزه ها و چشم اندازها در مدل هولون ویلبر

توصیف زبانی	علام ریاضی انتگرال	چشم انداز	حوزه چشم اندازی
چشم انداز ضمیر شخص اول مفرد( بدون بازتاب)	$1P(1P)x1P(1-P)$	چشم انداز من	۱# داخل چپ فوقانی
چشم انداز شخص اولی از واقعیت ضمیر شخص اول مفرد	$1P(1P)x1P(1-P)x1P$	چشم انداز من در مورد خودم	۲# خارج چپ فوقانی
چشم انداز ضمیر شخص سوم( بدون بازتاب)	$3P(1P)x3P(1-P)$	چشم انداز او(آن)	۳# داخل راست فوقانی
چشم انداز شخص اولی ضمیر شخص سوم از واقعیت شخص سوم	$3P(1P)x3P(1-P)x3P$	چشم انداز او(آن) در مورد خودش	۴# خارج راست فوقانی
چشم انداز شخص اولی ضمیر ما( بدون بازتاب)	$1P*Pl(1P*Pl)x1P*Pl(1-P)$	چشم انداز ما	۱# داخل چپ تحتانی
چشم انداز شخص اولی جمع از واقعیت ضمیر شخص اول جمع	$1P*Pl(1P*Pl)x1P*Pl(1-P)x1P*Pl$	چشم انداز ما در مورد خودمان	۲# خارج چپ تحتانی
چشم انداز ضمیر شخص سوم جمع( بدون بازتاب)	$3P*Pl(1P*Pl)x1P*Pl(1-P*Pl)$	چشم انداز آن ها(آن اشیاء)	۳# داخل راست تحتانی
چشم انداز شخص اولی شخص سوم جمع از واقعیت ضمیر شخص سوم جمع	$3P*Pl(1P*Pl)x3P*Pl(1-P*Pl)x3P*Pl$	چشم انداز آن ها(آن اشیاء) در مورد خودشان	۴# خارج راست تحتانی

بد نیست در اینجا مدلی را که بوسیله مارک ادواردز (بنمایه ۱۰) نیز پیشنهاد شده است معرفی کنیم. ادواردز معتقد است که مدل او (شکل ۲-۴) در مقابل مدل ویلبر (شکل ۴-۱) شفافتر و قابل فهم ترست.



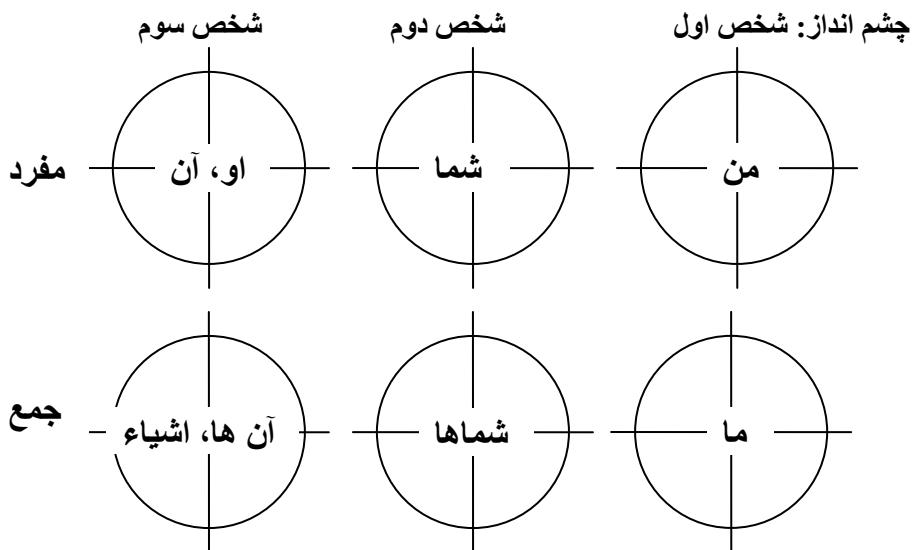
شکل ۴-۲ مثال هولون شخص خاص(من) با چهار حوزه و هشت چشم انداز- مارک ادواردز

حوزه ها و چشم اندازها در دیگر اشخاص خاص مفرد و جمع همانند مثال شخص اول "من" که در شکل ۴-۲ ارائه شد قابل تصور است.

باید دقت کرد که ویلبر در الگوی هولونی خود برای توصیف کوادرنت ها از ضمیر اشخاص استفاده کرده است، و آن هم در دو کوادرنت فوقانی ضمیر اشخاص مفرد و در دو کوادرنت تحتانی ضمیر اشخاص جمع را قرار داده است. با وجود اینکه خود ویلبر به وجود چشم اندازها تاکید میکند ولی او در مدل هولونی خود با قرار دادن هولون فردی و جمعی در کوادرنت ها گوئی دچار التقاط بعد کوادرنت با واقعیت هولون شده است که از سوی برخی از روشنفکران نظریه انتگرال از جمله مارک ادواردز مورد انتقاد سخت قرار گرفته است. ادواردز براین باورست که مدل او (شکل ۲-۴) قادر خواهد بود که نکات شباهه آمیز مدل ویلبر را تعديل کند.

ضمناً ویلبر به جای سه ضمیر شخص مفرد "من"، "شما" و "او، آن" به "من" و "آن" بسند کرده و ضمیر "شما" را در "ما" ادغام نموده است. ضمیر شخص دوم شما خود یک هولون و دارای چهار بعد است نباید کلا در کوادرنت چپ تحتانی "ما" که درونی جمع است جای داده شود. زیرا با چنین روشی این شباهه بوجود می آید که ضمیر شما تنها زمانی واقعیت خواهد داشت که در بعد درونی به مشارکت به پردازد. یعنی که شما اگر تنها در حوزه ذهنی با من هم رای بودی میتوانی با من به "ما" تبدیل شوی. اشتراکات رفتاری من و شما مد نظر قرار نگرفته است.

افزون بر این ضمیر جمعی "شماها" در مدل او حذف شده و آن ها(اوها) را به "آن اشیاء" تنزل داده است، که این موارد نیز شبیه آمیزند و باید اصلاح گردد. ادواردرز در راستای ادعای اصلاح مدل ویلبر به ارائه ترسیم های خود مبادرت میورزد. ادواردرز شش هولون بنیادی، ضمیر اشخاص مفرد و جمع را ارائه میدهد که با چشم اندازهای بنیادی خود در ارتباط با هم قرار میگیرند. شکل ۴-۳ این شش هولون را به نمایش میگذارد. هر هولون در موضع شخص اول از درون و برون هر کوادرنت به خود و دیگران(شما، شماها، او، آن ها، آن و اشیاء) نظر می اندازد.



شکل ۴-۳ شش هولون بنیادی با چشم اندازها

مجدداً یادآور میشویم، حوزه # ۱ ویلبر که وصف کننده تجربه شخصی شخص اول(مفرد و جمع) است قابل بازتاب نیست. چشم انداز داخل شخص اول(کوادرنت باطنی) تجربی بوده و هنگامی که با علائم زبانی بوصف کشیده شود تبدیل به یک برخورد عینی یا دیدگاه بروني به این کوادرنت باطنی میشود. بنابراین هر چشم انداز داخلی به کوادرنت باطنی تجربه شخصی شخص اول بشمار می آید که قابل بازتاب نیست. برای مثال تجربه یک پدیده روحانی یا حتا یک روایا تنها بوسیله تجربه همان پدیده قابل شناخت است. البته این پدیده میتواند با نشانه های زبانی بوصف کشیده شده و تعبیر شود ولی شناخت آن تنها با تجربه همان پدیده ممکن خواهد بود و بس. اگر از حوزه # ۱ صرف کنیم حدود ۴۲ چشم انداز تنها برای ضمیر شخص اول(من) قابل تصور است که مارک ادواردرز در مقاله خود<sup>۶۷</sup> جمعبندی کرده است.

برای نمونه فرمول ریاضی چشم انداز فرد(شخص اول، شخص دوم، شخص سوم) را نسبت به جمع(ما، شماها، آن ها) او را در اینجا نقل میکنیم(جدول ۴-۲).

<sup>۶۷</sup> مقاله ای که در پا نوشته ۷۲ معرفی شد.

جدول ۴-۲ چشم انداز شخص اول شخص مفرد در باره هولون جمع

چشم انداز	شخص اول(جمع)	شخص دوم(جمع)	شخص سوم(جمع)
شخص اول(مفرد)	نظر من در باره آن ها (ایشان) 1P(1-P)x3P*Pl	نظر ما در باره شماها 1P(1-P)x2P*Pl	نظر من در باره ما(خودمان) 1P(1-P)x1P*pl
شخص دوم(مفرد)	نظر شماها در باره آن ها (ایشان) 2P(1-P)x3P*Pl	نظر شماها در باره شماها(خودتان) 2P(1-P)x2P*Pl	نظر شما در باره ما 2P(1-P)x1P*Pl
شخص سوم(مفرد)	نظر او، آن در باره آن ها (ایشان)(خودشان) 3P(1-P)x3P*Pl	نظر او، آن در باره شماها 3P(1-P)x2P*Pl	نظر او، آن در باره ما 3P(1-P)x1P*Pl

توجه: ادواردز شخص خاص با چشم انداز شخص اول را به  $(1-P)$ ... خلاصه کرده است.

#### کاربرد ریاضیات انتگرال:

شناخت من از شما: چشم انداز ضمیر شخص اول من از شخص اول شما در کوادرنت باطنی:  
 $1P(1P)x1P(1-P)x2P(1P).....(1)$

یا درک شخص اول من از شخص اول شما. در این جملات سه بخش مشاهده میشود.

۱. من .... فضای هستی که شما را در موضع شخص دوم می انگارد.

۲. شخص اول(من)... وجه هستی من که فورا در تبادلات ظاهر میگردد

۳. شما(ضمیر شخص دوم).... بعد هستی که در رابطه با من ظاهر میشود

درک شما در باره خودتان:  $2P(1P)x2P(1-P)x2P(1P).....(2)$

اگر فرمول (۱) با (۲) برابر باشد به رخداد تقاهم دو طرفه تلقی میگردد. به این معنا که درک من از شما با درک شما از خودتان همخوانی دارد:

$$1P(1P)x1P(1-P)x2P(1P)=2P(1P)x2P(1-P)x2P(1P)$$

مثال دیگری: نظر شخص اول جمعی من(بعنوان نماینده جامعه خودمان) در باره جامعه ژاپن با نظر شخص اول جمعی شما(نماینده جامعه خودتان) یکسانست:

$$1P(1P)x1P(3-P*Pl)x3P*Pl=2P(1P)x2P(3-P*Pl)x3P*Pl$$

ما در مثال های فوق روی سه شخص اول، دوم و سوم یا ۱۲۳ تمرکز کردیم، ویلبر معتقد است که حتا هفت شخص قابل تصور است. شامل کردن چشم انداز سه شخص اول، دوم و سوم شخص چهارم است و اشخاص بعدی..... $123x123x$ .

گسترش تدبیر چشم اندازها نیز در راستای اثبات و تاکید این مهم است که در کاینات تنها حقایق نسبی وجود دارد و این حقایق هم تا بینهایت پیچیده و عمیق شده، تکامل می یابد. بنابراین:

اثبات کاینات = ارتفاع + چشم انداز = سطح + خط + موقعیت + قلمرو + کوادرنت + چشم انداز.

## فصل پنجم- مفهوم انتگرال از خدا

در این فصل ما کوشش میکنیم تا با بهره گیری از مطالعات انتگرال در فصول قبل، یک نمونه کاربردی این نظریه را در برخورد با مقوله حق(حقیقت مطلق) شناسی ارائه بدهیم. گو اینکه در بخش هایی از این مقاله احتیاج به توضیح دقیقتری احساس میشود ولی ما با خاطر طولانی نشدن مقاله در حد امکان از تکرار اصول نظریه انتگرال پرهیز کرده ایم. در صورت لزوم مراجعه به فصول قبل را توصیه میکنیم.

مطلق یا نادوگانه(لاهوت) بودن خدا پیش فرض ماست. آنچه که نسبی یا دوگانه است این جهانیست. بنابراین خدا نه اینست و نه آن، بلکه هم اینست و هم آن. پس خدا "همه" است. این معنای مطلق بودنست. اینکه میگویند خدا همه جا است، همزمان خدا در هیچ جایی نیست. اگر اینجاست پس جای دیگر نیست، در آن صورت پس آن خدا نیست. به عبارتی، معشوق و معبد ما صورت بی صورت است، نامدار بی نامست.

"همه" بودن خدا شامل تمام جهان قابل لمس=جهان فیزیکی و زیستی) و تمام جهان پنهان(جهان غیر قابل لمس=جهان فکر و معنا) ولی خدا ملزم به این همانی دادن به هیچ یک از آن ها نیست. اینست آنچه که مطلق است. به وصف در نیامدن، خداست. آنچه که بوصف آید تنها حقیقت نسبی است نه حقیقت مطلق. آیا درست است که شأن خدا را به ارزش های نسبی تقلیل دهیم:

زیبا- زشت،	خوب- بد،	سنگین- سبک،	آسان- سخت،	دان- جاهل،	سریع- کند،
هوشیار- کودن،	فراخ- تنگ،	تنومند- رنجور،	شایسته- بی کفایت،	روشن- تاریک	
روز- شب،	گرم- سرد،	آرامش- تنش،	صلح- جنگ،	اکبر- اصغر،	
با ارزش- بی ارزش،	مهربان- نامهربان،	پاک- پلید،	نمایان- نهان،	خودی-	
غیرخودی،	آسمانی- زمینی،	غنى- فقیر،	مومن- کافر،	حاکم- تابع،	

هنگامی که فریاد "اکبر" سرمدی‌هیم تلویحن به وجود "اصغر"ی هم دلالت کرده، از یکتاپرستی منحرف شده ایم. گو اینکه ما این صفات را بطور مطلق بیان میکنیم، و اغلب هم به مطلق گرائی مسموم میشویم ولی اگر دقت کنیم هیچ یک از این صفات مطلق نیستند و هر کدام یک طیف دارند و تابع ضریبی از زمان و مکان و چشم انداز فردی هستند. پس همه آن ها تنها حقایق نسبی اند و در نتیجه از وجود تکاملی برخوردار. تنها یکی از دیگری حقیقی ترست.

و اما این "همه" چیست؟ خوب "همه" شامل همه چیز است، ولی چیزی به نام "همه" نداریم. "همه" یعنی وحدت تمام ذرات کاینات، یکی شدن آن ها. زمانی که رودها و جویبارها به دریا ریختند فقط دریا یا آب خواهیم داشت، تمایز بین رودها و جویبارها از میان میرود. شاید "همه" همان "سیمرغ" گسترده پر نماد فرهنگ ایران باستان باشد. بی شک مرغی به نام سیمرغ در دانشنامه زیست شناختی پرنده‌گان نداریم. مرغ خیالی "سیمرغ" مفهوم تجریدی "همه"ی سی مرغی(شکل ۱-۵) است که در آن به وحدت میرسند. سی مرغ نماد تنوع و رنگارنگی ذرات کایناتی است که در وحدت "سیمرغ" آرام میگیرند. شاید نام "همه" الله،

"یهود"، "پدر آسمانی" یا "براهمایا" حقیقت هندو باشد. چه مانعی دارد باشد. آنچه که مفهوم "همه" متبلور میشود خدای جای دارد.



شکل ۱-۵ اجتماع رنگارنگ و متنوع سی مرغ(همه) به تبلور مفهوم یگانگی "سیمرغ" می‌انجامد

**خدا لبریز (از کاینات) تهی (فارغ از مرزها) است.**

ما درست از چیزی سخن میگوئیم که مولوی قرن ها پیش به مریدانش می آموخت:  
نه ترسانه یهودم من، نه گبرم نه مسلمان،  
نه شرقیم نه غربیم، نه بریم نه بهریم،  
دوئی از خود بدر کردم یکی دیدم دو عالمرا،  
یکی جویم یکی دانم یکی بینم یکی خوانم.

انکار دوگانگی مد نظر مولوی نیست، بلکه او خود را به هیچ یک از آن ها که همگی نیز نوعی از حقایق نسبی اند محدود نکرده، همه آن ها در خود شامل میکند ولی به فرای آن ها اوج میگیرد.

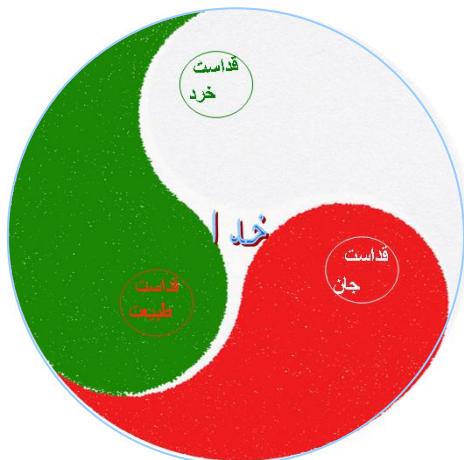
هر چه بیشتر شود به سوی خداست. بیشتر شدن منظورست نه بیشتر بودن. شدن به معنای وحدت یافتن فعل؛ هم آهنگ شدن ذرات کثیر پراکنده. واقعیت ها از قابلیت اتحاد و هم آهنگی برخوردارند. چرا که باید "همه" را تحقیق بخشنده. چرا که هر واقعیتی و تمام واقعیت ها هولونی اند؛ کل هائی هستند که همزمان اجزاء کل های بزرگترند. به عبارتی هیچ واقعیتی نیست که در عین خود بنیاد (کلیت) بودن در رابطه با واقعیت دیگری (جزئیت) قرار نگرفته باشد. (به اصول بیستگانه هولون در فصل اول نگاه کنید). کافی است به واقعیت های اطراف خود یک نظر

سطحی بیاندازید پدیده وابستگی، پیوند و ارتباطات بین ذرات بظاهر پراکنده را درک خواهد کرد. تخم در تماس با آب و خاک، هوا و نورخورشید است که پتانسیل سبز و شکوفا شدن خود را نشان میدهد. عشق بدون عاشق و معشوق معنا ندارد. گیاه، جانور و انسان در یک رابطه تنگاتنگ اکولوژیکی همزیستی میکنند. پس ذرات کاینات یا واقعیت ها و یا هولون ها برای "همه" شدن و یا پیوستن به "همه" لازمست دست بدست یکدیگر بدهند. نیروی خود بنیادی و پیوند دهنگی در ذرات کاینات که جدا از راز "همه" نیست، باید گوهر یا سرشت مشترک "همه" را داشته باشند. راستی این همان گوهر خدائی است که در انتهای "همه" را تشکیل میدهد. این گوهر خدائی به واژه های گوناگون از جمله "تخم" (جملای)، "موناد" (لایپنیتز)، "انتلکی" (ارسطو)، "ساختار عمیق" (کن ویلبر)، "عشق" (مولوی)، ذره نور، فرآوره (فروشی=فُر)، بودی..... و غیره یاد شده است.

گوهر خدا در عناصر چهارگانه آب، باد، خاک، آتش، یا اتم، سلول، اندام، گیاه، جانور، انسان و فکر، ایده، نماز، ذکر و روان و غیره وجود دارد. ولی هیچ کدام از آن ها خدا نیست بلکه همه که جمع شدند آنوقت به واحد خدا یا "همه" خواهیم رسید. وجود خدا یا گوهر او را محدود به یک حوزه کردن در قهقرای تقلیل گرانی سقوط کردن است. ذرات کاینات را میتوان در سه قلمروی فیزیکی، زیستی و معنوی جمعبندی کرد. پیوند سه قلمرو آهنگ موزونی برای یگانه رقص فرآگیرو دلپذیر چرخه کاینات فراهم می آورد (شکل ۵-۲).

گوهر خدائی در سه قلمرو به مانند موتور یا انگیزه ایست که واقعیت را در مسیر باروری، نوزائی، تعالی جوئی (کلیت)، اتحاد و پیوندیابی و هم آهنگی (جزئیت) هدایت میکند، چرا که رسالت شکل دهنگی "همه" را در تمام جهات، هم در تنوع و هم در عمق واقعیت ها بعده دارد. دور از ذهن نیست که بیشتر، بزرگتر و عمیقتر شدن سه قلمرو امر شکل گیری "همه" را تسهیل و تسریع کند. اگر خدا "همه" یا واحد را در "بسیار" بزیور گوهر خود در جهان منتشر کرد، زمان آنست که "بسیار" های گوهرمند به پایگاه معشوق ازلی و ابدی خودشان که "همه" یا واحد است باز گرددند. یک به بسیار تبدیل شد، بسیار به یک تبدیل میشود. اینست راز خداشناسی، اینست هدف و مقصود نهایی زندگی. و بالاخره اینست ایثار "همه" در انتشار بسیار، و عشق "بسیار" در وحدت یابی.

شکل ۵-۲ مدل رابطه خدا با سه قلمروی طبیعت، جان و خرد.  
خدا به مانند عصاره و یا شیره چسبنده و کشاننده ای است که چرخش و هم آهنگی سه قلمرو را ممکن میکند. هر قلمرو در رابطه با قلمروی دیگر به چرخش ادامه میدهد. در سر (چشم) هر ماهی که نماینده یک قلمرو است نام قلمرو به رنگ قلمروی مجاور نگاشته شده است. این به آن معناست که گوهر خدائی (تغییر و تحول) در درون خود واقعیت مستتر است. دم ماهی شروع فاز جدید تکامل و سر ماهی آمادگی قلمرو را برای تحول به قلمروی بعدی حکایت میکند. طبیعت به جان و جان به خرد تحول می یابد. و این گردش تکاملی تا بینهایت ادامه می یابد. قداست سه قلمرو، وحدت



آن هارا در "همه" یا خدا به ارمغان می آورد.

آیا وحدت تن، جان و خرد خدائی نیست؟ آیا وحدت و یکپارچگی بیشتر انسان ها خدا گونه تر نیست؟ آیا وحدت و هم آهنگی طبیعت بی جان با جانوران و گیاهان و انسان به خدا نزدیکتر نیست؟ اگر به پذیریم که خدا عبارت از "همه" است پس هر چه حلقه پیوستگی در هستی های قلمروی فیزیکی، زیستی و معنوی بزرگتر باشد طبیعتاً به حوزه "همه" نزدیکتر خواهیم شد.

هرچه واقعیت در یک قلمرو از پیچیدگی و محتویات بیشتر برخوردار باشد طبیعتاً غلظت گوهر خدائی آن بیشتر خواهد بود. وجود گوهر خدائی در یک انسان بیشتر از یک سنگ و یا یک موش است. گوهر خدا در واقعیت های پنج سطح تسلسلی کائنات: ماده، حیات، ذهن، روح، ذات، به نسبت افزایش تکامل آن ها غنی ترست(شکل ۱-۱ را نیز مورد مراجعه قرار دهید). افزون بر این گوهر خدائی هر چیزی زیادتر باشد آن هستی از اهمیت، ارج و معنای بیشتری برخوردار خواهد بود. به عبارت دیگر گوهر خدائی هم در تنوع ذرات(سه قلمروی) کائنات و هم در سطوح رشد و تکامل آنها نقش بازی میکند؛ گوهر خدائی هم در وسعت و هم در عمق حضور می یابد. پس باید گفت که مفهوم خدا نیز که بازتاب گوهر خدائی در واقعیت هاست دارای وسعت و عمق است. اگر اینطورست پس باید مفهوم یا چشم انداز از خدا متغیری از حقیقت نسبی باشد. همینطورست. خود خدا حقیقت مطلق است ولی خدا در ذهن ما، یا در چشم انداز ما از نسبیت برخوردارست. ما در راه شناخت خدا، گوهر خدائی را بطور نسبی کشف میکنیم و بر پایه کشف خود خدا را تعریف میکنیم، خدا را تجربه میکنیم، خدا را تبلیغ میکنیم.

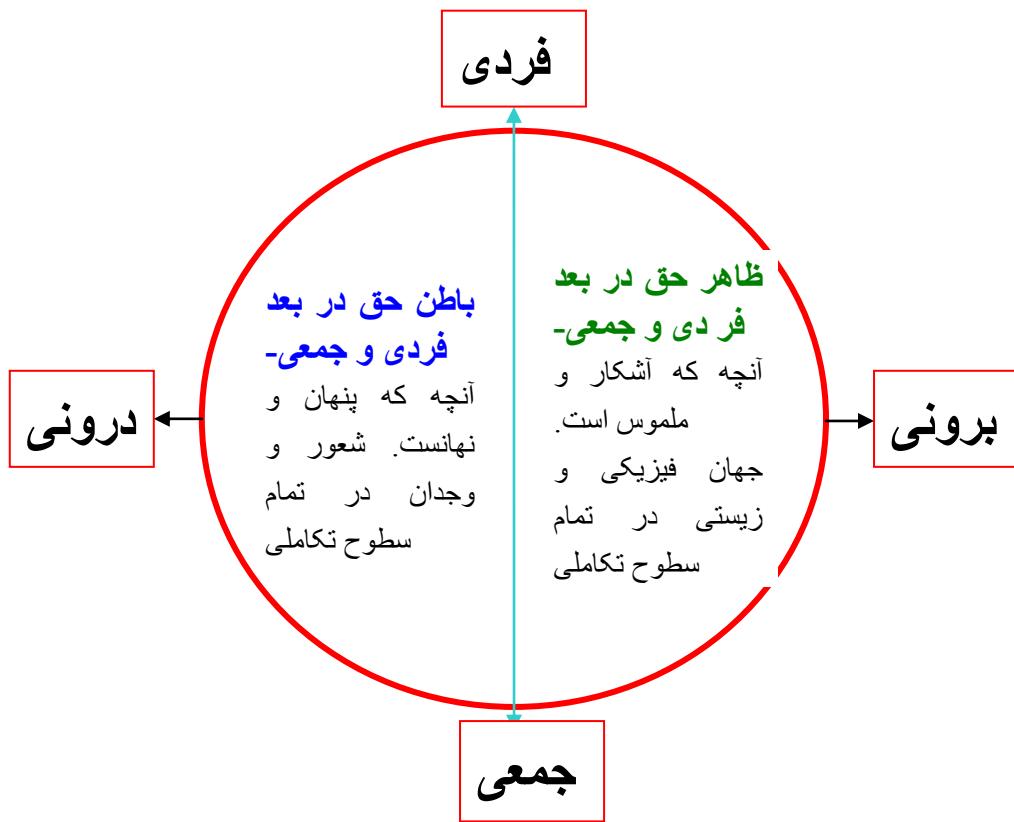
بنابراین کشف گوهر خدائی در واقعیت های گوناگون(وسعت زیاد یا محور افقی) و تکامل یابنده(با ژرفایا محور عمودی) سبب پیدایش مفهوم تکامل یابنده خدا میگردد. آیا رسیدیم به جائی که بتوانیم بگوئیم مفهوم خدا نیز پویا و تکامل یابنده است؟ شکی در آن نیست. بگذریم از آن هائی که همیشه حرفشان یکیست. تفاوت بین خداشناسی پویا و خداشناسی خشک و بی مزه و بنیاد گرا همین جاست.

آیا کشف "همه" ممکنست؟ نمیدانیم. ظاهرا خدا را میشود تجربه یا احساس کرد ولی قابل وصف نیست. هر زمانی که خدا بوصف آید به یک حقیقت نسبی تقلیل می یابد. در هر صورت باید سعی کرد هر چه بیشتر گوهر خدا را کشف کرد. "همه" بودن خدا دست ما را درکشف وجود او در همه چیز باز میگذارد؛ هم در قلمروی فیزیکی، هم در قلمروی زیستی و هم در قلمروی معنوی. ولی باید متوجه بود که خدا محدود به یک قلمرو نیست، در تمام قلمروها وجود دارد.

بازتاب گوهر خدائی واقعیت های سه قلمرو یا مفهوم خدا چشم اندازیست تحت نفوذ چهار کوادرنت(یا بعد) برونی فردی(رفتاری، فیزیکال) و جمعی(اجتماعی)، درونی فردی(شعور فردی) و جمعی(فرهنگ).

یک مفهوم خدا همانند هولون های دیگر با پیروی از اصول هولون ها حداقل در ذهن دارنده آن تحت نفوذ شرایط فرهنگی، اجتماعی، رفتارها و آگاهی های فردی و جمعی قرار دارد. شکل ۳-۵ ساختار و محتویات یک هولون مفهوم خدا یا چشم انداز آن را به اختصار نشان میدهد. بعد بررنی ظاهر حق(فردی و جمعی)، و بعد درونی باطن حق(فردی و جمعی) است.

همان طور که در بالا نیز اشاره شد مفهوم خدا همیشه نسبی است و بیان این نسبیت بوسیله من و شما، او یا ما، شماها و آن ها صورت میگیرد.



شکل ۳-۵ هولون مفهوم خدا

هر ضمیر شخصی بنابر انگاره ها، احساسات، پژوهش ها، رفتارها، اندیشه ها، بینش ها، مناسبت ها و خردلای خود، که جماعت به سطح شعور شخص اطلاق میگردد، در برخورد با گوهر خدائی درسه فلمروى فیزیکی، زیستی و معنوی، و متاثر از چهار کوادرنت دست به ارائه یک مفهوم از خدا میزند که طبیعتاً همه آن ها درستند ولی بطور نسبی. چرا که اصولاً مفهوم خدا نسبی است. ولی باید دقت کرد که این نسبیت از کمیت و کیفیت نسبی برخوردارست. متناسب با سطح شعور فرد، مفهوم خدا میتواند از کمیت و کیفیت بالاتری برخوردار باشد. و اما کدام مفهوم از کمیت و کیفیت بیشتری برخوردارست؟ با توجه به توضیحات بالا جواب این سوال نباید مشکل باشد. مفهومی که از محتویات کایانات، هم در تنوع و هم در ژرفای، بیشتر در خود شامل داشته و به هم آهنگی و وحدت بین آن ها دست زده باشد از اعتبار، اهمیت و ارزش و ارج بیشتر برخوردار خواهد بود. چرا که به "همه" نزدیکتر شده است. بدون شک همانطور که میشود از خداشناسی خردمندانه، پویا و جهان محور سخن به میان آورد از نوع طبیعت گرانه و غریزی، اسرارآمیز، اساطیری، قوم گرانه و خودپسندانه و غیره نیز نمیتوان غافل بود. آن چه که ما در فصل دوم در باب چشم انداز ها شرح دادیم در مورد مفهوم خدا نیز صادق است. اجازه بدھید بعنوان عناصر موثر در ترکیب چشم انداز یا مفهوم خدا اجالتا فرمول  $3 \times 4 \times 6$  را پیشنهاد کنیم:

۳ قلمرو(فیزیکی، زیستی، معنوی)

۴ کوادرنت یا ابعاد هولونی مفهوم خدا

۶ ضمیر اشخاص (من، شما، او، ما، شماها، آن ها)

حداقل برای هر شخص ضمیری در یک سطح مشخص شعوری ۱۲ مفهوم خدائی و برای مجموع ضمایر شخصی ۷۲ مفهوم خدائی قابل پیش بینی است. این همان چهره های متقاوت دین و یا هر مقوله معنوی دیگر است.

آیا ما انسان ها با شامل کردن هر چه بیشتر ذرات کاینات در خود میتوانیم به قله "همه" دست بیابیم؟ بدون شک در جهان با حقایق نسبی این آرزو تحقق پذیر نیست. "همه" یا وحدت کایناتی تنها به تجربه بصورت حالات وجود و مستی روحانی حاصل میشود که در حصول آن روش های مراقبه، مکاشفه عرفان، نیایش ها، ذکر، نماز و حج و غیره توصیه شده است. ولی این حالات تنها بعد فردی داشته و موقتی اند. با وجود اینکه تجربیات روحانی از راه های متقاوت برای همه افراد قابل حصول است ولی افراد تجربیات روحانی خود را به نسبت سطح شعوری که در آن جای دارند می سنجند، تعبیر میکنند و به آن ارزش میدهند. یک جهان بینی(چشم انداز) خود محور(Egocentric) تجربه روحانی را تنها در آینه منافع فردی باز می یابد، در حالیکه یک بینش جهان محور(world-centric) خدا را در هم آهنگی جهانی باز تاب میدهد. گو اینکه هر دو چشم اندازها ارزشمندند ولی نوع پسین آن بیشتر در راستای ایجاد "همه" گام برミدارد، بنابراین از کیفیت جهان شمول تری برخوردارست. ( این مبحث را تحت عنوان تفاوت بین حالات رفیع روحانی و مراحل ساختاری شعور فرد، در فرست های بعدی دنبال خواهیم کرد.)  
اجازه بدھید ببینیم راه یافتن به درگاه خدا یا تجربه فردی "همه" از جاده نیایش و نماز با چه فراز و نشیب هائی روبرو خواهد بود.

### نگرشی انتگرال به واقعیت نماز(نیایش)

مراجع روحانی در وصف نمار به ابعاد نیک اخلاقی، اجتماعی و فرهنگی و روشنلی فردی و غیره بسیار سخن گفته اند. اگر قرار باشد از مطلق گوئی و تمام گرانی حذر کنیم باید صادقانه به پژوهشی در باب اثرات نمازو عبادت در رابطه با چشم انداز فرد و جمع به پردازیم.

واقعیت نماز هم یک هولون است که حداقل از چهار بعد یا کوادرنت برخوردارست(شکل ۵-۴). شخص نماز گزار در برخورد با این چهار بعد، چشم انداز یا دیدگاه خود را دارد. برخورد با مقوله رفتار فردی و جمعی، تجربه روحانی و احساسات دینی فردی و جمعی میتواند ابتدائی و ساده لوحانه، اساطیری، خودپسندانه، بنیادگرایانه، قوم گرایانه، خردمندانه، انسان دوستانه، فراسویانه و غیره باشد.(برای توضیحات بیشتر به فصل چهارم نگاه کنید).

همانطوری که در بالا ذکر ش رفت میتوان گوهر خدائی را در تمام قلمروهای هستی و یا چهار کوادرنت یافت. هر قدر چشم بینش ما از توانائی نازک بینی و ژرف گرانی بیشتر بهره مند باشد طبیعتا دست آورد کشف گوهر خدائیش افزون تر خواهد بود. کشف بیشتر گوهر خدائی قدم در جاده تحقق بسوی "همه" گذاشتن است. شامل کردن وسعت بیشتر و عمق ژرفتر دسترسی به یک مفهوم انتگرال از خدا را ممکن میسازد.

برونی	فردی	درونى
<b>Experiential</b>	<b>Behavioral(singular)</b>	
<b>Cultural</b>	<b>Behavioral(Social)</b>	
تجربه فردی: راز و نیاز با خدا، در میان گذاشتن آرزوها، شکرگذاری ها و حمد، تجربه احساسات حاصل از این مصاحبت	رفتار فردی: انتخاب لباس، وضع، تکبیر، رکوع، سجده، قبله یابی، اوراد(سوره) خواندن	

**جمعی**  
شکل ۴-۵ یک هولون نماز

با توجه به شکل ۴-۵ و تأمل در چهارچوب کوادرنت ها میتوان به گونه های متقاوت تقلیل گرائی در برخورد با نماز و عبادت شناخت حاصل کرد.

**برون گرائی(Exteriorism):**

۱-فردی- وزنه سنگین در کوادرنت راست فوقانی. فرد برای رفتار ظاهری خود در کش عبادت اهمیت خاص قایل شده ولی به بعد باطنی آن بی توجه بوده و یا ارزش شایسته برای آن قایل نمی شود. ارزش های باطنی به آداب و رفتارهای ظاهری تقلیل داده میشود.

۲-جمعی- وزنه سنگین در کوادرنت راست تحتانی. رفتار جمعی را در عبادت ها پر اهمیت دانستن و رفتار فردی را بی اهمیت پنداشتن. اهمیت نماز به تنها شرکت در نماز های جماعت و همکاری های دینی جمعی تقلیل پیدا میکند.

۳-برون گرائی کامل- تنها به رفتارهای ظاهری چه از نوع فردی باشند یا جمعی(کوادرنت های سمت راست) اهمیت دادن و به معانی باطنی عبادت بی توجه بودن. باطن در ظاهر معنی پیدا میکند. نمونه بارزی از نوع روحانیت Exotericism است.

**درون گرائی(Interiorism):**

۱-فردی- وزنه سنگین به کوادرنت چپ فوقانی منتقل میشود. به بعد باطنی رفتار فردی در عبادت ارزش دادن و رفتار و آداب ظاهری را در عبادت ها بی اهمیت دانستن. رفتارها و آداب ظاهری به واقعیت های باطنی تقلیل می یابند.

- ۲ - جمعی- وزنه سنگین در کوادرنت چپ تحتانی. بعد باطنی جمعیت عابد احساسات، انگاره ها و اندیشه های فردی را تحت الاشعاع قرار میدهد. شرکت فعل در نمازهای جماعت به فراگیری باطن جمع یا رسومات و اخلاق محض دینی تقلیل پیدا میکند.
- ۳ - درون گرائی کامل- وزنه سنگین ارزش عبادت تنها در کوادرنت های چپ یا مقوله باطنی خودنمایی میکند. کلا رفتار ظاهری به معنویات تقلیل داده میشود. نمونه بارزی از نوع روحانیت Esotericism است.

#### **فرد گرائی(Individualism):**

فرد مومن تنها رفتار و انگاره های خود را در برخورد با مقوله نماز و عبادت معیار سنجش قرار میدهد و برای شرکت در مجالس یا اجتماعات عبادی و مقدس و سهیم بودن در احساسات مشترک جمعی اهمیت شایان قابل نیست.

#### **جمع گرائی(Collectivism):**

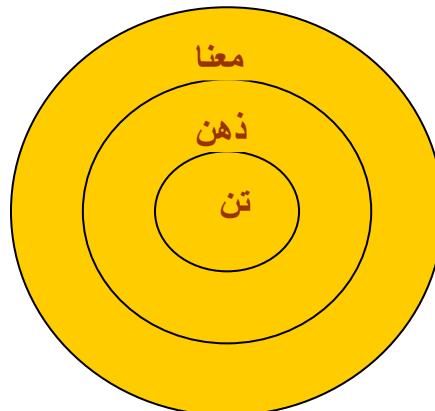
این نوع تقلیل گرائی دینی ذوب در جمع است. بر خلاف تقلیل گرائی فردی احساسات و مصحابت های مشترک جمعی را معیار سنجش ایمان خود میداند. تمایل جمع به خواسته ها، پندره ها و خیالات فرد می چرخد، فرد به جمع تقلیل پیدا میکند.

یک برخورد انتگرال به مقوله نماز و نیایش از تقلیل گرائی پرهیز کرده و با ایجاد هم آهنگی و تعادل بین هر چهار کوادرنت، آن ها را در خود شامل کرده و با فراروی از آن ها به رشد، تحول و تکامل ادامه میدهد.

## فصل ششم- حقوق بشر انتگرال

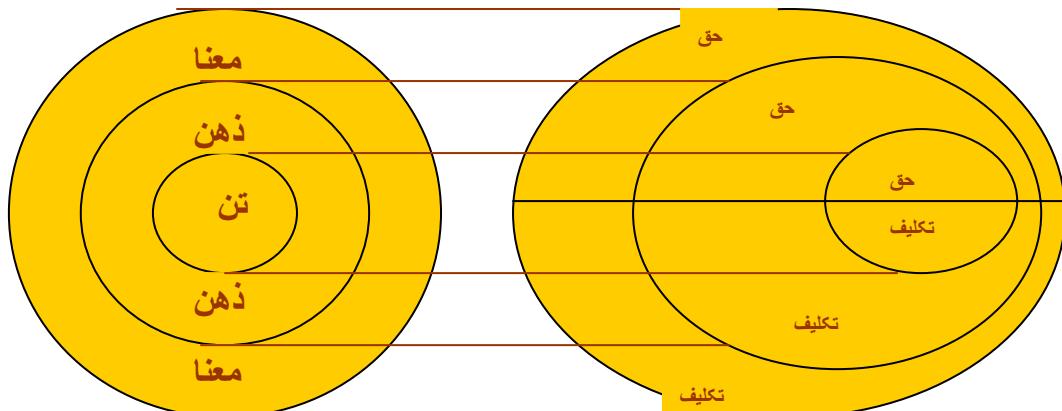
قبل از ورود به بحث حقوق بشر ابتداء لازمست یک تعریف جامع و جهانشمول از خود "بشر" ارائه دهیم. زیرا که ارائه چنین تعریفی دسترسی به یک چارچوب منطقی-علمی حقوق بشر را نیز امکان پذیر میکند.

در سلسله مراتب تکامل، "بشر" تکامل یافته ترین موجود زنده بر روی کره زمین است. هستی "بشر" از سه حوزه فشرده "تن"(body)، "ذهن"(mind) و "معنا"(meaning) تشکیل میگردد. سه حوزه هستی بشر مشترک و جهانشمول است. واقعیت این سه حوزه مخلوق تخیلات و ترسیم های محض ذهنی نیست بلکه حاصل پژوهش های علمی و تجربیات عینی و ذهنی بشر در طول تاریخ درازمدت تکامل است. علوم فیزیک، شیمی، زیست شناسی، روان شناسی، جامعه شناسی، مردم شناسی، علم تاویل، الهیات و دیگر علوم انسانی جمعا بر وجود این سه حوزه و روابط ناگستنی بین آن ها شهادت میدهند. صیانت از این سه حوزه، پرورش و هدایت و برقراری تعادل بین آن ها موضوع حقوق بشر است. گو این که این سه حوزه از هم قابل تفکیک اند ولی در رابطه تنگاتنگ با هم قرار دارند. رابطه آن ها نسبت به هم به مانند حجرگان توی در توی است(شکل ۱). به گویش دیگر هر حوزه به مانند یک لایه در درون پیاز است. رشد لایه ها به ترتیب از درون به بیرون است. لایه بیرونی لایه درونی خود را می پوشاند و همزمان بوسیله لایه بیرونی تر پوشیده میگردد. بدون تن، ذهن پیدایش نمی یابد، و بدون ذهن معنا به بیراهه کشانده، متلاشی میگردد. وجود لایه تن برای تعالی ذهن و لایه ذهن برای ارتقای معنا ضروری است. به گویش دیگر معنا ذهن را در خود فراگرفته ولی در چارچوب آن محدود نگردیده از آن فرا رفته حوزه نوینی را ایجاد میکند. لایه ذهن، تن را در بر گرفته ولی از آن فرا رفته حوزه جدیدی را ایجاد میکند. تن اساس هستی بشر در سه حوزه، بنابراین بنیادی ترین حوزه یا لایه وجود بشریست. ناگواری و رنجش تن سبب افت، شوربختی و بالاخره تخریب دو لایه دیگر میگردد. تن در دامن تدابیر ذهن و معنا حفاظت میشود چرا که وجود سالم آن اساس تعالی ذهن و معناست. اگر تن اساسی است ذهن و معنا، حافظ تن و زندگی، از اهمیت ویژه و انکارناپذیری برخوردارند.



شکل ۱-۶ سه حوزه یا لایه هستی بشر- یکی در درون دیگری واحد منجم و هم آهنگ وجود انسان را تشکیل میدهد.

اگر به پذیریم که هستی بشر از حوزه های تفکیک شده تن، ذهن و معنا شکل گرفته است، حقوق یا اختیارات بشر نیز متناسب با هر یک از این حوزه ها قابل تصور است. حقوق یا اختیارات، این همانی با خودبودگی، عاملیت و یا منیت شخص دارد که نماد انجسام و سلامت اوست. ولی باید در مد نظر داشته باشیم که حقوق یا اختیارات بشر در حوزه های سه گانه همیشه به همراه تکالیف یا مسئولیت های بشر در محیط زیست جمعی مطرحد (شکل ۲). اگر فرد خوراک، پوشак، مسکن و غیره طلب میکند مجبورست در مناسبات تولید شرکت کند مگر اینکه از معدوریت قانون کننده ای بر خوردار باشد. اگر مقرر میگردد که کسی نباید مورد اذیت و شکنجه قرار گیرد تکلیف دست نزدن به عمل مشابه توسط خود شخص شاکی نیز محفوظ نگاهداشته شده است. تکالیف یا مسئولیت ها این همانی با دیگر بودگی شخص دارد که نشانگرانگیزه سازگاری، همکاری و همزیستی او در محیط زندگی است. نه اختیار تام و مطلق داریم و نه تکلیف یا مسئولیت صرف وجود دارد.



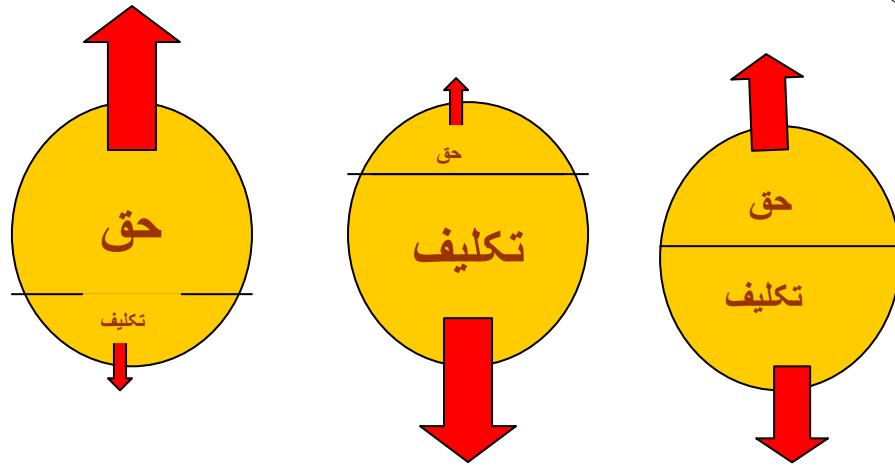
شکل ۶-۲ رابطه گرافیک حقوق و تکالیف بشر با سه حوزه هستی تن، ذهن و معنا

جدول ۱-۶ حقوق و تکالیف مربوط به حوزه های هستی بشر به اختصار در آمده است.

حوزه هستی بشر	حقوق(اختیارات) بشر	تکالیف(مسئولیت های) بشر
تن(زندگی)	خوراک- پوشاق- مسکن- بهداشت- امنیت جانی	شرکت در مناسبات تولیدی و اقتصادی، کوشش در حفاظت از سلامتی تن، پرهیز از ناامنی و اذیت دیگران، همکاری در برقراری امنیت فردی و اجتماعی
ذهن(معقولیت)	آموزش- پژوهش- علم- تجربیات و آزادی درفعالیت های فردی و اجتماعی(اعم از سیاسی و اقتصادی)	یادگیری و آموزش، کاربرد روش های علمی- منطقی در ارائه و حل معضلات فردی و اجتماعی
معنا(معنویت)	آزادی های فرهنگی و عقیدتی- تجربیات دینی و روحانی	پرداختن به فعالیت های هنری- فرهنگی و عقیدتی در چارچوب شعور و فرهنگ جمعی

حقوق و تکالیف مربوط به حوزه های تن، ذهن و معنا در جدول ۱ به اختصار در آمده اند مضمون حقوق(اختیارات) و تکالیف(مسئولیت ها)، هم در زمینه رفتاری(ظاهری) و هم در زمینه شعوری(باطنی) در دو بعد فردی و جمعی در محور افقی قابل تصورند. (این چهار بعدی است که برای هر واقعیتی صدق میکند. به جزئیات آن در فصل های قبل مراجعه کنید. در دنباله حقوق جنسیت های مرد و زن را از این منظر می کاویم).

حقوق(اختیارات) و تکالیف(مسئولیت ها) باید در تعادل و هم آهنگی با هم طرح و تحقق بیابند. در حالی که بشر خود یک کل(مختر) است، جزء(مسئول) در یک کل بزرگ ترست. بشر در حقیقت همانند یک هولون<sup>۶۸</sup> یا کل و جزء کل بزرگترست. حقوق یا اختیارات بشر حکم نیمه بالائی تن او و تکالیف یا مسئولیت ها حکم نیمه پائینی تن او را دارند. تناسب و تعادل بین اختیارات و مسئولیت ها ضامن سلامت، و نا هم آهنگی بین آن ها سبب بیماری شخص میگردد. افزایش تکالیف و مسئولیت های فردی و جمعی همراه با کاهش اختیارات سبب انقباض، ادغام و ذوب فرد و اجتماع، و در مقابل اختیارات مفرط و کاهش مسئولیت ها باعث استبداد و سلطه گری فردی و جمعی خواهد گردید. بی شک تعادل بین اختیار(حق/آزادی) و مسئولیت(تکلیف/فشار) در بعد فردی و جمعی پیش شرط تعالی بشر در سه حوزه هستی است(شکل ۳).



شکل ۳-۶ سه نوع رابطه بین حق و تکلیف

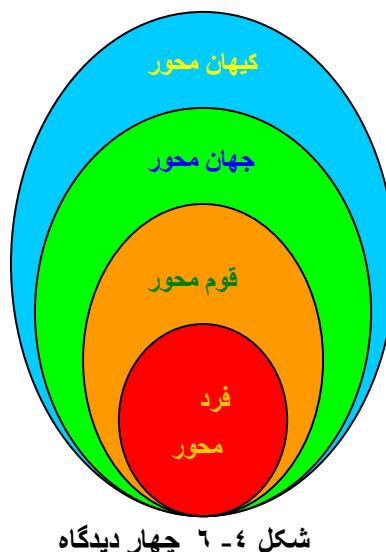
خواه ناخواه رابطه بین حقوق و تکالیف حکایت از وجود نوعی همبستگی یا تعامل در محیط زندگانی بشر میکند. این همبستگی ممکنست در بعد فرد با خود، فرد با فرد، فرد با اجتماع و بالاخره اجتماع با اجتماع نمایان گردد، که در هر صورت تناسب بین حقوق و تکالیف تعیین کننده چگونگی این همبستگی خواهد بود.

حقوق و تکالیف مفهومات مطلق، ازلی و ابدی نیستند، بلکه آن ها تابعی از شرایط زمان و مکانند که با بازتاب یافتن در ذهن از سوی دیدگاه های ما بواقعیت می پیوندند. این دیدگاه ها

<sup>68</sup> holon=hol+on=whole/parts

ممکنست در سطح فردی، خانواده، قوم، کشور و بالاخره تا درسطح جهانی خودنمائی کنند. ما نیاز داریم تا به تشریح مفهوم بسیار مهم ساختار سطوح دیدگاه(یا چشم انداز<sup>۶۹</sup>) های فرد و جمع به مقوله حقوق بشر نیز به پردازیم.

اجازه بدھید اجالتا به چهار سطح دیدگاه، فرد(خود) محور<sup>۷۰</sup>، قوم محور<sup>۷۱</sup>، جهان محور<sup>۷۲</sup> و کیهان محور<sup>۷۳</sup> اشاره کنیم(شکل ۴). هر یک از این چهار دیدگاه مساله حقوق(و تکالیف) بشر را در چارچوب سطح شعور و چشم انداز خود می بیند



شکل ۴ - چهار دیدگاه

رابطه سطوح نسبت به هم به مانند همان لایه های پوششی پیاز است که در توصیف حوزه های ترکیب کننده ساختار "بشر" ارائه شد. لایه بیرونی با شامل کردن لایه درونی در خود، به فرای آن رشد میکند. این لایه بوسیله لایه بیرونی تر دربرگرفته میشود و الی آخر.

هر کدام از دیدگاه ها در چارچوب خود به نسبتی از حقوق و تکالیف بشری باور داشته و به رفتاری در راستای تحقق آن ها مبادرت میورزند. البته که تعبیر و باورهای همه آن ها در زمینه حقوق بشر در چارچوب دیدگاه خودشان توجیه پذیرست. آنچه که قابل توجه است تفاوت نسبی در گستردنگی میدان فرآگیری حقوق بشر در دیدگاههاست. هر چه در محور عمودی سطوح به بالا اوج گیریم، با گشاده نظری و کثرت گرانی بیشتر یا با نسبتی فرآگیرتریه حقوق(و تکالیف) افراد بشر برخورد خواهیم کرد. اما هر کدام از سطوح از بیماری بیش خواهی در امان نخواهند بود.

اگر دقت شود حروف درون هر لایه به رنگ لایه بعدی یا فوقانی نگاشته شده است. این نوع نگارش به قصد تاکید بر وجود گوهر قابلیت اوج گیری به سطح فوقانی در هر لایه است. هر لایه میتواند در صورت نیت و تلاش، خود را به سطح لایه فوقانی ارتقاء داده و از حبس در

<sup>69</sup> perspective

<sup>70</sup> Egocentric

<sup>71</sup> Ethnocentric

<sup>72</sup> Worldcentric

<sup>73</sup> Cosmocentric

درون لایه خود آزاد گردد.

فرد محور، حقوق شخصی خود را در مرکزیت مناسبات میبیند و نه تنها به چگونگی وضع حقوق دیگران بی اعتماد است چه بسا بسادگی حاضرست تا حقوق دیگران را نیز به نفع خود مصادره کند و به بیماری سلطه گری دچار شود. سلطه بر حقوق دیگران بشکل آزار و اذیت جسمانی، غارت مال و ثروت، تحمیل سلیقه و فکر، باورهای اعتقادی و دینی بر دیگران، بالاخره آن چه که در سه حوزه تن، ذهن و معنا قابل تصورست.

قوم محوری که بی گمان در دنیای امروز پدیده غالی است حقوق بشر را در چهار چوب منافع قوم، جامعه همگن و هم مسلک و یا حداقل درون مرزهای کشور خود رعایت میکند و به چگونگی حقوق بشر در فرای مرزهای خود بی اعتماد است. بیماری قوم محوری مصادره حقوق اقوام دیگر به نفع قوم خود است. مصادره حقوق گروه و اقوام و یا کشورهای دیگر چه مالی و چه فرهنگی و ایدئولوژیکی و اعتقادی و دینی اشکال پیش روی در روابط غامض دنیای امروز است.

اما زمانی که چشم انداز حقوق بشر از محدوده مرزها فرا رفت و خصلت جهان پیوستگی آن در مد نظر قرار گرفت آنوقت است که میتوان به شوربختی ها و مضلات حقوق (و تکالیف) بشری در سطح جهان پایان بخشد، که البته تا تحقق این آرمان راه درازی در پیش داریم.

باری، محبوس شدن در حجره تنگ دیدگاه خود و امتناع به صعود در سطوح فرازین همیشه با احتمال انحراف از وضع اعدال و پرتاب به قهقرای سیاه چال پیش خواهی و گریز از بار مسئولیت ها روبرو خواهیم بود.

اما جهان بینی بشر تا زمانی که به سطح کیهان یا کائنات محور ارتقاء نیابد گریز از انحرافات زیاده خواهی و بیماری دیگر خواهی افراطی ناممکن است. سطح کیهان محور که حتا حقوق اعضای دیگر طبیعت بی مرز از جمله جانوران، گیاهان و کل اکولوژی را نیز در مد نظر می آورد و در پی تحقق یک رقص هم آهنگ و منجم در سطح کیهان و کائنات است راز نجات بشر را در خود نهفته دارد.

◆ به باور قلمزن این سطور، اعلامیه حقوق بشر، به جهت کارآمدتر شدن بهترست به ویژگی های زیر آراسته گردد.

الف. بر پایه آگاهی از سه حوزه ترکیب دهنده نوع "بشر"، حقوق هر یک از این سه حوزه بطور روشن و منظم گنجانده شود. افزون بر تاکید رعایت و تضمین این حقوق برای آحاد مردم، برقراری یک تعادل پویا بین حقوق و تکالیف که ضامن یک رشد فردی، اجتماعی و فرهنگی پایدار خواهد بود ضروری است.

ب. بی شک اعلامیه حقوق بشر از متى جهانشمول یا با دیدگاهی جهان محور تدوین خواهد شد ولی لازم است در فرآیند تحقیق آن سیر نسبی صعودی یا تعالی سطوح دیدگاه ها که از سطح فرد محور، قوم محور، جهان محور و غیره عبور میکند تشویق و پیگیری گردد.

پ. باید نشان داد که مفهوم حقوق بشر یک شگرد یا دسیسه سیاسی نیست و مفاد آن بر اساس داده های واقعی و علمی در راستای حفاظت، پرورش و تعالی سه حوزه هستی انسان تدوین شده اند. و رابطه رشد و تعالی سالم سه حوزه هستی در شخص را با توسعه فراگیر و متعادل اجتماعی و فرهنگی به اثبات رساند. به عبارتی موضوع حقوق بشر در مورد کشور خاصی باید

در رابطه با آمار و شواهد عينی اجتماعی- فرهنگی، اقتصادی، آموزشی و بهداشتی و غیره که در سازمان ملل نیز موجود است مطرح گردیده و از پایه های علمی و منطقی قانع کننده ای نیز برخوردار باشد.

ج. برای تحقق نظام حقوق بشر مشترک و جهانی لازم است کشورهای جهان در تمام زمینه ها با هم تشریک مساعی کنند. محدودیت ها و معذورات احتمالی بومی در رعایت حقوق بشر باید در رابطه با ویژگی های اجتماعی- فرهنگی و پتانسیل های عینی و ذهنی موجود در محل مورد نظر مورد توجه قرار گیرد، و جامعه جهانی در رفع این محدودیت ها و کمبودها یاری رساند. البته خصوصیات داخلی یا بومی باید از طریق نظرخواهی و تصمیم جمعی جامعه و سازمان های حقیقت یاب بی طرف، نه بوسیله سیاستمداران و حاکمان محلی، شناسائی شود.

◆ در دنباله به طور گذرا به گفتار کوتاهی در باره مساله حقوق جنسیتی می پردازم. در سطور پیش حقوق بشر انترگرال را فارغ از نوع مخاطب و از منظر عمومی مورد بحث قرار دادم. اما در این بخش مروری بر حقوق بشر در دو جنس مقاولات مرد و زن خواهم داشت.

تفاوت های گوناگون در ابعاد هستی اجتماعی زن و مرد بسیاری از اوقات به بدفهمی یا سوء تفاهماتی در زمینه حقوق بشر این دو جنس می انجامد که تهمت و برچسب های متقابل مبنی بر استبداد، تکروی و خودمحوری یکی از دو جنس را به همراه می آورد. بسیار دیده یا شنیده شده است که گفته می شود "اشخاص همه با هم برابرند"، یا "زن و مرد از حقوق مساوی برخوردارند". اگر در ظاهر تساوی حقوق برقرار نباشد شخص به داشتن منش تبعیض آمیز، ضد زن(مردسالاری) یا ضد مرد(زن سالاری) بودن متهم می شود. حال آن که اغلب تقسیم کار بین آن ها با تبعیض التفات می شود.

راستی آیا تمام مردم باهم برابرند، یا زنان با مردان در تمام زمینه های هستی از حقوق مساوی برخوردارند؟ اما تاریخ جوامع نه در عصر کهن و نه در دوره حاضر هیچ یک از تساوی محض بین زن و مرد گواهی نمی دهد. چرا که نه انسان ها به طور اعم و نه زن و مرد به طور اخص هیچ یک در تمام عرصه های هستی با هم برابر نیستند. چرا باید شخصی که آدم میکشد با کسی که هدف زندگیش را اصلاح و رهائی انسان میداند از حقوق برابر برخوردار باشد؟ برابری حقوق این دو سخن انسان خود تبعیض و پایمال کردن حقوق بر حق دیگری نیست؟ چرا زنی که حامله است و احتیاج به استراحت قبل و بعد از زایمان دارد باید به مانند مردی تنومند از عهده کار شاغری بر آید تا از دست مزد مساوی برخوردار گردد؟

روان شناسان و پژوهشگران جامعه شناس<sup>74</sup>، نرینگی را بیشتر خود اتکا، مستقل و خود رای یا دارای گرایش برتری طلبی میدانند و مادینگی را بیشتر برخورداری از خصلت وابستگی، دنباله روی، و مسئولیت پذیری و مطیع بودگی ارزیابی میکنند. این تفاوت ها در مرد و زن تحت عوامل گوناگون از جمله آن هایی که در محور عمودی یا ژرفای رشد شعور فردی مطرح هستند و آن هایی که در محور افقی یا رابطه های فضای زندگی عرض اندام میکنند متأثر می شوند. به عبارتی این گرایش ها مطلق نیستند از خصلت نسبی برخوردارند. خود اتکائی مرد تحت

<sup>74</sup> Integral Feminism, SEX AND GENDER ON THE MORAL AND SPIRITUAL PATH- in Chapter 8 of Th Eye of Spirit, by Ken Wilber-

شرایطی ممکنست در وجه سالم و رشد طبیعی به فراز یک عارف و روحانی حقیقی اوج بگیرد ولی در وجه ناسالم آن به استبداد و سرکوبگری غیر قابل کنترل تبدیل شود. خاصیت وابستگی زن در وجه سالم آن ممکنست به اوج همدردی و عشق بی دریغ نسبت به دیگری بیانجامد حال آن که در وجه ناسالم آن به ذوب در درون خود و خود شیفتگی مخرب منتهی شود. به عبارتی گرایش‌ها هم در زن و هم در مرد می‌تواند در راستای یک سلسله مراتب سالم متعالی و نوع بیمارگونه و نابودکننده آن طی طریق کند.

ابعاد یا روابط چهارگانه جنسیت که به اجبار حقوق و مسئولیت‌ها را تحت شعاع قرار میدهد در جدول ۲ خلاصه گردیده است. زمانی که از زن (مونث) و مرد (ذکر) صحبت می‌کنیم اشاره ما معطوف به ساختار بیولوژیک آن دو است. بر کسی پوشیده نیست که دو جنس زن و مرد از این نظر دارای تفاوت‌های آشکاری هستند. مردها از توانائی هائی که مربوط به نیمه بالائی تن، زور بازو و تحرک است برخوردارند. در مقابل زن‌ها از پتانسیل ارگان‌های نیمه پائین تن از جمله قابلیت آبستنی، زایمان، شیردهی و پرورش کودک برخوردارند. جای شک نیست همین تفاوت‌های بیولوژیکی بین زن و مرد سبب توانائی‌ها و محدودیت‌هایی در موجودیت و نقش آن دو در کانون خصوصی خانواده و اجتماع و مناسبات بینایینی می‌شود.

جدول ۲ - ۶ ابعاد یا روابط چهارگانه که حقوق و مسئولیت‌های زن و مرد را تحت شعاع قرار میدهد.

	ابعاد درونی	ابعاد بیرونی	
فردي	Sexuality جنسیت شعوری: هویت نرینگی و مادینگی	Sex جنسیت(بیولوژی): مرد، زن رفتار: مشروط به بیولوژی جنسیت	فردي
جمعي	Gender جنسیت فرهنگی: تعریفی که در مفهوم آقا و خانم در فرهنگ جامعه جا افتاده است.	Sociological Factors اجتماعی: مناسبات اجتماعی بر پایه سطح فن آوری، تولید اقتصادی و توانائی‌های سازمان اجتماع(شکار، باغانی، کشاورزی صنعتی و اطلاعاتی و غیره)	جمعي

این تفاوت‌های بیولوژیکی اصولی هستند و ما هم از این جایگاه به حقوق جنس‌های متفاوت می‌نگریم. از موارد استثنایی، از جمله زنان زورمندی که حاضر به انجام شغل‌های طاقت فرسای مردانه (مثل رانندگی کامیون یا چاه کندن) هستند یا به عکس مردانی که از توانائی لازم برخوردار نیستند و به کارهای زنانه (مثل خانه داری و چه داری) مشغول هستند می‌گذریم. باشد این نکته را یاد آوری کرد که با پیشرفت علم و فن آوری، مناسبات تولیدی و اقتصادی و فرا رسیدن عصر اطلاعات بسیاری از شغل‌ها که متکی به کارکرد مردانه بوده است برای زنان نیز قابل انجام شده است. کارهای سخت بدنی که زمانی بوسیله مردان انجام می‌گرفت در ابتدای انقلابات تکنیکی با ماشین بخار، سپس با سوخت‌های فسیلی و در نهایت در عصر کنونی با

رایانه(کامپیوتر) جایگزینی شدند. به عبارتی این فرصت ها دست آورده مبارکی است که همزمان به آزادی بیش از پیش زنان در زمینه شرکت در مناسبات تولیدی- اقتصادی و اجتماعی انجامیده است. جا دارد از مردانی که در این راه دروازه امید و آزادی و تسهیل فرصت های شغلی را برای زنان گشودند تقدیر بعمل آید. باید توجه داشت که فرصت های شغلی و جایگاه اجتماعی زن و مرد در راستای اقتضای ساختار بیولوژیکی آن ها و شرایط سخت افزاری اجتماعی می تواند یک تقسیم کار باشد، هرگز نباید با مقوله تبعیض خلط شود. چه بسا این تقسیم کار به اجبار در دوران تاریخی مختلف به اشکال گوناگون رخداده است ولی به تبعیض جنسیتی انگاشته شده است.

در بعد شعور فردی شخص چه مرد چه زن می تواند از هویت "نرینگی" یا "مادینگی" برخوردار باشد. یک مرد قادر است با وجود بیولوژیک مردانه از سازگاری، لطف و خاصیت پرستاری زنانه(مادینگی) برخوردار باشد. هویت نرینگی مختص مرد نیست حتی زنان ممکن است از خشن بودگی مردانه(نرینگی) بهره داشته باشند، یا حتی از جهت خشونت ورزی نمونه منحصر بفرد باشند. اگر چه غالباً زنان بر مردان از نقطه نظر جسمانی و فیزیکی احتمال کمتری دارد ولی زنان با حلق و خوی نرینگی افراطی می توانند بر مردان غالباً داشته باشند و گرایش شدیدی به خودشیفتگی پیدا کنند، به گونه ای که وجود مردان را تنها در امتداد خواسته های خود تعبیر کنند. همین گروه از زنان چرا نتوانند مردان صورت بگیرد و هم بوسیله زنان. به هر قراردهند؟ سرکوب فرصت ها هم میتواند توسط مردان صورت بگیرد و هم بوسیله زنان. به هر جهت هم زن و هم مرد از سلسله مراتب سطوح شعوری خود- محوری(egocentric)، اجتماع- محوری (sociocentric) و جهان- محوری(worldcentric) برخوردارند. این سلسله مراتب ژرفای شعور فرد را در محور عمودی گواهی میکند که بر هستی اجتماعی او تاثیر میگذارد. فرد چه زن و چه مرد بر مبنای سطح شعور خود با مساله حق و تکلیف برخورد خواهد کرد.

در بعد فرهنگی ما با "آقا" و "خانم" رویرو هستیم. جایگاه یا تعریف آقا و خانم در فرهنگ مرسوم نه فقط نقش آن ها را در مناسبات بیناذهنی مردم تعیین میکند بلکه بر جایگاه آن ها در مناسبات اجتماعی هم تاثیر میگذارد. نقش باورهای اسطوره ای، دینی و هنگارهای مشترک تاریخی اجتماعی و غیره به عنوان مولفه های فرهنگی در استقرار تعریف شخصیت آقا و خانم قابل توجه است. با نفوذ بعد فرهنگی بر روی بعد بیولوژیکی حقوق مرد وزن دست خوش تغییر می شود. ممکنست آن را تشدید، تضعیف یا خنثی کند. بعد فرهنگی در محور عمودی یا سلسله مراتب ژرفای این بعد شامل سطوح آرکائیک (archaic)، جادو جنبی (magic)، اسطوره ای(mythic)، معقول(rational) و انسان گرانی (existential) است. دیدگاه فرهنگی یک اجتماع چه در حوزه خودآگاهانه و چه در حوزه ناخودآگاهانه بر شعور و رفتار عضو اجتماع تاثیر میگذارد.

مناسبات بین جنس مرد و زن پیچیده و از ابعاد یا روابط چهارگانه در محور افقی متاثر است. بررسی حقوق و مسئولیت ها در این مناسبات مستلزم نگاهی دقیق و همه جانبی به تمام این روابط، یا به عبارتی برخورداری از یک نگرش انتگرال است. پرهیز از خودمحوری و تنگ نظری معطوف به رابطه خاصی پافشاری روی یک بعد و انکار ابعاد دیگر غلطیدن به دامان

تقلیل‌گرائی است که بی شک سبب سرانجامی فاجعه آمیز و مخرب برای مناسبات بین زن و مرد خواهد شد.

سیاست های خود محور مردانه در حکومت های تمامیت گرا با بی اعتنایی به نقش و نفوذ رابطه های فرهنگی، شعوری و رفتاری زنان همراه است، و ارزش های مربوط به این رابطه ها را به گرایش های خود تقلیل می دهد. به عبارتی این نوع سیاست ها تلاش میکنند که فرهنگ جمعی، شعور و رفتار فردی جامعه را آن طوری بسازند که در راستای تحکیم سیاست هایشان باشد. نتیجه این سیاست ها پایمال شدن حقوق بارز افشار وسیع زنان و چه بسا حتی در مواردی حقوق مردان هم پایمال این نوع سیاست ها می شود.

تقلیل گرائی در نوعی از جنبش های فمینیستی که نقش فرهنگ را در هستی زن و مرد بنیادی می پندازند نیز مشاهده می شود. این گروه از فمینیست ها نقش تفاوت های بیولوژیکی را ناچیز میدانند و منشأ آن ها را فرهنگ جامعه میدانند. هرگونه تقسیم کار را بر مبنای توانائی جسمانی دسیسه مردانه و تبعیض تعبیر می کنند.

از طرفی فمینیست های مارکسیست عامل روابط تولیدی و اقتصادی را برجسته می کنند و بعد فرهنگی و شعور فردی را مبتنی بر این روابط میدانند. روابط تولیدی که زیر بنا است موارد ذهنی(شعور فردی و جمعی) را که به روینا نامگذاری میکنند تعیین میکند. در نتیجه حقوق و مسئولیت های زن و مرد در روابط بینایینی تعیین به روابط زیربنایی جامعه است و در نهایت بعد مذکور دیگر به این روابط تقلیل می یابند. تساوی حقوق زن و مرد منوط به کار مساوی آن هاست. اگر مرد در زمین زراعی گاو آهن میکشد تا روزگار بگذارد چاره ای نیست زن هم برای امرار معاش همانند باید در گاو آهن کشی هم شرکت کند.

## فصل هفتم- روحانیت در نظریه انتگرال شعور

ما قبل از این که مستقیمین به جُستار روحانیت<sup>75</sup> به پردازیم لازم میدانیم ابتداء به تشریح سه اصطلاح فنی با اهمیت در نظریه انتگرال یعنی "احوال"<sup>76</sup>، "ساختار"<sup>77</sup>، "سطوح"<sup>78</sup> و پیوند بین آن ها به پردازیم. با روشن شدن خصلت این سه اصل مسیر تعریف روحانیت و همچنین مسایل در حاشیه آن نیز هموار خواهد شد. (در تعاریف این سه اصل بنمایه های ۱۱، ۱۲ و ۱۳ مورد مطالعه قرار گرفته اند).

این سه اصل در هر یک از چهار بعد یا کوادرنت های هولون، عینی منفرد(کوادرنت راست فوقانی)، ذهنی منفرد(کوادرنت چپ فوقانی)، عینی جمع یا اجتماعی(کوادرنت راست تحتانی)، ذهنی جمع یا فرهنگی(کوادرنت چپ تحتانی) یافت میشوند. ما در این فصل به معنای سه عصریاد شده در هولون ذهنی منفرد(یا کوادرنت چپ فوقانی) یا شعور شخص به عنوان نمونه، که آن هم نمونه بسیار با اهمیت و موضوع مباحثه داغ فرهنگ ها در عصر ماست می پردازیم.

حالات شعور- در نظریه انتگرال به وجود پنج حال یا حالت تأکید شده است، که در تمام افراد از جمله کودکان امکان تجربه آن ها از ابتدای تولد وجود دارد. قالب<sup>79</sup> این احوال در آنجا بیرون فارغ از ذهن انسان وجود دارند ولی متون و مضمون آن ها گوناگون و تابع شرایط اجتماعی- فرهنگی است. پی آیند آگاهی بر تجربه این احوال هوشیاری<sup>80</sup> یا بیداری(و نه لزوماً افزایش نیروی شناخت) است. سه حالت اول پدیده های در بیداری، رویا و خواب عمیق(بدون رویا) است که به احوال معمولی یا طبیعی منسوبند، و دو حال دیگر که به احوال دگرگون یا غیر معمول نامبرند، از نوع دگرگون سه حالت اول قید میشوند. احوال دگرگون میتوانند از شیوه های طبیعی از جمله به عبادت و مکائشفه نشستن حاصل شوند، که شامل دو حالت توریا(turiya) و توری یاتی تا(turiyatita) هستند. احوال دگرگون ظمنن ممکنست از راه های غیر طبیعی(مصنوعی) با استعمال دارو، مواد مخدر و مشروبات الکلی، سینه زنی، زنجیرزنی، غمه زنی و غیره که پی آیند آن مسنتی و نشنه، بی خودی از خودست منتج گردند(ما در این نوشتار قصد نداریم به احوال اخیر به پردازیم).

ویژگی این احوال یکی ظهورموقت و گذراي آن و دیگری امکان تجربه آنها در آحاد افراد ولو

ما این واژه را "روحانیت" ترجمه کردیم، که به نظر از ترجمه "معنویت" فراخترست، زیرا -<sup>75</sup> "روحانیت" معنویت را در خود شامل میکند و از معنای فراتری برخوردار است. در این نظریه آگاهی بر شریعت و فقهه با روحانیت برابر نیست ولی آن ها ممکنست به رشد ذهن در دسترسی به روحانیت پاری برسانند. روحانیت دسترسی به رموز نهانی و نهانی، وحدت با یکتا، آمیزش با مبداء(خدا، ذات، جوهر، حق، حقیقت) است که میتواند به اشکال گوناگون تحقق بیابد. ویلر به چهار نوع رایج روحانیت اشاره میکند که در متن توضیح داده شده است.

<sup>76</sup> States

<sup>77</sup> Structure

<sup>78</sup> Stages

<sup>79</sup> contour-

مفهوم صورت ظاهری و وجود محض آنست که با مضمون تفاوت دارد.

باید توجه کرد "هوشیاری" با شعور متفاوت است ولی از ارکان آن بشمار می آید. در -<sup>80</sup> Awareness هوشیاری شما بر وجود پدیده ها آگاه میشوید ولی در شعور قابلیت تعبیر، تفسیر و تشریح پدیده ها را پیدا میکنید. رابطه بین هوشیاری و رشد شعور مقوله ایست شایسته پی گیری.

به ترتیب نامنظم است. آن ها می آیند و میروند، بدون این که برای زمان طولانی در شخص پایدار باقی بمانند.

۱. در حالت بیداری که به حالت(بیداری) **زمخت**<sup>۸۱</sup> نیز نامیده میشود ما از طریق پنج حس بدنی به تجربه پدیده های دنیای عینی اطراف خود می پردازیم. هر فردی میتواند در بیداری کامل با به کارگیری حواس پنجگانه وجود سنگ، درخت، موس، ساختمان، شهر، فرمانروا و فرمان بر و غیره را تجربه کرده به هوشیاری خود بیافزاید.

۲. در حالت رویا که به حالت(رویای) **لطیف**<sup>۸۲</sup> نیز نامیده میشود، در غیبت حواس پنجگانه و واقعیت های عینی ما میتوانیم یک سری از انگاره ها(تصورات)، احساسات، هیجانات، ایده ها و افسانه های سرنمون(آرکی تیپ ها) و غیره را تجربه یا نظاره کنیم. مضمون رویا ها در پیوند با بافت فرهنگی و اجتماعی و شعور فردی یا در فضای چهار بعد هولونی شکل میگیرند.

۳. در حالت خواب عمیق(بدون رویا) که به حالت **علی**<sup>۸۳</sup> نیز گفته میشود ما یک وضع بی شکل تهی، انقطاع کامل، آزادی از عینیات و ذهنیات را تجربه خواهیم کرد.

۴. در حالت توریا یا حالت مشاهده ای، شخص از توانایی نظرارت بر هر سه حالات دیگر، زمختر، لطیف و **علی** برخوردارست؛ شخص در وضعیت بیدار و هوشیار کامل قادرست حالت رویا و یا خواب عمیق را تجربه کند که اصطلاحن به رویای بیدار<sup>۸۴</sup> نامبر است.

۵. در حالت توری یا تا یا حالت پنجم، شخص در هر وضعیتی(بیداری، رویا، خواب عمیق) که باشد به هوشیاری پایدار و شناخت نادوگانه، وحدت با تمام دنیای هستی و آنچه که توصیف ناپذیرست دست می یابد.

همان گونه که اشاره شد سه حالت بیداری، رویا و خواب عمیق بدون رویا را هر کس از جمله نوزادان و کودکان میتوانند بدون آموزش و تمرین خاصی تجربه کنند، و مضمون تجربیات هم تابعی از سطح هستی اجتماعی و فرهنگی شخص است. اما دو حالت توریا و توری یا تا بدون یادگیری و ریاضت قابل دسترسی برای هر کسی نیست. احوال چون موقعی هستند عمومن در محور افقی همسطح با هم قرار دارند؛ یکی از دیگری برتر یا ممتازتر محسوب نمی گردد. احوال زمانی که در پیوند با سطوح رشد یابنده و ساختار شعور درنظر گرفته شدند در محور عمودی قابل چینه بندی تکاملی(فروضت و فرادست) میگردند(جُستاری که در دنباله پی گیری میشود).

پدیده هائی که در این پنج حالت ظهرور میکنند مربوط به درون(ذهن) ضمیر شخص اول در کوادرنت چپ فوقانی میباشد که توصیف کارشناسانه آن ها در میدان مطالعه علم پیدیدارشناسی<sup>۸۵</sup> قرار دارد.

برخی هوشیاری بر پدیده های رفیع را که در حالت ها تجربه میشود مصدق رهانی از خود و جهان واقعی، یا روحانیت میدانند. بی گمان این اولین تعریف از چهار تعریف روحانیت در

<sup>81</sup> Gross waking

<sup>82</sup> Subtle dreaming

<sup>83</sup> Causal sleeping

<sup>84</sup> lucid dreaming

<sup>85</sup> phenomenology

نظریه انتگرال نیز بشمار می آید؛ هوشیاری براحوال دینی- روحانی مصدق نوع روحانیت. باری تجربه پدیده ها در احوال یا براثر ظهر مگر طبیعی آن ها و یا از طریق تمرين های ممتد و تخصصی سیر وسیاحت ممکنست به تجربیات هم ژرف تر و هم پایدار و همیشگی شخص تبدیل شوند و این آن زمانی است که احوال(موقعی) دیگر احوال نبوده به "ساختار" پایدار(شعور شخص) تبدیل میگردد.

با وجود این که ما احتیاج داریم تا در باب احوال به توضیحات دقیقتر و مفصلتری به پردازیم ولی اجازه بدھید اجالتن به جستار"ساختار" های شعور به پردازیم و در سطور آینده با برگشت مجدد به موضوع احوال، بیشتر به شفاف سازی آن بکوشیم.

**ساختارهای شعور.** ساختار شعور شخص که از طرفی میانگین(یا مرکز نقل) تمام خطوط شعوری(از جمله خط شناخت، هنر، توانائی های فیزیکی و غیره که در ظرف شعور حاضرند) او را نیز نمایندگی میکند عبارتست از الگوی منجسم، مشخص و پایدار شعور در شخص. ساختار شعور به مثابه پلکان ثابت و پایدار نردهان است؛ بر خلاف حالات که موقعی، سیال و نامتعادل هستند. ساختار شعور از طریق مطالعه حالات درونی شخص از برون و یا از موضع ضمیر شخص سوم حاصل میگردد. تعیین ساختار شعور شخص در میدان مطالعه شناخت ساختارگرائی<sup>۸۶</sup>، علم تأویل، مردم شناسی و قوم شناسی و غیره امکان پذیر میگردد. این علوم رده بندی ساختار شعور را از راه مطالعه و جمعبندی روابط شعوری بین مردم یک جامعه تنظیم و فرمول بندی میکنند. بنابراین ساختارهای شعوری یک مقوله بینادهنی<sup>۸۷</sup> و یا فرهنگی(در کوارننت چپ پائینی) بوده و نه بازتاب دهنده ذهن فردی<sup>۸۸</sup> که در کوارننت چپ فوقانی قرار داشته و موضوع مطالعه پدیدارشناسی است. به عبارتی ساختار شعور فرد، بینش، جهان بینی و یا ارزش گذاری، لبریزی(از دانش عینی و ذهنی) او را بازتاب میدهد که مقوله ای از جنس پایدار و منحصر بفرد است. اما شخص در تجربه احوال گوناگون هرگز از ساختار خود واقف نیست. او تنها پدیده های احوال را تجربه میکند و آن ها بنا بر میل، نیت و تقدیر خود توصیف و تعبیر میکند. تعبیر شخص از پدیده های موقعت که هر آن ممکنست در موقعیت بیداری، رویا و یا خواب عمیق تجربه کند، بازتاب دهنده ساختار شعور اوست ولو این که خود از آن بیخبر باشد.

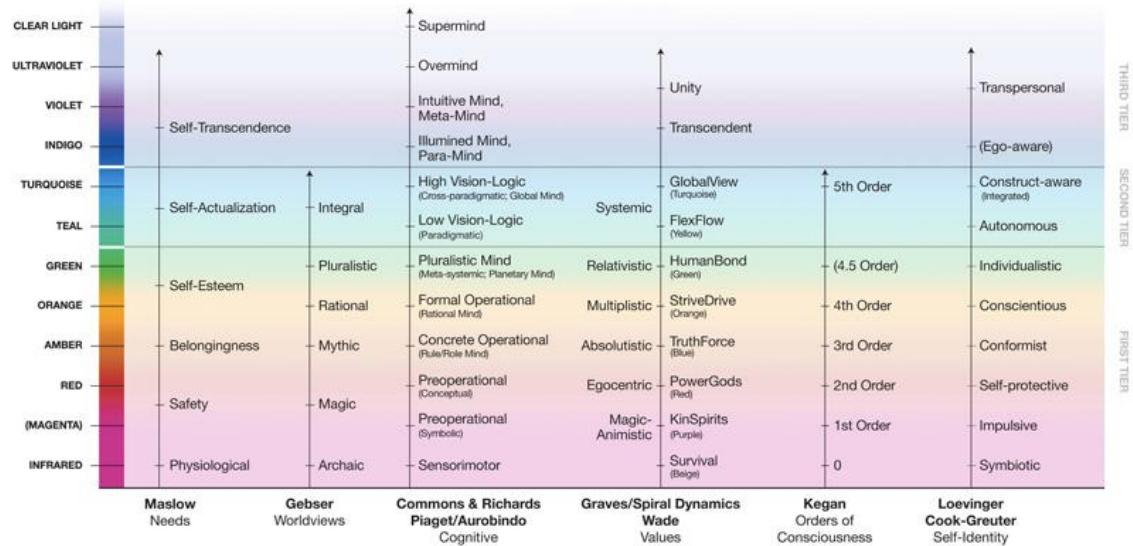
کن ویلبر در کتاب "روانشناسی انتگرال"(بنمایه<sup>۹</sup>) نمونه های بسیاری از رده بندی های شعوری که بوسیله جمعی از پژوهش گران ارائه شده اند را معرفی کرده است. تطبیق و مقایسه چند نمونه از آن ها در شکل ۱-۷ ارائه شده است. ویلبر در کتاب "روحانیت انتگرال" این تطبیقات را در رنگ های متفاوت طبقه بندی نموده است.

ما در این مقال به معرفی چند نمونه از این رده بندی های ساختار شعور که از بین بقیه بیشتر و چشمگیرتر در نوشه های او مورد استناد قرار میگیرند می پردازیم.

<sup>86</sup> Structuralism

<sup>87</sup> intersubjective

<sup>88</sup> subjective



شکل ۱-۷ طبقه بندی ساختارهای شعور بوسیله تعدادی از پژوهشگران- توزیع رنگ ها برای بیان نوع ساختار شعور از کارهای جدید خود ویلبر است.

**الف:** جدول "ارزش ها" یا جهان بینی های دون بک، و کووان(Cowan)(بنمایه ۱۴) این جدول در نهایت با همکاری ویلبر و الحاق مفهوم ابعاد چهارگانه هولونی به آن به شکل حاضر ارائه گردیده است(جدول ۱-۷)، که به "دینامیک های انترگال مارپیچی"<sup>۸۹</sup> (شکل ۲-۷) نامبر شده است.

#### THE LIVING STRATA IN OUR PSYCHO-CULTURAL ARCHEOLOGY

جدول ۱-۷ (لایه های باستان شناسی روانی- فرهنگی ما که هم اکنون نیز کارکرد دارد.)

	Color code (رنگ)	Popular Name (اصطلاح عمومی)	Thinking (نوع تفکر)	Cultural manifestation and personal displays (پازتاب فرهنگی و فردی)
8	Turquoise (آبی فیروزه ای)	WholeView (کل نگرشی)	Holistic (کل باوری)	collective individualism; cosmic spirituality; earth changes (فرد گرایی جمعی، معنویت کیهانی، اصلاح کره زمین)
7	Yellow (زرد)	FlexFlow (انعطافی)	Ecological (اکولوژیک)	natural system; self-principle; multiple realities; knowledge (نظام طبیعت، خود باوری، تنوع، دانش)
6	Green	HumanBond	Consensus	egalitarian; feelings; authentic;

<sup>89</sup> Spiral Dynamics Integral=SDi

	(سبز)	(انسان مداری)	(عقل جمعی)	sharing; caring; community (برابری بشر، احساسات، راستین، تعاون، غم خوارگی، اجماع)
5	Orange (نارنجی)	StriveDrive (کوشامنشی)	Strategic (استراتژیک)	materialistic; consumerism; success; image; status; growth (مادی گرا، مصرف گرایی، موقفیت، آر استگی، مقام، رشد)
4	Blue (آبی)	TruthForce (مطلوب پنداری)	Authority (اقدامدار)	meaning; discipline; tradition; morality; rules; lives for later (معنا، نظم، سنت، اخلاقیات، فواینین، زندگی برای آینده)
3	Red (سرخ)	PowerGod (خدایان همه قدرت)	Egocentric (خود محوری)	gratification; glitz; conquest; action; impulse; lives for now (رضایت، تظاهر، غلبه، عمل، تصادم، زندگی برای لحظه اکنون)
2	Purple (بنفش)	KinSpirit (پیوست خونی)	Animistic (انیمیستیک)	rites; rituals; taboos; superstations; tribes; folk ways & lore (مناسک، آداب مذهبی، طلسما، خرافات، قبایل، عادات و روایات)
1	Beige (فهود ای کمرنگ)	SurvivalSense (کوشش برای بقا)	Instinctive (غیریزی)	food; water; procreation; warmth; protection; stays alive (غذا، آب، زادوولد، گرمای، حفاظت، بقا)



شکل ۷-۲ ساختارهای مارپیچی در روند پیشرفت، از ذیل به صدر، هر چه بیشتر ذرات هستی در گیهان و کائنات را در خود شامل میکنند. (استخراج از تارنمای SDI)

تفکیک ساختارهای جهان بینی یک بوسیله رنگ ها مشخص شده اند که کاربرد آن را آسانتر کرده است. با دقت میتوان دریافت که این ساختارها محدود به واقعیت های ذهنی فرد نیست، چهارکوادرنت ذهنی، رفتاری، اجتماعی و فرهنگی را پوشش میدهد. و از این خاطر عبارت انتگرال به آن افزوده شده است.

معرفی ساختارهای گبسر که همچنان در نظریه انتگرال شورجای شایسته ای را بخود اختصاص داده است به کرات مورد استناد ویلبر قرار میگیرد.

#### ب- رده بندی ساختار جهان بینی گبسر<sup>۹۰</sup>:

##### آرکائیک-Archaic

این مرحله شامل تن جسمانی، حسیات، ادراکات و هیجانات می باشد. این مرحله متراffد با رنگ قهوه ای روشن(beige) دینامیک مارپیچی بک و کووان، یا آناماایا کوشای و پراناماایا کوشای ودانتا(در دنباله می آیند) می باشد.

در این مرحله زندگی عمدۀ شخص مصروف حفاظت از تن جسمانی، تهیه غذا، پوشک، مسکن و بر آوردن تمایلات غریزی دیگر از جمله احتیاجات جنسی می شود. این مرحله مخصوصا در اولین جوامع انسان، طفل نوزاد، سالمدان کم هوش و بیماران آزمایش و افراد ولگرد با نارسانی های روانی دیده می شود.

##### جادوجنبی-Magic

این مرحله شخص شامل انگاره ها، نمادهای ساده، پندار های ناقص ابتدائی و یا تولیدات ذهنی نازلی که «جادوئی» و خرافی اند می باشد. در این حالت منیت خاصیت تغليظ، جانشینی، «قدرت مطلق تفکر» و غیره را دارد. این تعریف معادل مرحله رنگ بنفس و سرخ بک و کووان است. در این مرحله تفکیک بین عین(اویژه) و ذهن(سبزه) ناقص است. شخص با گرایشات خود خواهانه (narسيستيک) دنیا را امتداد وجود خود دانسته و در نتیجه فکر میکند می تواند آن را به میل خود تغییر دهد. این مرحله در ساختمان ذهنی جوانان سرکش، قهرمانان رزمی، استبداد فئodalی، هنرمندان دیوانه وار راک، چپاولگران و شرکت های قبیله ای و غیره مشاهده می شوند.

##### استوره ای-Mythic

این مرحله از جادوجنبی پیشرفتۀ ترست ولی هنوز قادر به داشتن یک پندار عقلانی یا دلیلمند تئوریک و تحلیلی نیست. این ساختار متراffد با رنگ آبی دینامیک های مارپیچی بک است. در این مرحله اراده از منیتی که دیگر خود را قادر به تغییر مناسبات نمی یابد به نیروی دیگر که همانا خدایان و زندخانیان می باشند انتقال می یابد. خود با اجتناب از جادوگری به دعا جهت استمداد از نیروهای ماورائی در ایجاد معجزات روی می آورد. از ویژگی نارسيستی و خود پسندی او کاسته می شود. تمام گرائی و اطاعت کورکورانه از آئین ها، دستورات و قوانین مطلق از خصوصیات این ساختار فکری می باشد.

##### معقول-Rational

۹۰ Gebser

در این مرحله نه از معجزات شخصی من و نه از آن چه که منسوب به خدایان و زندایان می شود خبری نیست. این ساختار معادل با رنگ نارنجی مدل بک میباشد. شخص بالاجبار باید با کمک شواهد و اسناد معتبر به فهم مناسبات کاینات به پردازد. این مرحله، نوید بستن نطفه های طرز تفکر علمی را به ارمقان می آورد که الزاما همراه با کاهش بیش از پیش نارسیسیسم است. غالب شدن علم و برخورد ماتریالیستی در تمام شعون زندگی از خصوصیات این ذهن است. پیدایش شرکت های تجاری و بازرگانی و رژیم های حامی آنها، افزایش قدرت های سیاسی استعمارگرانه هم در این مرحله قابل ذکر است.

### تکثیرگرا- Pluralistic

این مرحله عالی ترین سطح ذهن حوزه زمخت می باشد که تمایل به ترکیب، وحدت شناخت ها دارد. این ساختار برابر با رنگ سبز مدل دینامیک های مارپیچی است.

تکثیرگرانی و یا سطح سعه صدر وحدت را با بی اعتنایی به تفاوت ها خواستار نیست بلکه با در برگرفتن، به آغوش کشیدن تمام تفکرات مقاولات آنرا عملی میکند. سعه صدر با کثرت گرانی جهانی وحدت را در تنوع می یابد. تاکید بر گفتمان فرهنگ ها، روابط فارغ از وابستگی های قومی و پنداری در وسعت جهانی از خصوصیات این ذهن است. این مرحله شعور مخصوصا در فعالیت های دفاع از حقوق بشر، اکوروان شناسی، اکوفنیسم و جنبش های تنوع طلبی مشاهده می شوند. ایجاد یک نظام جهان روا، نه بر پایه قوانین برونوی بلکه بر اصل ذات زندگی و شعور که وحدت جهان شمول را در تنوری و تحقق به همراه خواهد داشت از اهداف نهائی این مرحله می باشد.

### انتگرال- Integral

مرحله انتگرال مترادف با مرحله قنطورس یا نیمسب است، و آن تمثیلی از موجود افسانه ای که نیم تنه بالائی انسان و نیم تنه پائینی اسب را دارد می باشد؛ وحدت تن و ذهن را در شخص توصیف میکند. این مرحله همانا شخص «تلقیق یافته» است.

در این مرحله فرد با هماهنگی و وحدت تمام عناصر زمخت شخصیتی مثل جسم تن، خود، نقاب<sup>۹۱</sup>، سایه<sup>۹۲</sup> (یا تمام قلمروهای زیستی و معنوی)، به ورای آنها اوچ گرفته و از تکیه بر آن ها و یا بکار گیری ابزار آنها در مناسبات گوناگون پرهیز میکند.

ساختارهای آركائیک، جادوجنبی، و استوره ای را ساختارهای پیشا شخصی<sup>۹۳</sup>، می نامند. پیشا شخصی اشاره به ساختارهای شعوریست که هنوز از تفکیک خود با آن چه غیر خودی در آنجا بیرون وجود دارد ناتوان است. تمام جهان را دنباله هستی خود دانسته، نیروهای مافوق و انگاره ای را موتور هستی خود می پندارد. خود بودگی و دیگر بودگی، دوگانگی جهان هستی در چهارچوب مخیله پیشا شخصی قابل درک نیست. ساختار شعور کودکان با چشم پوشی از موارد

- اصطلاحی در روان شناسی یونگ است که اشاره به ظاهر شخص برای پوشاندن واقعیت های کرداری او میباشد.

<sup>۹۲</sup> سایه یا(shadow) اشاره به تمایلات درونی خود شخص است که بوسیله او آگاهانه یا ناخودآگاه سرکوب میشوند- اصطلاحی در روان شناسی یونگ.

<sup>۹۳</sup> pre-personal

استثنائی عمومن در این سطح سیر میکند.

معقول، تکثیرگرائی و انتگرال را ساختارهای شخصی<sup>۹۴</sup> میگویند، و در ساختارشخصی شناخت تمام جهان هستی در شکل دوگانه آن ممکن میگردد. شخص بر خود بودگی(منیت) آگاه شده و علم و اندیشه جایگزین باور و ایمان خشک میگردد. ساختارهای پیشا شخصی و شخصی در قلمروی زمخت طبقه بندی میشوند.

همان گونه که در بالا نیز اشاره شد هر یک از ساختارها چه در رده بندی دینامیک های مارپیچی و چه در ساختارهای گبسربه مانند پلکان نزدبان اند که شخص از راه صعود به پلکان فوقانی از میدان دید وسیع تر و افق بازتری برخوردار میگردد. گو این که پلکان این نزدبان در آنجا(فرهنگ اجتماع) سخت و ثابت قرار دارند ولی شخص در فرآیند دسترسی به هر یک از آن ها، میبایست طی سیر منظمی "مراحل" را یکی بعد از دیگری به پیماید. بالاخره رسیدیم به جائی که توضیح در مورد "مراحل" یا سطوح رشد در ساختار شعورضروی است.

**مراحل یا سطوح شعور- "مراحل"** یا سطوح، فرآیند سیر به ساختار شعور را میگویند. در فرآیند ارتقای شعور و یا هوشیاری "مراحل" یا سطوح به شیوه تسلسل سلسله مراتبه ای از ذیل به صدر، از ته به سطح و یا از سطح به عمق در راستای محور ساختارها طی طریق میکنند. در فرآیند دسترسی به ساختاری پرش از روی سطحی و یا حذف آگاهانه و ناخودآگانه آن جایز نخواهد بود. به این معنا که شخص با شامل کردن اجباری سطح فرودست، شعور خود را در سطح فرادست شکل میدهد. در سیر صعودی یا ژرف گرائی شعور، سطح فرادست حاضرکه خود فاعل است در مرحله آتی رشد به مفعول سطح جدید که اکنون فاعل است تبدیل میگردد. سخن کوتاه سیر صعودی سطوح از قانونمندی تعمیق هولونی یا هولارکی که در فصل یکم به تفصیل معرفی گردید تبعیت میکند.

مارپیچ بودگی لایه ها در مدل دینامیک های مارپیچی، پیوستگی، اختلاط و هم پوشگی، آثار لایه های فرودست را بر لایه فرادست تداعی میکند. ساختارهای گبسر نیز بر پایه رشد سلسله مراتب هولونی یا هولارکی ژرف تر میگرند(شکل ۷-۳)

از آن جائی که ساختارها طی مراحل قابل دسترسی هستند میتوان با جرات گفت که در ساختارها مراحل نهفته اند و اصطلاح **مراحل ساختار**<sup>۹۰</sup> را نیز توجیه کرد.

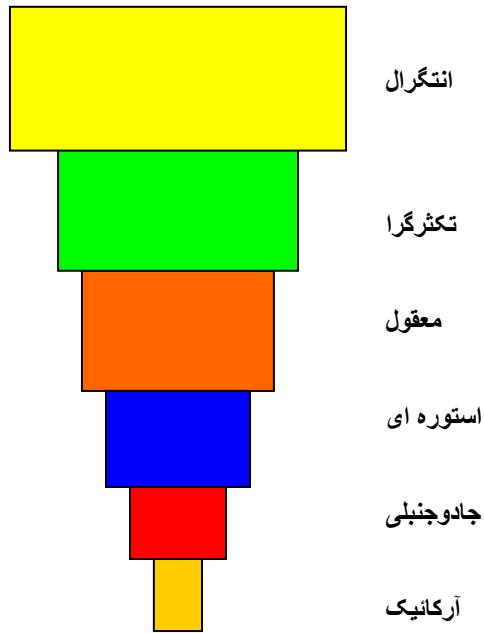
ویلبر افزون بر این شش ساختار، چهار ساختار "روانی"<sup>۹۱</sup>، "لطیف"، "علی" و "نادوگانه"<sup>۹۲</sup> را نیز در مجموعه ساختارهای شعور خود معرفی کرده است که سه ساختار اولی را فراشخصی<sup>۹۳</sup> می نامند. به عبارتی این چهار ساختار با گویش یکسان همان احوال هستند با این اختلاف که از ویژگی تداومی برخوردار گردیده اند.

<sup>94</sup> personal

<sup>95</sup> structure-stages

<sup>96</sup> psychic

<sup>97</sup> transpersonal



شکل ۷-۳ ساختارهای گُسر- سطح فرادست با شامل کردن سطح فرودست به فرای آن اوچ میگیرد.

فرا شخصی ساختار یا مراحل شعور را میگویند که پس از آگاهی از تمام جهان دوگانه هستی(یعنی با عبور از مراحل پیشا شخصی و شخصی) به وحدت با سه قلمروی فیزیکی، زیستی و معنوی اهتمام میورزد. به عبارتی با هوشیاری و یک شعور متعالی در وحدت با این قلمروها خود را از دوگانگی رها میسازد. در ظاهر این وضع با پیشا شخصی که از روی جهل و نارسانی شعور، دوگانگی را واحد درک میکند تفاوت ماهوی دارد. نکته بسیار ظریف و با اهمیتی است که ما حتمن در دنباله به آن باز خواهیم پرداخت؛ زیرا خلط دو ساختار پیشا شخصی و فرا شخصی باهم و تقلیل یکی به دیگری با وجود خصلت ویرانگری آن، بوفور مشاهده میگردد. برخی پژوهشگران تمایل بسیاری دارند تا رفتار بی آلایش، صادقانه و دوستانه کودکان را از مصاديق فراشخصی شعور آن ها بشمار آورند. ویلبر تمایلات کودکان را نمونه های بارز حالات رفیع در شعور پیشا شخصی آن ها میداند و التفات این نوع شعور را با نوع فراشخصی آن "خلط پیشا شخصی با فراشخصی"<sup>۹۸</sup> میخواند. زیرا کودکان از درک موضع دیگری ناتوان بوده، در روابط اجتماعی و فرهنگی قادر به ابراز نقش تکثر گرایی فراشخصی نیستند.

در خرد باستان نیز "مراحل" ارتقای شعور به روشنی و دقت خاص خود تشریح شده اند. در دنباله نمونه بسیار سنتی ولی الهام بخش متون هندو و بودیسم تبت معرفی میگردد که مراحل شعوری را با وجود اختصار آن بوجه بارزی ترسیم کرده است.

<sup>۹۸</sup> Pre-personal/Transpersonal Fallacy=Pre/Trans Fallacy

ویلبر بر این باورست که سطوح شعوری که در منابع و دانتا<sup>99</sup> و واجرایانا<sup>100</sup> تشریح شده اند شواهد بسیار مستند بوده و پایه های محکمی را بر جهان روا بودن سیر سلسله مراتبی ارتقای شعور ارائه میدهند. ویلبر این تقسیم بندی را با الحق به مدل انتگرال خود، آن ها را اساس گسترش و بازسازی تقسیم بندی سطوح شعور خود قرار داده است.

جدول ۷-۲ سطوح شعور در اندیشه خرد باستان(دانتا)

حالات شعور	مراحل یا سطوح شعور
بیداری(jagarita-sthana)(زمخت)	۱ - حسی- حرکتی(Annamayakosha)
رویا(svapna-sthana)(لطیف)	۲ - هیجانی- جنسی(Pranamayakosha) (نیروی حیاتی و جنسی)
	۳ - ذهنی- مanas(Manomayakosha) (انگاره ها، نمادها، مفهومات ذهنی)
	۴ - ذهن عالی- بودی(Vijnanamayakosha) (ذهن رفیع و سرنمون و فرا شخصی)
خواب عمیق(sushupti)(علی)	۵ - وجود الهی(Anandamayakosha)

در این تقسیم بندی (جدول ۷-۲) به پنج سطح(یا کوشان) هوشیاری توسعه یابنده تاکید میشود که در حالات بیداری، رویا و خواب عمیق(بدون رویا) تجربه میگردد. در هر یک از حالات بیداری و خواب عمیق تنها یک سطح و در حال خواب همراه با رویا سه سطح هوشیاری یافت میگردد. همان طور که آشکارست در این الگو از ساختار بحث نمی شود. ظاهرن سطوح هوشیاری ذکر شده سطوحی هستند که در حالات مشاهده میگردد. به گویش دیگری میتوان آن ها را مراحل حالات<sup>101</sup> در مقایسه با مراحل ساختارها دانست. مراحل در حالات به معنای سیر تسلسل سلسله مراتبه ای پدیده ها در این خط رشد یابنده است. چنانچه احوال دینی- روحانی در یک مسیر منظم با پیمایش سطوح رشد نماید و به قله تعالی نزدیک گردد ما از یک نوع خط روحانیت رشد یابنده برخوردار خواهیم بود که مخصوصن در سن روحانی- عرفانی باستان مشاهده میگردد، و این خود یکی از چهار تعریف روحانیت ویلبر را تشکیل میدهد؛ مبحثی که در سطور آینده این نوشتار دنبال خواهد شد. بنابراین یک نوع روحانیت مستقل نمیتواند فارغ از رشد در خطوط دیگر شعور، مثل خط شناخت علمی، زیباشناسی، ارزش های اخلاقی، هنر و غیره، توسعه منظم داشته و به یک تخصص سرآمد بدل گردد. تنها در خط روحانیت(شکل ۷-۴) به تعالی رسیدن به جرگه "صعود کنندکان"<sup>102</sup> پیوستن است. روحانیت در این تعریف، بدون شامل کردن یا لبریز شدن از دریای شناخت واقعیات دنیای محسوس در حوزه ذهنی، به تعالی "صعود" میکند. آیا فراز شدن در خط روحانیت به رشد شعور شخص در خط شناخت محسوسات و ارزش های

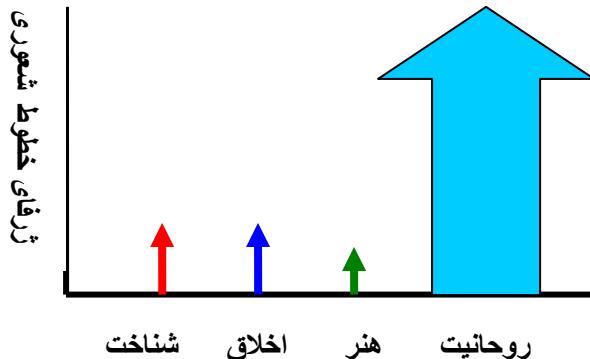
<sup>99</sup> Vedanta

<sup>100</sup> Vajrayana

<sup>101</sup> state- stages

<sup>102</sup> Ascenders

اخلاقی و اجتماعی و غیره یاری میرساند یا نه؟ این جستار ارزننده ایست که لزوم من توافق اندیشه ها را بدبناول ندارد. زیرا که نمونه های بسیار از رویدادهای ضدانسانی و کجری های هنجارشکن و خانمان برانداز با پشتونه فتوای دینمردان روحانی و کاهنان فرقه های مذهبی در سراسر جهان تجربه شده است که اثرات منفی رشد روحانیت محض را توجیه میکند.



شکل ۷-۴ ژرفای خط روحانیت چشمگیرست

تفاوتش که ویلبر در این مجموعه سنتی با الگوی مدرن خود می‌یابد عدم وجود مفهوم ساختارهای پایدار شعورست که نقش شایسته ای در تشریح نوع تعبیرات و شیوه تجربیات رفیع در شخص بازی میکند. در این لحظه لازم است ما در باب رابطه حالات با ساختارهای شعوری سخن بگوئیم.

**رابطه بین احوال و ساختارهای شعور.** بطور ساده حالات "چیستان"<sup>۱۰۳</sup> شعور و ساختار "چراها"<sup>۱۰۴</sup> ای شعورند. "چیستان" همان پدیده ها و "چراها" شوند(دلیل) تعبیر پدیده هاست.

اگر شما در یک شب بارانی طوفانی، آسمان پرستاره و ماه را در خواب دیدید که میلغزد و حرکت موزونی را از خود به نمایش میگذارد و شما را به جمع خود دعوت میکند، بعد از بیدار شدن چگونه این تجربه خواب خود را تعبیر میکنید؟ بدون شک تمام افراد پس از تجربه چنین رویائی حاوی تعبیر یکسانی نیستند. فردی ممکنست نقش های تابلوی تجربه خود را به شخصیت های دینی ارتباط دهد و آنرا پیامی برای نزول ناجی از آسمان جهت پایان دادن به شب تار روزگار خود تعبیر کند. دیگری آسمان پرستاره را به نوید روزی آفتایی پس از طوفان و باران تعبیر کند، و کسی هم تجربه خود را حمل بر درخشش انسان های برجسته بر روی زمین بکند که در آسمان تاریک مشکلات زندگانی تلاش میکند. و بالاخره تعبیر دیگر بسیار خونسردانه و فارغ از تشبيهات، رویا را تنها یکی از سری فعل و انفعالات فیزیولوژیکی نسج مغز بداند که بسادگی روی میدهد و به آسانی هم فراموش میشوند.

تفاوت ها در تعبیر "چراها" ای چنین پدیده "چیستان" یکسانی تحت تاثیر چه عواملی بروز میکند؟ گروه پژوهشگران انتگرال و در راس آن ها ویلبر تعبیر احوال را تابع نوع ساختار شعور

<sup>103</sup> "WHAT?"

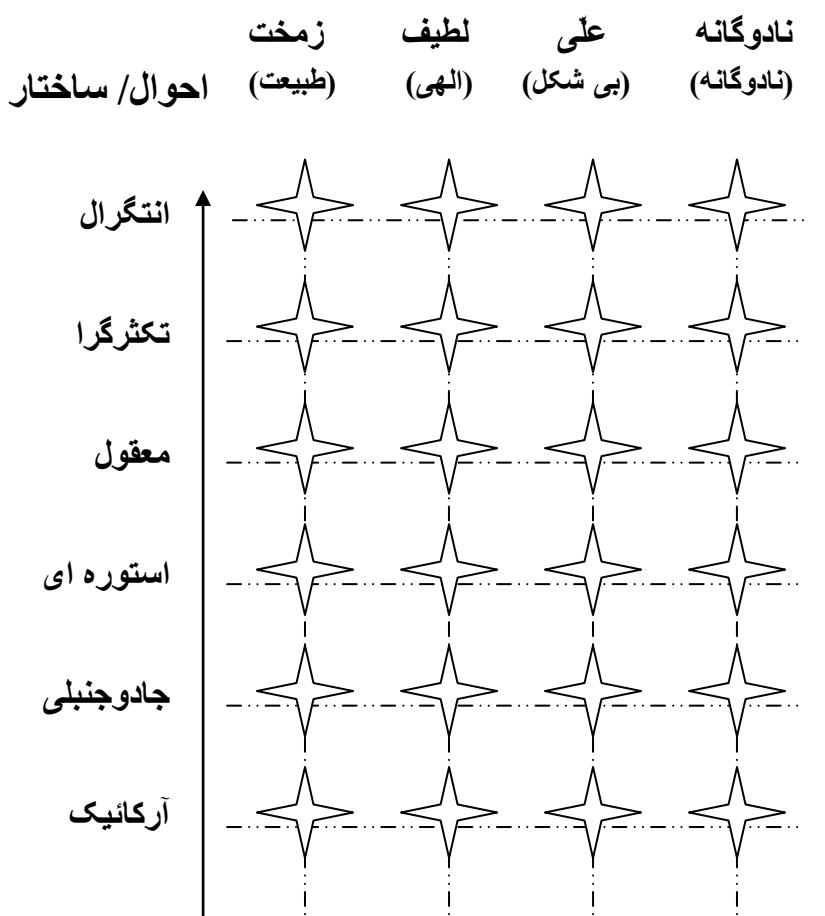
<sup>104</sup> "WHY?"

شخص که در آن جای خوش کرده است میدانند. ساختار پیشا شخصی تجربه پدیده های موقت را در سطح پائین پیشا شخصی(جادوجنبی، استوره ای)، ساختار شخصی(معقول، تکثیرگرا) و همچنین فرا شخصی(لطیف، علی) پدیده های موقت را به ترتیب با ابزار شخصی و فراشخصی در دست تعبیر میکند. بین تعبیر جهان بینی "بنفس"، "سرخ" و "نارنجی" از پدیده ها دقیقاً تفاوت های بارزی مشاهده میگردد. هر قدر ساختار شعور در سطح دون باشد شخص از تعبیر حقیقی تجربیات رفیع ناتوان ترست.

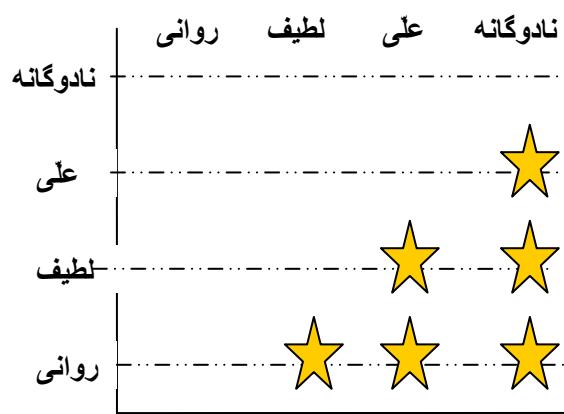
کم نیست نمونه هایی از ادعای وصل با پیامبران و امامان و دیگر مشایخ فرقه های مذهبی در خواب نما شدن، و توجیه داشتن وکالت بی چون و چرای رهبری و هدایت خلق روی زمین از آن ها. نتیجه روانکاوی چنین تمایلات و رفتارهای مشکوک فرضیه رابطه احوال با ساختار شعوری را هر چه بایسته تر آشکار میکند. نمونه دیگری که در اجتماعات متعصب دینی مشاهده میگردد آموزش های محض دینی به کودکانی که در مسیر حساس رشد جسمانی و ذهنی قرار دارند است. کودکان نابالغی که هنوز در حال صعود پلکان سطح پیشا شخصی شعوری هستند، و در پیچ و خم آشنایی با رموز عینی و ذهنی خطوط متفاوت شعوری بسر میبرند، زمانی که در جو عاطفی و آموزه های متعصب دینی قرار میگیرند نه تنها از رشد طبیعی شعور و فراست های آن ها ممانعت میشود بلکه آن ها را آماده نفی و تخرب دنیای فرادرک خود کرده، مسبب فاجعه آفرینی های متعدد اجتماعی میکند.

اگر فرضن شش ساختار و چهار حالت داشته باشیم جمعاً ۲۴ سخن تعبیر از پدیده های موقت خواهیم داشت(نمودار ۱-۷).

این رابطه بین احوال و ساختارها یکی از با اهمیت ترین فرضیه های نظریه انتگرال را تشکیل میدهد، که مخصوصن در ارزیابی تجربیات دینی- روحانی کارساز پنداشته شده است. اگر چه ممکنست پدیده های تجربه شده هم گونه باشند، اما از ارزش های متفاوت برخوردارند. و این ارزش ها بر حسب این که چه کسی و با چه ابزاری و با چه سطح از درک و آگاهی مسائل را سنجش کند متفاوت خواهد بود. ساختارها ارتفاع یا محور عمودی شعور را شکل میدهند در حالی که احوال در محور افقی قرار دارند. ارتفاع یا بلندی شعور در تعبیر احوال نقش اصلی را بازی میکند.



نمودار ۷-۱ شبکه ویلبر- کمز (The Wilber- Combs Lattice) (بنمایه<sup>۹</sup>)



نمودار ۷-۲ رابطه ساختارهای روحانی با تجربیات احوال رفیع

همان گونه که پیشتر هم اشاره کردیم ویلبر افزون بر ساختارهای گبسр چهار ساختار دینی- روحانی رفیع را به ارتفاع الگوی شعور خود ملحق نموده است که ما در نمودار ۷-۲ رابطه آن ها را با احوال چهارگانه نشان داده ایم. سه ساختار روانی، لطیف و علی را فراشخسی می

گویند. در حالی که نادوگانه و رای حتا فراشخصی، وحدت با مبداء ازلی- ابدی، لبریز- رها(یا خالی) است. مبدعی که جویبارهای دوگانه بسیار به واحد آن(خالی بودگی) می پیوندد و از دریای واحد آن جویبارها روان میگرددن(لبریزی). زمانی که حال به ساختار تبدیل شد و یا به عبارتی پدیده های ذهنی از وضع موقعی به نوع پایدار و همیشگی تحول یافتد، آن حالت دیگر تجربه نخواهد شد زیرا که همیشه حاضر است. ساختار روانی (بین زمخت و لطیف) که فرای ساختارهای زمخت گپسر طبقه بندی شده است تنها سه حالت رفیع لطیف، علی و نادوگانه، ساختار لطیف دو حالت علی و نادوگانه، ساختار علی حالت نادوگانه را تجربه میکند. ساختار نادوگانه به سبب همیشگی بودنش دیگر حالتی را تجربه نمیکند و همیشه در موقعیت حق یا منورشدنگی<sup>۱۰۵</sup> قرار دارد.

اصل ۵ هولون، ژرفای بیشتر(مرتفع تردر محور عمودی) وسعت کمتر(تنگی در محور افقی)، صدق میکند(به اصول هولون ها در فصل یکم نگاه کنید).

بنابراین در این جدول ما جمعن شش نوع تعبیر روحانی خواهیم داشت.

اجازه بدھید در مورد این چهار ساختار روحانی(یا حالات دائمی شده، حال چه از طریق طبیعی و یا از طریق تمرین های تخصصی) توضیحات خود ویلبر را از مدل روان شناختی(بنمایه ۱۵) او نقل کنیم:

...حالت روانی یک نوع عرفان طبیعت(nature mysticism) می باشد(جانی که افراد صحبت از یک تجربه پدیده وار میکنند که در آن با کل طبیعت حسی وحدت حاصل کرده اند....). ... حالت لطیف، نوعی عرفان الهی(deity mysticism) می باشد(جانی که افراد صحبت از یک تجربه یگانگی با مبداء و یا اساس دنیا یا طبیعت حسی میکنند). حالت علی، نوعی عرفان بی شکل(formless mysticism) می باشد(جانی که افراد یک انقطاع و یا غوطه ور شدن در نهان را تجربه میکنند). بالاخره حالت نادوگانه، نوعی عرفان انتگرال(integral mysticism) است (که به صورت وحدت آشکار با باطن، یا وحدت شکل و تهی بودگی تجربه میشود).

در الگوی ساختار کامل ویلبر ما به طیف کامل شعور(میانگین خطوط شعوری شخص) که از پیشا شخصی به شخصی، فرا شخصی و نادوگانه سیر میکند دسترسی پیدا میکنیم. روحانیت(فرا شخصی و نادوگانه) دقیقن پس از تکمیل ساختارهای پیشا شخصی و شخصی ظهور میکنند. این نوع دیگر روحانیت در مقابل خط روحانیت است که در سطور قبلی معرفی کردیم. روحانیت به عنوان فراز ترین سطح شعور تعریف دیگر روحانیت است. چهار تعریف روحانیت در نظریه انتگرال به قرار زیر است(نقل از بنمایه ۱۵ پانوشت ۳۱، صفحه ۲۷۱):

.....(۱) روحانیتی که شامل تجربیات رفیع و یا احوال دگرگونی است که می توانند در تقریبین تمام مراحل و سنین رخ دهند؛ (۲) روحانیت شامل فراز ترین سطح در هر خط شعور؛ (۳) روحانیت به عنوان یک خط مستقل؛ (۴) روحانیت به مانند یک نگرش(مثل بی آلایشی، اعتماد یا عشق)...

نظریه انتگرال مایل یا مصر است که تمام این چهار نوع روحانیت را مورد تائید قرار داده و به الگوی خود ملحق نماید. به عبارتی نظریه انتگرال نوع پنجم روحانیت را پیشنهاد میکند. شرط نظریه انتگرال برای الحاق و ایجاد هم آهنگی بین انواع روحانیت، پیاده کردن نوع اول و

<sup>105</sup> enlightenment

چهارم روی نقشه نوع دوم و سوم روحانیت است. به عبارتی ساختار و یا سطوح در نوع روحانیت مد نظر قرار گیرند. به باور ویلبر نوع روحانیت به عنوان یک خط مستقل، و یا هوشیاری عمیق بر پدیده های رفیع در عین این که میتواند در مسیر خود به مطلق گرائی دینی و غوطه ورشدن در عالم متافیزیک بیانجامد و سرانجام در صدد تخریب دنیای واقعی برآید، میتواند در ضمن به رشد ساختار شعور یاری رسانده، شخص را مترصد شناخت جهان محسوسات بگرداند، نظریه ای که بدون انتقاد رها نشده است. (بحث در پیوند با این موضوع از حوصله این نوشتار خارج است).

برای ادامه بحث و پرداختن به نقاط قوی و ضعیف مجموعه نظریات انتگرال اجازه بدھید از مطالب یادشده بالا یک جمعبندی مختصراً ارائه بدھیم.

ما توضیح دادیم که در هر ساختار شعور مراحل و احوال شعور قرار دارند. یا به بیان دیگری، در هر حالت شعوری ساختار و مراحل شعور یا هوشیاری شخص جای گزین شده است که بر مبنای آن تعبیرات و ارزشیابی شخص از رویدادهای پدیده وار واقعی صورت میگیرد. در هر سنجش شعوری لازمست تمام این سه عنصر احوال، ساختار و مراحل مد نظر قرار گیرند. ساختارها دائمی هستند و جهت دست یابی به آن ها نیاز به تلاش در این راه هست و لزومن باید سطوح رشد را یکی بعد از دیگری بطور منظم پیمایش کرد. در بین پژوهشگران رابطه بین احوال و ساختار از نقاط بسیار منجسم و مستحکم نظریه انتگرال بشمار می آید.

احوال همیشه، از سطح زمخت، لطیف تا علی، از ابتداء وجود دارند و همه اشخاص از نوزاد، کودک و بزرگسال، زن و مرد در وضعیت بیداری، رویا و خواب عمیق میتوانند آن ها را تجربه کنند. نگره اخیر ویلبر لزومن مورد موافقت تمام پژوهشگران انتگرال واقع نشده است. همانطور که در مقدمه این نوشتار معرفی کردیم ویلبر بر این باورست که تمام افراد اعم از کوچکسال و بزرگسال به تجربیات رفیع دینی- روحانی دسترسی دارند، به این دلیل ساده که تمام آن ها میتوانند به آسانی احوال طبیعی بیداری، رویا و خواب را تجربه کنند. و اصولن ویلبر تحت تاثیر نظریه های سنتی معقد است که در رویا و خواب عمیق به ترتیب پدیده های رفیع لطیف و علی نهفته است. آیا اصولن پدیده های رویا و خواب عمیق از نوع رفیع دینی- روحانی هستند، و آیا تمام افراد از خردسال تا بزرگسال فارغ از ساختار شعوریشان قادرند پدیده های رفیع دینی- روحانی را تجربه کنند یا نه؛ دو موضوع بحث ما در دنباله خواهد بود.

ادوارد در دو مقاله مفصل(بنمایه ۱۶) به این دو معضل پرداخته است، که در اینجا بطور مختصراً نگر او را معرفی میکنیم. جدول ۷-۳ طبقه بندی حالات عادی و غیر عادی او را جمعبندی کرده است. جدول مزبور نشان از آن دارد که بین تقسیم بندی احوال او با نوع ویلبر تفاوت هائی وجود دارد.

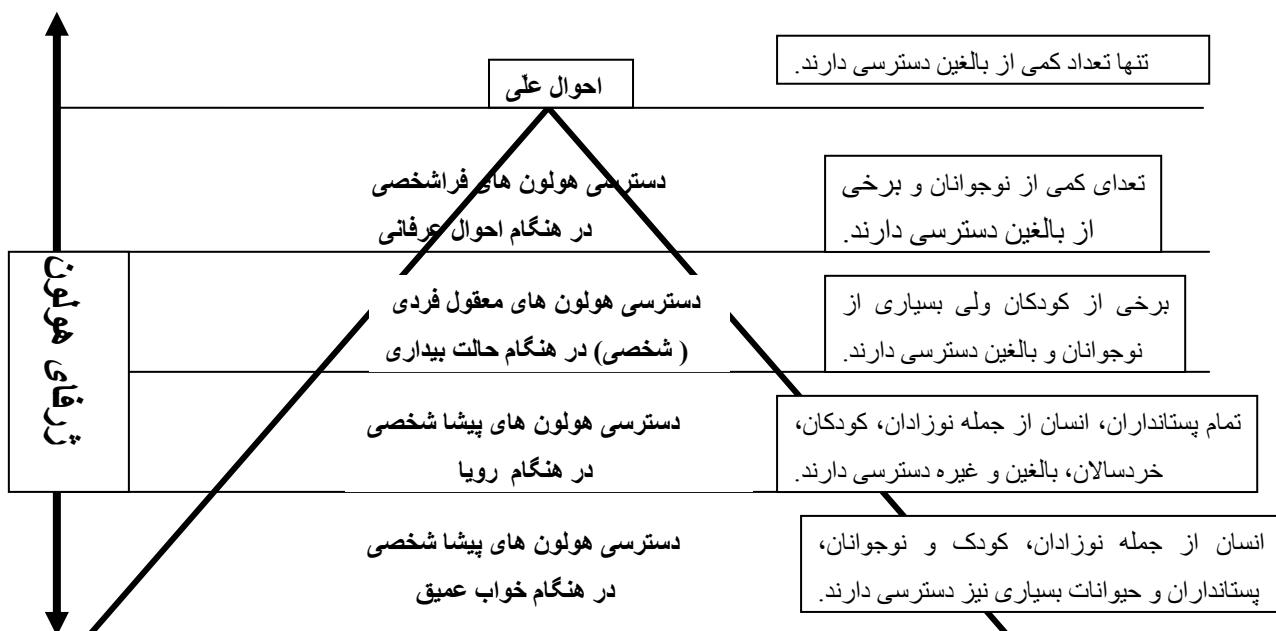
ادوارد بر این باورست که احوال رویا و یا خواب عمیق الزامن از نوع تجربیات رفیع برجسته و یا دینی- روحانی نیستند بلکه سیکل های طبیعی بیولوژیکی و فیزیولوژیکی حمایت کننده ای هستند که شخص به جهت ترمین و بازسازی بدن و ذهن و فعالیت دوباره، آن ها را تجربه می کند. اما با تمرین و آموزش های تخصصی میتوان احوال رفیع را در وضع بیداری، رویا و خواب عمیق تجربه کرد. به عبارت دیگری تجربیات رفیع میتوانند در حین رویا و یا خواب عمیق نیز روی دهند ولی این به آن معنا نیست که هر کسی از جمله نوزادان و کودکان زمانی که

در خواب فرو رفتد لزوماً دسترسی به احوال رفیع را پیدا می‌کنند.

جدول ۷-۳ حالات عادی و غیرعادی – مارک ادوارد

حالات غیر عادی		حالات عادی
طبیعی	مصنوعی (تأثیر عوامل خارجی)	بیداری
تکاملی (تحول بخش) (Evolutionary)	واگرا (حمایت کننده) (Involutionary)	مستی یا نشئه حاصل از استعمال دارو، مشروبات الکلی، مواد مخدر، هیپنوتوzیم، تگرر تنفسی، سایکدلیک

رویا و خواب عمیق از فعل و انفعالات سطح پیشا شخصی بوده و نه پسا شخصی (یا فرا شخصی). التقادم این دو با هم مصدق همان انتقاد (pre/trans fallacy<sup>۱۰۶</sup>) معروف را دارد که خود ویلبر براستی پیشکسوت در طرح چنین عارضه ایست.



شکل ۷-۵ رابطه بین دسترسی به احوال (وسعت دسترسی) با ژرفای رشد مضمون آن

نه فقط به خواب رفتن که معمولاً بدون تلاش شخص صورت می‌گیرد سطح شعور ما را افزایش

چون هردو یگانگی را تجربه می‌کنند - pre/trans fallacy = pre-personal/transpersonal fallacy - آن دو را با هم اشتباه می‌گیرند. تکیک این دو نوع تجربه در نظریه انتگرال از اهمیت بسزائی برخوردار است.

نمیدهد بلکه تحقیق تجربیات احوال رفیع اساسن نیازمند تلاش و تمرین های تخصصی میباشد در شکل ۷-۵ ادوارد مدعی است که احوال خواب عمیق و رویا پیشا شخصی هستند زیرا جمعیت بیشتری حتا حیوانات پستاندار نیز به آن دسترسی دارند. این ادعا با اصل ۵ رشد هولون که با ژرفتر شدن رشد هولون جمعیت آن کمتر میشود مطابقت میکند. تعداد سلول ها از تعداد اتم ها کمتر و تعداد بافت ها از تعداد سلول ها کمترند و الاخر. بنابراین هر پدیده ای که بیشتر عمومی و قابل تجربه باشد بنیادی بوده و بی گمان از ژرافی کمتری برخوردارست. و بر عکس آن چه که از ارزش بیشتر و معنای بالاتری برخوردارست نادر است (به مانند تجربیات رفیع). او تجربه احوال روحانی را در کودکان باور ندارد و معتقد است که تجربه احوال رفیع در شعور با سطوح رشد بالا امکان پذیرست.

پس افراد در سطح ساختار شعور خود به چه میزان احوال را تجربه کرده و کیفیت این احوال چگونه خواهد بود؟ ادوارد به این پرسش پاسخ میدهد.

ما خواننده مشتاق را به مطالعه اصل مقاله دعوت میکنیم ولی به سخن کوتاه، ادوارد معتقد است که پدیده های حادث در احوال در سطح نزدیک به ساختار شعوری (مرکز تقل شعوری) خود افراد تجربه میشوند. برای مثال فرد در سطح پیشا شخصی شعور حداکثر پدیده های شخصی را (با دفعات بیشتر)، فرد در سطح شخصی شعور پدیده های فراشخصی را (با دفعات کمتر) تجربه میکند و آن ها بر پایه معیار های ساختار شعور خود بازتاب میدهند.

## فصل هشتم- اکولوژی انتگرال<sup>۱۰۷</sup> (تافیقی)

معضلات اصلی گایا(سیاره زمین و هستی ها) صنعتی شدن، فرسایش لایه ازون، افزایش جمعیت و یا کاهش منابع نیست. مساله اصلی گایا کمبود تفاهم متقابل و توافق مشترک در باره روش حل این معضلات است. ما قادر نخواهیم بود بدون تفاهم متقابل و توافق مشترک در مورد مسائل مشترک جهانی که بر پایه یک چشم انداز اخلاقی جهان محور باشد بر رفتار صنایع چیره شویم. و ما تنها در فرایند بسیار مشکل و طاقت فرسای رشد و تحول درونی(شعوری) قادر خواهیم بود به این چشم انداز اخلاقی جهان محور دسترسی پیدا کنیم.

<sup>۱۰۸</sup> «کن ویلبر»

ما در مقاله جداگانه ای به گونه ای مفصل به تعریف و دانش پایه ای اکولوژی پرداخته ایم که مشتاقان مطالعه در این زمینه میتوانند به آن رجوع نمایند<sup>۱۰۹</sup>. ولی اجازه بدھید قبل از ورود به بحث اکولوژی انتگرال ببینیم اصولن تعریف اکولوژی کدام است و موضوع مطالعه این رشته علمی از چه پنهانی برخوردارست. اکولوژی دانش مطالعه روابط متقابل بین ارگانیسم ها(هستی های جاندار) و محیط فیزیکی زیست آن هاست. ارگانیسم ها شامل گیاهان، جانوران و انسان میشود که از طرفی بین خودشان روابط متقابلى ایجاد میکنند و در عین حال به گونه ای انفرادی یا جمعی با محیط فیزیکی زیست در ارتباط قرار میگیرند. بنابراین مطالعه طبیعت از یک طرف و رابطه ارگانیسم ها با این طبیعت از طرف دیگر به اضافه روابط حاکم بین خود ارگانیسم ها موضوع مطالعه دانش اکولوژی میباشد.

اکولوژی انتگرال همانطور که از نامش بر می آید در صدد است تا بینش های پیش مدرن (باور های متأفیزیکی و دینی طبیعت) را با دست آوردهای عصر مدرن(شاخه های اکولوژی سنتی) و پسامدرن(اکولوژی ژرف و غیره) را تتفیق، هم آهنگ و متعادل نموده، راهبردی جهانی در حل مساله محیط زیست ارائه دهد. اکولوژی انتگرال هرگز در صدد ایجاد چیزی یکنواخت، واحد و یکپارچه نیست. وحدت و هم آهنگی در تنوع و تکثرموضع و آرمان اکولوژی انتگرال است.

اکولوژی انتگرال یک مفهوم و یا یک پارادایم نوی نیست. میتوان آنرا به یک روش هم آهنگ کننده و در برگیرنده بخش های مثبت و کارآمدتر مفهومات و برخورد های موجود اکولوژی تعبیر کرد.

جستاری که در دنباله می آید بر گرفته از تفکر کلی انتگرال کن ویلبر<sup>۱۱۰</sup> است که در کتاب "سکس، اکولوژی، روحانیت"<sup>۱۱۱</sup> به تفصیل گشاده شده است.

<sup>107</sup> Integral Ecology

<sup>108</sup> An Overview of Integral Ecology- A Comprehensive Approach to Today's Complex

Planetary Issues, Sean Esbjorn-Hargens & Michael E. Zimmerman:

<http://integrallife.com/apply/environment/comprehensive-approach-todays-planetary-issues>

<sup>109</sup> <http://www.shamogoloparvaneh.com/elm.html>

علاقة مدنان میتوانند در باره ویلبر و آثار نوشتاری او در همین منزلگاه مطالعه کنند -

<sup>110</sup> Ken Wilber <http://www.shamogoloparvaneh.com/kenwilber.html>

<sup>111</sup> Sex, Ecology, Spirituality- The spirit of evolution, Shambhala 2000

ما با رجوع به مقاله "اکولوژی انتگرال- یک اکولوژی چشم اندازها"<sup>۱۱۲</sup> نوشته اسیورن هارگنز به معرفی این گونه اکولوژی می پردازیم.

در این مقاله به ۲۰۰ چشم انداز (به جدول های ضمیمه نگاه کنید) مربوط به مبحث اکولوژی اشاره شده است که بسیاری از آنها دارای انجمن، ژورنال و نهادهای فعال اجتماعی هستند. ولی متاسفانه بسیاری از آنها از وجود یکدیگر بی اطلاع، بی علاقه به شناخت یکدیگر بوده، و از همکاری با هم اکراه دارند. کالبدهای با تنوع و تکثر بسیار که بی شک حاکی از توانائی ها و فعالیت وسیع در این عرصه است ولی بجهت خصلت پاره و منزوی بودن آنهاست که در میانشان برخی مواضع ستیزه جویانه، خنثی گرانه و احیان تقلیل گرانه مشاهده میشود. بی شک نا هم آهنگی در میان این خیل عظیم محافل علمی سبب کاهش توانائی بالقوه آنها در حل معضلات محیط زیست میشود.

با یک بررسی کلی این ۲۰۰ شاخه اکولوژی در ۲۵ موضوع (خطوط) مستقل جمعبندی شده که مجددا در چهار طیف (جدول ۸-۱) و یا بعد مستقل طبقه بندی میشود. این چهار بعد در واژنامه ویلبر به کوادرنت<sup>۱۱۳</sup> شناخته شده است.

هر موضوع کلی در این جدول حاوی سه تا پنج چشم انداز اکولوژی است که از بین ۲۰۰ مدرسه اکولوژی انتخاب شده است (جدول ۸-۲). البته نویسنده مذکور میشود که باقی مانده چشم انداز ها هم از مضمون یکنواخت برخوردارند که میتوان بطور داوطلبانه آنها را جایگزین کرد.

در جدول ۸-۳ میتوانید به ۷۵ نوع چشم انداز که در چهار کوادرنت طبقه بندی شده اند دقت کنید. به باور ویلبر میتوان به هر واقعیتی از چهار منظر نگریست. به عبارتی هر واقعیتی در بعد زمان و مکان دارای چهار وجه (کوادرنت) است که نظریه انتگرال مصمم است تا تمام چهار وجه را شامل کند، یا فرا گرفته به هم آهنگی آنها به پردازد (جدول ۸-۴). هر چشم اندازی که این چهار وجه را مدنظر نداشته باشد یک سویه، ناکامل و منحرف کننده است.

<sup>112</sup> Integral Ecology- AN ECOLOGY OF PERSPECTIVES- by Sean Esbjorn-Hargens

<sup>113</sup> یک چهارم-

جدول ۱- ۸ چهار کوادرنت اکولوژی و برخورد های موجود  
کوادرنت رفتاری کوادرنت تجربی

منفرد- درونی	منفرد- برونی
جسمانی Somatic روان شناسی Psychological درمانی Therapeutic زیبا شناسی Aesthetic روحانی Spiritual	علمی Scientific سمعی Acoustic رفتاری Behavioral پزشکی Medical نمایان گزینی Representational
من	آن
ما	آن ها
فرهنگی Cultural زبان شناسی Linguistic فیلوسوفی Philosophical اخلاقی Ethical دینی Religious عرفانی Esoteric	تاریخی Historical اجتماعی Social اقتصادی Economical فنی Technological تکاملی Evolutionary اکولوژیکی Ecological کشاورزی Agricultural جغرافیائی Geographical علم پیچیدگی Complexity
کوادرنت فرهنگی	کوادرنت سیستم ها

این چهار بعد که چهار کوادرنت نیز نامیده میشوند در مبحث اکولوژی عبارتند از:  
**کوادرنت دست راست فوقانی (UR):** اکوسیستم ها از رفتار و فیزیولوژی (ظاهری) ارگانیسم ها (از باکتری گرفته تا انسان) تشکیل شده است. این ارگانیسم ها هر یک عضواکوسیستم اند نه جزئی از آن.

**کوادرنت دست راست تحتانی (LR):** اکوسیستم ها علاوه بر سیستم های طبیعتی از رفتارسیستم های مدریتی اجتماع اعضای اکوسیستم نیز متاثر میشوند.

**کوادرنت دست چپ فوقانی (LU):** هر عضوی از اکوسیستم (جانداران و غیر جانداران) دارای درجاتی از استعداد شعوری یا درونی (دریافت، حواس، احساس، عاطفه، تجربه، اراده و نیت و هوشیاری) اند.

**کوادرنت دست چپ تحتانی(LL):** اعضای یک اکوسیستم با ارتباط های متقابل به اشتراکات معنوی، درونی، عادات و تفاهمات مشترک دست می پابند.

<b>Scientific</b>	<b>Technological</b>	<b>Philosophical</b>
Chemical Ecology	Ecological Design	Postmodern Ecology
Physiological Ecology	Industrial Ecology	Ecological Hermeneutics
Biophenomenology /Autopoiesis	Architectural Ecology	Philosophy of Ecology
<b>Economical</b>	<b>Evolutionary</b>	<b>Ethical</b>
Natural Capitalism	Developmental Systems	Animal Rights
Eco-economics	Ecology	Environmental
Sustainable Development	Evolutionary Ecology	Justice/Racism
<b>Acoustic</b>	<b>Ecological</b>	<b>Environmental Ethics</b>
Acoustic Ecology	Ecosystem Ecology	Spiritual Ecology
Acoustic Ethnology	Population Ecology	Ecological Theology
Bioacoustics	Community Ecology	Process Ecology
<b>Medical</b>	<b>Psychological</b>	<b>Esoteric</b>
Ecological Medicine	Ethnology	Deva Ecology
Medicinal Ecology	Ecopsychology	Archetypal Ecology
Ecotoxicology	Organic Psychology	Interspecies Communication
<b>Aesthetic</b>	<b>Agricultural</b>	<b>Somatic</b>
Ecopoetics	Agricultural Ecology	Feminist Ecology
Environmental Aesthetics	Industrial Agriculture	Ecological Phenomenology
Romantic Ecology	Permaculture	Architectural Phenomenology
<b>Behavioral</b>	<b>Geographical</b>	<b>Therapeutic</b>
Behavioral Ecology	Earth Energies Ecology	Wilderness Therapy
Ecological Activism	Geo-Ecology	Shamanic Counseling
Environmental Psychology	Landscape Ecology	Ecotherapy
<b>Representational</b>	<b>Complexity</b>	<b>Spiritual</b>
Mathematical Ecology	General Systems Theory	Deep Ecology
Theoretical “Pure” Ecology	Complexity	Nondual Ecology
Ecological Modeling	Developmental Systems Theory	Transpersonal Ecology
<b>Historical</b>	<b>Cultural</b>	
Paleo “Ancient” Ecology	Ethno Ecology	
Historical Ecology	Cultural Ecology	
Ecological Anthropology	Place Studies	
<b>Social</b>	<b>Linguistic</b>	
Political Ecology	Biosemiotics	
Social Ecology	Ecosemiotics	
Environmental Sociology	Linguistic Ecology	

جدول ۲ - ۸ لیست ۷۵ چشم انداز نمونه در اکولوژی از بین ۲۰۰ چشم انداز.

<p><b>UL</b></p> <p><b>Terrain of Experiences</b></p> <ul style="list-style-type: none"> <li>Feminist Ecology</li> <li>Ecological Phenomenology</li> <li>Architectural Phenomenology</li>   <li>Ecopsychology</li> <li>Organic Psychology</li> <li>Ethnology</li>   <li>Ecotherapy</li> <li>Wilderness Therapy</li> <li>Shamanic Counseling</li>   <li>Ecopoetics</li> <li>Romantic Ecology</li> <li>Environmental Aesthetics</li>   <li>Deep Ecology</li> <li>Nondual Ecology</li> <li>Transpersonal Ecology</li> </ul>	<p><b>UR</b></p> <p><b>Terrain of Behaviors</b></p> <ul style="list-style-type: none"> <li>Chemical Ecology</li> <li>Physiological Ecology</li> <li>Biophenomenology</li>   <li>Acoustic Ecology</li> <li>Acoustic Ethnology</li> <li>Bioacoustics</li>   <li>Behavioral Ecology</li> <li>Ecological Activism</li> <li>Environmental Psychology</li>   <li>Ecological Medicine</li> <li>Medicinal Ecology</li> <li>Ecotoxicology</li>   <li>Mathematical Ecology</li> <li>Theoretical "Pure" Ecology</li> <li>Ecological Modeling</li> </ul>
<p><b>LL</b></p> <p><b>Terrain of Cultures</b></p> <ul style="list-style-type: none"> <li>Place Studies</li> <li>Ethno Ecology</li> <li>Cultural Ecology</li>   <li>Linguistic Ecology</li> <li>Biosemiotics</li> <li>Ecosemiotics</li>   <li>Postmodern Ecology</li> <li>Ecological Hermeneutics</li> <li>Philosophy of Ecology</li>   <li>Animal Rights/Welfare</li> <li>Environmental Justice/Racism</li> <li>Environmental Ethics</li>   <li>Spiritual Ecology</li> <li>Ecological Theology</li> <li>Process Ecology</li>   <li>Deva Ecology</li> <li>Archetypal Ecology</li> <li>Interspecies Communication</li> </ul>	<p><b>LR</b></p> <p><b>Terrain of Systems</b></p> <ul style="list-style-type: none"> <li>Paleo "Ancient" Ecology</li> <li>Historical Ecology</li>   <li>Political Ecology</li> <li>Social Ecology</li>   <li>Natural Capitalism</li>   <li>Ecological Design</li> <li>Industrial Ecology</li>   <li>Developmental Systems Ecology</li> <li>Evolutionary Ecology</li>   <li>Ecosystem Ecology</li> <li>Population Ecology</li> <li>Community Ecology</li>   <li>Agricultural Ecology</li> <li>Permaculture</li>   <li>Earth Energy Ecology</li> <li>Landscape Ecology</li>   <li>General System Theory</li> <li>Developmental Systems Theory</li> </ul>

جدول ۳ - ۸ چهار کوادرنت اکولوژی و ۷۵ رشته بررسی علمی آن.

UR: upper right, LR: lower right, UL: upper left, LL: lower left

	کوادرانت دست چپ (باطنی)	کوادرنت دست راست (ظاهری)
مفردی	شурور فردی (ذهنی) (نیتی- هنر- زیبائی)	رفتار (عینی) (کرداری- علم- واقعیت)
جمعی	شور جمعی (بیناذهنی) (فرهنگ- اخلاق- خوب)	رفتار ها (بیناعینی) (اجتماع- نظریه سیستم ها- قانون)

جدول ۴ - چهار کوادرنت و مشخصات آنها.

رشته های متقاوت هر کوادرنت به بررسی بعدی از ابعاد اکوسیستم می پردازد. میتوان هر یک از این ابعاد را خط یا جویبار اکوسیستم نامید. چون هر کدام از این خطوط، اکوسیستم را در سطوح گوناگون تکاملی در بعد زمان و مکان مورد مطالعه قرار میدهد. بنابراین باید از سطوح یا مراحل رشد و تحول اکوسیستم نیز صحبت کرد. ما در هر کوادرنت از خطوط با سطوح تکاملی برخوردار خواهیم شد.

مفهوم دیگری که لازم است به آن اشاره شود موقعیت (State) یا شرایط جوی در پدیده محیط زیست است. گرمیسری، شرجی، خشک و غیره از نمونه های موقعیت شرایط زیست بشمار می آیند.

سخ یا تایپ (Type) محیط زیست نیز حائز اهمیت است. سخ محیط زیست میتواند از جمله جنگلی، بیابانی، باتلاقی، کوهستانی، دریائی و غیره باشد. بنابراین هر پدیده محیط زیستی دارای چهار کوادرنت است؛ خیلی ساده میتوان از ابعاد رفتاری، تجربی، فرهنگی و اجتماعی نام برد، که هر کوادرنت دارای خطوط با سطوح تکاملی و هر سطح دارای موقعیت مشخص و تایپ معلوم است.

مدل ویلبر ترکیبی هم آهنگ و منجسم از تمام کوادرنت ها، تمام خطوط، تمام سطوح، تمام موقعیت ها و تمام تایپ هاست که در شکل ساده آن به تمام کوادرنت ها، تمام سطوح (AQAL)<sup>114</sup> معروف است. حل مسائل مربوط به این حوزه هم باید با در نظر گرفتن تمام این پنج بعد انجام شود. گو اینکه کاربرد این دستورالعمل در حل معضلات محیط زیست بسیار پیچیده و شاق به نظر می آید ولی کارشناسان بر این باورند که هر روندی خارج از این چارچوب نمیتواند به حل بنیادی مسائل محیط زیست بیانجامد.

<sup>114</sup> All Quadrants All Level (AQAL)

## ضمیمه- لیست کامل ۲۰۰ چشم انداز در اکولوژی

Aesthetic Ecology	Ecological Evolution	Liberation Ecology
Acoustic Ecology	Ecological Genetics	Lithopuncture
Acoustic Ethnology	Ecological Hermeneutics	Linguistic Ecology
Agricultural Ecology	Ecological Medicine	Mathematical Ecology
Archetypal Ecology	Ecological Modernization	Macroecology
Animal Liberation Front	Ecological Postmodernism	Microecology
Animal Rights	Ecological Psychology	Media Ecology
Animal Welfare	Ecological Rationality	Metaphysical Ecology
Applied Conservation Ecology	Ecological Sustainable Medicine	Monkey Wrenching
Applied Ecology	Ecological Theology	Morphic Fields
Architectural Phenomenology	Ecophenomenology (Ecological Phenomenology)	Multiple Chemical Sensitivity
Architecture Ecology	Ecopoetics	Music Ecology
Artificial Ecology	Ecophysics/Ecological Physics	Natural Capitalism
Arts & Craft Movement	Ecopsychology	Natural Farming
Autopoiesis Theory	Ecosemiotics	Neo-Darwinism
Autopoetic Systems Theory	Ecosocialism	Neopagans
Ayahuasca Journeying	Ecosystem Ecology	New Biology
Behavioral Ecology	Ecosystem Modeling	New Cosmology, The
Bioacoustics	Ecotage	New Ecology
Biocentrism		Network Ecology

Biocomplexity	Ecoterrorism	Nondual Ecology
Biodiversity	Ecotheology	Nonequilibrium Thermodynamics
Biodynamic Agriculture	Ecotherapy	Teilhard's Noosphere
Biogeochemistry	Ecotourism	Nutritional Ecology
Biomimicry	Eco-Utopias	Organic Psychology
Biomusicology	Ecotoxicology	Paleoecology (Ancient Ecology)
Bionomics (Bioeconomics)	Elementals (and Nature Spirits)	Panpsychism
Biophilia	Engaged Buddhism	Permaculture
Biophenomenology	Environmental Education	Participatory Ecology
Biopiracy	Environmental Engineering	Physiological Ecology
Foucault's Bio-power	Environmental History	Planetary (Global) Ecology
Biomusic	Environmental Illness	Political Ecology
Bioregionalism	Environmental Justice	Population Ecology
Biosemiotics (also Physiosemiotics & Pansemiotics)	Environmental Law	Postmodern Ecology
Buddhist Ecology	Environmental Phenomenology	Process Ecology
Catastrophe Theory	Environmental Pragmatism	Psycho Acoustics
Cellular Automata Theory	Environmental Psychology	Radical Ecology
Chaos Theory	Environmental Racism	Rangeland Ecology
Chemical Ecology	Environmental Sociology	Reconciliation Ecology (aka Win-Win Ecology)
Clinical Ecology (aka. Environmental Medicine)	Ethnoecology	Restoration Ecology
Cognitive (and Emotional) Ethology	Evolutionary Ecology	Reverential Ecology
Cognitive Ecology	Evolutionary Psychology	Romantic Ecology
	Evolutionary Systems Theory	

Community Ecology	Gaia Hypothesis	Sacred Ecology
Comparative Ecology	Galactic Ecology	Sacred Geography
Morin's Complex Thought	Geoecology	Shamanism
Conservation Biology	Geomancing	Sigmatism
Conservation Medicine	Generational Amnesia	Social Ecology
Construction Ecology	General Systems Theory	Soil Ecology
Cosmic Ecology	Gleason's Plant Ecology	Somatic Ecology
Creation Spirituality	Globalization	Spatial Ecology
Cultural Ecology	Goethian Science	Spiritual Ecology
Cybernetics	Hierarchy Theory	Systems Ecology
Cyber Ecology	Historical Ecology	Sustainable Development
Deep Ecology	Home Ecology	Theoretical ("pure") Ecology
Design Ecology	Human Ecology	Traditional Knowledge
Deva Gardening & Ecology	Infodynamics	Transpersonal Ecology
Developmental Systems Theory	Industrial Ecology	Urban Ecology
Developmental Systems Ecology	Integrated Ecology	Urban Planning
Dowsing	Integrative Ecology	Universe Story
Dynamic Ecology	Interdisciplinary Ecology	Virtual Ecology
Dynamic Systems Theory	Interface Ecology	Vision Quests
Earth Liberation Front (ELF)	Interplanetary Ecology	Voluntary Simplicity
Ecocentrism	Interspecies Communication	Wicca
Ecocriticism	Leopold's Land Ethic	Wildlife Ecology
Ecofeminism	Landscape Ecology	Yoga Ecology
		Zoopharmacognosy

Ecolinguistics	Landscape Studies	Zoomusicology
Ecological Aesthetics	Ley Lines	Zoosemiotics
Ecological Anthropology		
Ecological Design		

1. Ken Wilber: Sex, Ecology, Spirituality- The spirit of evolution, Shambhala 2000
2. THROUGH AQAL EYES part 2: Integrating Holon Theory and the AQAL Framework. Mark Edwards  
<http://www.integralworld.net/>
3. Through AQAL Eyes- Part 3: Applied Integral Holonics: The Example of Developmental Health and Pathology in Personal and Social Holons. Mark Edwards  
<http://www.integralworld.net/edwards7.html>
4. THE WAR ON TERROR- Some Integral Reflections on Individualist Worldviews, International Terrorism and the war on.....” Dec. 2004  
<http://www.integralworld.net/>
5. Excerpt C: The ways We Are in This Together- Intersubjectivity and Interobjectivity in the Holonic Kosmos. Part I,II,III,IV:  
<http://www.shambhala.com/html/books/kosmos/excerptC>
6. HOLONS, HEAPS AND ARTIFACTS (And their corresponding hierarchies), Fred Kofman.  
<http://www.integralworld.net/kofman.html>
7. THROUGH AQAL EYES- part 5: Matter, Membership and Mutuality, Mark Edwards  
<http://www.integralworld.net/edwards9.html>
8. THE DEPTH OF THE EXTERIORS- part 1: Wilber’s Flatland, Mark Edwards.  
<http://www.integralworld.net/edwards12.html>
9. Integral Spirituality: A Starling New Role for Religion in the Modern and Postmodern World. Ken Wilber , Shambhala, Oct. 2006
10. THROUGH AQAL EYES- Part 7: “I” and “Me” and “We” and “Us” and “You” and “Yours”, Mark Edwards.  
<http://www.integralworld.net/edwards11.html>
11. Excerpt G: Toward A Comprehensive Theory of Subtle Energies- Part I~IV, Ken Wilber.  
<http://www.shambhala.com/html/books/kosmos/excerptG>
12. Sidebar D: Childhood Spirituality.  
[http://www.shambhala.com/html/books/boomeritis/sidebar\\_d/index.cfm/#top](http://www.shambhala.com/html/books/boomeritis/sidebar_d/index.cfm/#top)
13. Sidebar G: States and Stages. Part IV, V.  
[http://www.shambhala.com/html/books/boomeritis/sidebar\\_g/](http://www.shambhala.com/html/books/boomeritis/sidebar_g/)
14. Don Beck: Stages of Social Development: The Cultural Dynamics that Spark Violence, Spread Prosperity and Shape Globalizations. Sept. 2000. .  
<http://www.worldofkenwilber.com/>
15. in The Eye of Spirit- Ken Wilber: Waves, Streams, States, and Self: A summary of My Psychological Model(Or, Outline of an Integral Psychology), p260.
16. Mark Edwards: An Alternative View on States, Part One: My Presumptuous- Ken runs Aground on the Pre-Trans Fallacy #2,

Part 2, Traditional and Modern Models of the Sleep States.

<http://www.integralworld.com>

17. An Overview of Integral Ecology- A Comprehensive Approach to Today's Complex Planetary Issues, Sean Esbjorn-Hargens & Michael E. Zimmerman:  
<http://integrallife.com/apply/environment/comprehensive-approach-todays-planetary-issues>

18. Integral Feminism, SEX AND GENDER ON THE MORAL AND SPIRITUAL PATH-  
in Chapter 8 of Th Eye of Spirit, by Ken Wilber-